



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

ترجمین و شرح کامل

# رسائل شرح انصاری

پہ درویش پرورش و پاسبان

کتاب الظن - مقصد الثالث - ۱

اسٹان سٹیٹس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری «به روش پرسش و پاسخ»

نویسنده:

جمشید سمیعی

ناشر چاپی:

خاتم الانبیاء

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|  |    |
|--|----|
| فهرست  | ۵  |
| متن: ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری به روش پرسش و پاسخ جلد ۳                    | ۲۱ |
| مشخصات کتاب  | ۲۱ |
| مقصد دوم در ظن   | ۲۳ |
| مقام دوم: در وقوع تعبد به ظن   | ۲۳ |
| اجماع منقول  | ۲۳ |
| اشاره  | ۲۳ |
| اجماع منقول و وجه خروج آن از اصل اولی  | ۲۸ |
| مراد از تقدیم بحث از اجماع منقول بر خبر واحد                                       | ۲۸ |
| تشریح المسائل  | ۲۹ |
| • موضوع این بحث چیست؟  | ۲۹ |
| • اقسام اجماع را بنویسید؟  | ۲۹ |
| • برای شناخت بیشتر اجماع منقول چه باید کرد؟  | ۲۹ |
| • اجماع محض چگونه اجماعی است؟  | ۲۹ |
| • اجماع منقول چگونه اجماعی است؟  | ۲۹ |
| • اجماع منقول خود بر چند قسم است؟  | ۲۹ |
| • مراد از اجماع منقول به خبر متواتر چیست؟  | ۲۹ |
| • مراد از اجماع منقول به خبر واحد چیست؟  | ۳۰ |
| • کدام یک از دو قسم اجماع منقول مورد بحث است و چرا؟                                | ۳۰ |
| • ذکر چه نکاتی تا اینجا بحث لازم است؟  | ۳۰ |
| • حجیت اجماع منقول از باب تعدد است یا از باب ظن؟                                   | ۳۱ |
| • قائلین به حجیت اجماع منقول دلیلشان بر تعدد بودن این حجیت چیست؟                   | ۳۱ |
| • مراد شیخ از عبارت (من جمله الظنون الخارجة عن الاصل ...) چیست؟                    | ۳۱ |
| • مراد از عبارت (عند کثیر متن یقول باعتبار الخبر بالخصوص ...) چیست؟                | ۳۱ |
| • مراد از عبارت (نظرا الی آیه من افراهه، فیسمله، ادلته ...) چیست؟                  | ۳۱ |
| • مراد از عبارت (هو التعرض للملازمه بین حجیه الخبر و حجیه) چیست؟                   | ۳۱ |
| • مراد از عبارت (فهو عندهم کخبر الصحیح علی السند) چیست؟                            | ۳۲ |
| • مراد از عبارت (لان مدعی الاجماع یحکی ...) چیست؟                                  | ۳۳ |
| • مراد از عبارت (و یدخل الاجماع ما یدخل الخبر من الاقسام ...) چیست؟                | ۳۳ |
| • اقسام اجماع را بنویسید؟  | ۳۳ |
| • مراد از عبارت (یلحقه ما یلحقه من الاحکام ...) چیست؟                              | ۳۳ |
| • چرا اصل اجماع حجت است و قابل انکار نیست؟   | ۳۳ |
| • پس حدیث (اغسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه، از امام (علیه السلام) چیست؟         | ۳۴ |
| • به نظر شما چه اجماعی بدون تردید حجت است؟   | ۳۴ |
| • چرا خبر واحد را از ناقلین مخالفین می پذیرید و اجماع منقول را از آنها رد می کنید؟ | ۳۴ |
| • کدامین اجماع از نظر شیعه فاقد حجیت است؟  | ۳۵ |
| نظر شیخ پیرامون ملازمه میان اجماع منقول و خبر واحد                                 | ۳۷ |
| اشاره  | ۳۷ |
| امر اول (استفاد از ادله متقدمین برای حجیت خبر واحد)                                | ۳۷ |
| اشاره  | ۳۷ |

- تشریح المسائل ..... ۳۹
- مراد از عبارت (و الذی یقوی فی النظر ...) چیست؟ ..... ۳۹
- جناب شیخ چه دلیلی بر مدّعی فوق اقامه می کند؟ ..... ۳۹
- پس مراد از عبارت (إن الأدلّة الخاضعة التي اقاموها علی حجّته خیر ...) چیست؟ ..... ۳۹
- مراد از عبارت (عن حتّی) در متن مذکور چیست؟ ..... ۳۹
- مگر اخبار غیر حتّی هم وجود دارد؟ ..... ۳۹
- پس مراد از عبارت (لأنّ العمده من تلك الأدلّة هو الاتفاق) چیست؟ ..... ۳۹
- چرا اجماعی که از اتفاق اصحاب بر عمل به خیر واحد حاصل شده شامل اجماع منقول نمی شود؟ ..... ۳۹
- پس مراد از عبارت (عدم شمولها آناً للزوايه المصطلحه ...) چیست؟ ..... ۴۱
- مراد از عبارت (آناً ان یدعی أنّ المناط فی وجوب ...) چیست؟ ..... ۴۱
- پس مراد از آن عبارت (و لا یعتبر فی ذلك حکایه الفاظ الامام ... الخ ...) چیست؟ ..... ۴۱
- پس فلسفه حجّیت عبارات به عنوان خیر چیست؟ ..... ۴۱
- نظر شیخ بیرامون استدلال و یا توجیه مذکور چیست؟ ..... ۴۳
- تالی فاسدها و لوازم مناط مذکور در صورت اثبات چیست؟ ..... ۴۳
- حاصل مطلب چیست؟ ..... ۴۳
- عدم دلالت آیات بر حجّیت اجماع منقول ..... ۴۵
- حاصل استظهار از آیه شریفه ..... ۴۵
- تشریح المسائل ..... ۴۶
- مراد از عبارت (فالعده فیها ... هی آیه الثبأ ...) چیست؟ ..... ۴۶
- کیفیت استدلال مستدلین به آیه شریفه را تقریر کنید؟ ..... ۴۶
- جناب شیخ چه پاسخی از استدلال مذکور می دهد؟ ..... ۴۶
- دلیل شیخ بر مدّعی فوق چیست؟ ..... ۴۶
- آیا تفصیل و تفاوت مذکور میان خیر عادل و خیر فاسق به خاطر احتمال خطا است؟ ..... ۴۸
- آیا تفاوت و تفصیل مذکور به خاطر احتمال غفلت است؟ ..... ۴۸
- آیا تفاوت مذکور به خاطر احتمال قرینه است؟ ..... ۴۸
- پس فرق این دو به چه خاطر است؟ ..... ۴۸
- مگر در خیر واحدی که از قول فرد عادل به دست ما می رسد چند احتمال خلاف وجود دارد؟ ..... ۴۸
- چرا آیه شریفه احتمالات دیگر را نفی نمی کند؟ ..... ۴۹
- اصول مذکور در مورد خیرهای حسی جاری می شوند یا حدسی؟ ..... ۴۹
- ذیل آیه شریفه تعلیلی آورده و آن عبارت است از اینکه: در خیر فاسق تفحص و تبیین لازم است به علّت اینکه احتمال ندامت وجود دارد آن هم احتمال عقلایی و قابل اهتمام. حال سؤال این است که این احتمال ندامت آیا از ناحیه احتمال خطا است؟ یا از ناحیه احتمال غفلت؟ ..... ۵۰
- حاصل این تفصیل و تعلیل چیست؟ ..... ۵۰
- با توجه به دو قرینه مذکور و مطالبی که گذشت مقصود اصلی و مراد نهایی در آیه شریفه نبأ چیست؟ ..... ۵۰
- شاهد شیخ بر مدّعی فوق چیست؟ ..... ۵۰
- چرا نمی توان تقریر فوق را در مورد حدس جاری نمود و گفت: در فاسق به مناط فسقی که در او وجود دارد به حدسش اعتنا نکن چرا که مطابق با واقع نیست ولی در عادل به ملاک صفت عدالت و اجتنابش از فسق، حدسش مطابق با واقع است پس به حدس او عمل کن؟ ..... ۵۱
- پس مراد از عبارت (و منه تبیین عدم دلالة الآیه علی قبول الشّهادة الحدسیه ...) چیست؟ ..... ۵۱
- پاسخ شیخ از اشکال مذکور ..... ۵۳
- تشریح المسائل ..... ۵۴
- حاصل اشکال این مستشکل چیست؟ ..... ۵۴
- پاسخ شیخ در قبال اشکال مذکور چیست؟ ..... ۵۴
- پس مراد از عبارت (نعم، لو کان المخیر مقن یکثر علیه الخطاء و الاشتباه ...) چیست؟ ..... ۵۵
- چرا اصل یا اصول مذکور در خیر هر عادل جاری نمی شود؟ ..... ۵۵

- ۵۵ ..... \* گواه شما بر اینکه در قسم دوم از خبرهای حتی از اصول یاد شده استفاده و تبعیت می شود چیست؟
- ۵۷ ..... \* پس مراد از عبارت (و ان كان ربما يتوهم الجاهل ثبوت ذلك من الاجماع ...) چیست؟
- ۵۷ ..... \* پس مراد از عبارت (ألا ان المصنف يشهد بان اعتبار هذا ...) چیست؟
- ۵۸ ..... مؤیدی بر نظر شیخ
- ۵۸ ..... حاصل گفتار
- ۵۹ ..... تشریح المسائل
- ۵۹ ..... \* مراد از عبارت (و يؤتد ما ذكرنا انه لم يستدل احد ...) چیست؟
- ۵۹ ..... \* مؤتد این مقال چیست؟
- ۵۹ ..... \* سر مطلب در این عدم تمتک به آیه نبأ چیست؟
- ۵۹ ..... \* پس مراد از عبارت (و الظاهر ان ما ذكرنا من عدم دلالة الآية و امثالها ...) چیست؟
- ۵۹ ..... \* چه نتیجه ای از مطالب فوق می گیرید؟
- ۶۰ ..... \* وجه اجماع و اتفاق مذکور چیست؟
- ۶۱ ..... \* مراد از عبارت (كما في الزياض من عدم اعتبار الشهاده ... اذا لم يستند الي الحسن ...) چیست؟
- ۶۱ ..... \* کلام فوق بر چه مبنایی است؟
- ۶۱ ..... \* تقریر پاسخ مذکور چگونه است؟
- ۶۱ ..... \* وجه نظر در عبارت (و ان علله في الزياض بما لا يخلو عن نظر ...) چیست؟
- ۶۱ ..... \* حاصل بیان صاحب ریاض به طور ساده و روشن چه می باشد؟
- ۶۱ ..... \* نظر شیخ پیرامون مطالب صاحب ریاض چیست؟
- ۶۲ ..... \* حاصل کلام در متن مزبور چیست؟
- ۶۳ ..... \* راجع به مقدار دلالت آیه نبأ چه وجهی وجود دارد؟
- ۶۴ ..... اشکال
- ۶۴ ..... پاسخ شیخ
- ۶۵ ..... تشریح المسائل
- ۶۵ ..... \* مراد از عبارت (ليس المراد مما ذكرنا عدم قابلية ...) چیست؟
- ۶۵ ..... \* مراد از عبارت (بل المراد ان الآية المذكوره لا تدلّ أآ ...) چیست؟
- ۶۵ ..... \* مراد از عبارت (لا تدلّ) در متن فوق چیست؟
- ۶۷ ..... \* حاصل مطلب کدام است؟
- ۶۷ ..... \* مراد از عبارت (بل المراد ان الآية المذكوره لا تدلّ ...) را منطوقاً بیان کنید؟
- ۶۷ ..... \* مفهوم عبارت فوق چیست؟
- ۶۷ ..... \* سر مطلب در قبول و عدم قبول خبر عادل و فاسق را مختصراً توضیح دهید؟
- ۶۹ ..... \* مراد از اصطلاح (فأتمل) در پایان متن چیست؟
- ۶۹ ..... \* مرادتان از مطلب اخیر چیست؟
- ۷۰ ..... امر دوّم: نقل کلام علما در اجماع
- ۷۰ ..... اشاره
- ۷۲ ..... تشریح المسائل
- ۷۲ ..... \* حاصل مرحله دوم در مباحثی که گذشت چه شد؟
- ۷۲ ..... \* انگیزه شیخ بر عنوان امر دوّم چیست؟
- ۷۲ ..... \* مراد از عبارت (الذین هم الاصل له و هو الاصل له) چیست؟
- ۷۲ ..... \* اجماع در اصطلاح خاضه (شیعه) به چه معناست؟
- ۷۲ ..... \* مراد از عبارت (هو اتفاق العلماء في عصر) چیست؟
- ۷۳ ..... \* شاهد بر ادعای فوق چیست؟

- ۷۴ \* مراد از عبارت (عصر واحد) به عنوان قسمت دوم بحث چیست؟
- ۷۴ \* معیار (کل) رأی تمام علما است یا بعض از علما؟
- ۷۴ \* شاهد بر این مدعا چیست؟
- ۷۵ \* نقل عبارات علما در اجماع و حجیت آن
- ۷۸ \* تشریح المسائل
- ۷۸ \* مراد از عبارت (و لکن لا یلزم من کونه حجه تسمیته ...) در متن مزبور چیست؟
- ۷۸ \* پس مراد از عبارت (و اما ما اشتهر بینهم، من آله لا یقبح خروج المعلوم ...) چیست؟
- ۷۸ \* مراد مشهور اصولیین از عبارت فوق چیست؟
- ۷۹ \* پاسخ شیخ به سؤال و اشکال مذکور چیست؟
- ۷۹ \* مراد از عبارت (کما علم من فرض المحقق الامام ...) چیست؟
- ۷۹ \* پس مراد از عبارت (نعم: ظاهر کلمات جماعه یوهم تسمیته اجماعا ...) چیست؟
- ۸۱ \* بیان تسامح در اطلاق لفظ اجماع
- ۸۲ \* تشریح المسائل
- ۸۲ \* مراد از عبارت (یمكن ان یقال: انهم قد تسامحوا فی اطلاق الاجماع ...) چیست؟
- ۸۲ \* چه نسبتی از نسب اربع میان اجماع بودن و حجیت بودن برقرار است؟
- ۸۲ \* حاصل سخن شیخ در متن مزبور چیست؟
- ۸۲ \* وجه تسامح در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق برخی از علما چیست؟
- ۸۴ \* نفی اصطلاح اجماع از اطلاق دیگر
- ۸۵ \* تشریح المسائل
- ۸۵ \* مقدمه بفرمانید اجماع منقول بر چند قسم است؟
- ۸۵ \* مراد از اجماع دخولی چیست؟
- ۸۵ \* کدام یک از انواع اجماع، ممکن است هم اجماع باشد، هم حجیت و یا یکی از اجماع و حجیت؟
- ۸۵ \* در چه صورتی اجماع منقول نه اجماع مصطلح است و نه حجیت دارد؟
- ۸۵ \* مراد شیخ از عبارت (و اما اتفاق من عدا الامام بحیث ...) در متن مزبور چیست؟
- ۸۵ \* پس مراد ایشان از عبارت (ألا ان ینظّم قول الامام المکشف عنه بانفاق ...) چیست؟
- ۸۶ \* چرا اتفاق من عدا الامام، اجماع مصطلح نمی باشد؟
- ۸۷ \* مسامحه دیگر در اطلاق لفظ اجماع در تقریر فوق
- ۸۷ \* حاصل دو مسامحه
- ۸۸ \* تشریح المسائل
- ۸۸ \* مراد شیخ در متن مذکور چیست؟
- ۸۸ \* با وجود اینکه می دانیم اطلاق لفظ اجماع متوقف است بر لحاظ اقوال متفقین و انضمام آنها با رأی امام و قرار دادن مجموع را در برابر لفظ اجماع، و حال آنکه این لحاظ مراعات نشده، پس وجه تعبیر از اتفاق علما (یعنی: دلیل) به لفظ اجماع چیست؟
- ۸۸ \* حاصل مطلب تا بدین جا چیست؟
- ۸۸ \* مسامحه اول در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق برخی علما چه بود؟
- ۸۸ \* حاصل دومین مسامحه در اطلاق مزبور چگونه است؟
- ۸۸ \* با در نظر گرفتن دو مسامحه مذکور نتیجه بحث چیست؟
- ۸۹ \* آیا اطلاق اجماع در تعریف فوق حقیقی است؟
- ۸۹ \* شاهد بر این مدعی چیست؟
- ۹۰ \* توضیحا بفرمائید چرا در انضمام اقوال مجمعین با رأی امام مسامحه وجود دارد؟
- ۹۰ \* آیا تفاوتی میان تسامح در اجماع دخولی با اجماع در اینجا وجود ندارد؟
- ۹۰ \* دو مسامحه مذکور را به طور خلاصه روشن کنید؟
- ۹۰ \* فلسفه این دو تسامح چیست؟



- ۹۲ ..... دو گواه بر عدم اراده اجماع اصطلاحی در اتفاق من عدا الامام
- ۹۲ ..... عدم ایراد بر اطلاق اجماع بنا بر هریک از دو مسامحه
- ۹۳ ..... کلام صاحب معالم
- ۹۳ ..... پاسخ شیخ در مقام اشکال بر کلام مذکور
- ۹۴ ..... تشریح المسائل
- ۹۴ ..... \* مراد از عبارت (و الاطلاع علی تعریفات الفریقین ... الخ) چیست؟
- ۹۴ ..... \* نتیجه حاصله از وجود دو گواه مذکور چیست؟
- ۹۴ ..... \* حاصل مطلب در متن مذکور چیست؟
- ۹۴ ..... \* مراد از عبارت (ان المسامحه من الجهه الاولی ... تا لالاخیر فیها) چیست؟
- ۹۵ ..... \* پس مراد از قید (من دون قرینه ...) چیست؟
- ۹۶ ..... \* پس مراد از عبارت (نعم، لو کان نقل الاجماع المصطلح حجه عند الكل ...) چیست؟
- ۹۶ ..... \* لزوم قرینه در آوردن اجماع غیر مصطلح نسبت به خود ناقل و مدعی اجماع است یا نسبت به منقول الیهیم (شنونندگان)؟
- ۹۶ ..... \* حال با توجه به مبنای فوق آیا وظیفه ناقل نصب قرینه است یا خیر؟
- ۹۸ ..... \* مراد از عبارت (و ینظر من ذلک ما فی کلام صاحب المعالم ...) چیست؟
- ۹۸ ..... \* صاحب «معالم» در رابطه با حجیت اجماع و نظر فقها راجع به آن چه فرموده است؟
- ۹۸ ..... \* به نظر شیخ چه اشکالی بر این کلام صاحب معالم وارد است؟
- ۹۸ ..... \* پاسخ شیخ از اشکال اول صاحب المعالم چیست؟
- ۹۸ ..... \* پاسخ شیخ به اشکال دوم صاحب معالم چیست؟
- ۱۰۱ ..... اقسام اجماعات منقوله در کتب فقها
- ۱۰۱ ..... حکم الفاظ اجماع
- ۱۰۲ ..... تشریح المسائل
- ۱۰۲ ..... \* مراد از عبارت (ان الحاکی للاتفاق قد ینقل الاجماع ...) چیست؟
- ۱۰۲ ..... \* مراد از ظهور در (اتفاق من عدا الامام) عرفی است یا لغوی؟
- ۱۰۲ ..... \* چنین اجماعاتی مصطلح اند یا غیر مصطلح؟
- ۱۰۲ ..... \* چرا چنین اجماعاتی، اجماع مصطلح نیستند؟
- ۱۰۲ ..... \* مراد از عبارات (فان اضاف الاجماع الی من عدا الامام ...) چیست؟
- ۱۰۳ ..... \* پس مراد از عبارت (نعم؛ لو فرض ان التیب المنقول ...) چیست؟
- ۱۰۴ ..... \* قرینه مقابله یعنی چه؟
- ۱۰۶ ..... وجه اضعفیت اجماع اخیر از دو قسم قبلی
- ۱۰۷ ..... تشریح المسائل
- ۱۰۷ ..... \* مراد از عبارت (و اضعف ممّا ذکر نقل عدم الخلاف ...) چیست؟
- ۱۰۷ ..... \* وجه اضعفیت در هریک از این تعبیرات چیست؟
- ۱۰۷ ..... \* ضعیف تر از قول و تعبیر اخیر چه تعبیری است؟
- ۱۰۷ ..... \* مراد از عبارت (و ان اطلق الاجماع او اضافه علی وجه ...) چیست؟
- ۱۰۸ ..... \* در مجموع چه راههایی برای دست یابی ناقل به قول معصوم در این مقام وجود دارد؟
- ۱۰۹ ..... \* مراد از عبارت (الا ان مستند علم الحاکی ...) چیست؟
- ۱۰۹ ..... \* مراد از عبارت (احدها الحس؛ کما اذا سمع ...) چیست؟
- ۱۰۹ ..... \* مراد از عبارت (و هذا فی غایه القله ...) چیست؟
- ۱۰۹ ..... \* آیا فرض مذکور در زمان غیبت ممکن است؟
- ۱۰۹ ..... \* آیا کسی از مدعیان اجماع دخولی تاکنون چنین ادعایی نموده است؟
- ۱۱۰ ..... \* مراد از عبارت (و لذا صرح الشیخ فی العده ...) چیست؟

- ۱۱۰ ..... \* مراد از عبارت (الثانی: قاعده اللطف علی ما ذکره الشیخ فی العده ...) چیست؟
- ۱۱۱ ..... \* تقریر قاعده لطف از لسان متکلمین چگونه است؟
- ۱۱۱ ..... \* مراد از عبارت (و لا یخفی ان الاستناد الیه غیر صحیح ...) چیست؟
- ۱۱۱ ..... \* مراد از عبارت (و المفروض ان اجماع الشیخ کلها مستنده الی هذه القاعده ...) چیست؟
- ۱۱۱ ..... \* نظر جناب شیخ اعظم پیرامون قاعده لطف (مبنای شیخ طوسی) چیست؟
- ۱۱۲ ..... ادعای اشتراک در طریق احراز رأی امام (علیه السلام) میان سید و شیخ
- ۱۱۳ ..... نقل عبارات شیخ طوسی بر عدم اشتراک ایشان با سید
- ۱۱۳ ..... کلام دیگر از شیخ در کتاب عده
- ۱۱۴ ..... تشریح المسائل
- ۱۱۴ ..... \* مراد از عبارت (فدعوی مشارکنه للستید ...) چیست؟
- ۱۱۴ ..... \* مراد از متن (قال فی «العده» فی حکم ما ... الخ) چیست؟
- ۱۱۶ ..... \* از مجموعه شواهد منقوله توسط شیخ طوسی به چه امری واقف می شویم؟
- ۱۱۷ ..... شاهی دیگر از کلام شیخ طوسی در عده
- ۱۱۹ ..... معیار در شناخت فقهای که براساس قاعده لطف مشی کرده اند
- ۱۱۹ ..... نقل عبارت فخر الدین در ایضاح
- ۱۱۹ ..... شاهی دیگر بر اعتقاد فخر به قاعده لطف
- ۱۲۰ ..... تشریح المسائل
- ۱۲۰ ..... \* مراد از عبارت (ثم ان الاستناد الی هذا الوجه ...) چیست؟
- ۱۲۰ ..... \* وجه استظهار در این وجه چیست؟
- ۱۲۰ ..... \* به بیانی جامع تر بفرمائید چه معیاری برای شناخت قائلین به قاعده لطف وجود دارد؟
- ۱۲۰ ..... \* مراد فخر المحققین از عبارت (ان من عاده المجتهد ...) چیست؟
- ۱۲۰ ..... \* به نظر جناب فخر چه فوایدی بر امر مذکور مترتب است؟
- ۱۲۱ ..... \* مفهوم عبارت (من عدم الاعتبار بالخلاف لانفراض عصر المخالف) چیست؟
- ۱۲۳ ..... گفتار شهید اول در ذکری
- ۱۲۳ ..... استدلال محقق ثانی بر عدم قول برای میت
- ۱۲۳ ..... نقل کلام از محقق داماد در این مقام
- ۱۲۳ ..... استشهاد شهید اول به توجیحات بعیده در اثبات قاعده لطف
- ۱۲۵ ..... تشریح المسائل
- ۱۲۵ ..... \* حاصل بیان شهید اول در ذکری چیست؟
- ۱۲۵ ..... \* وجه انطباق در عبارت (ظاهر العلماء المنع عن العمل ...) بر قاعده لطف چیست؟
- ۱۲۵ ..... \* لبّ اللباب بیان محقق داماد در این مقام چیست؟
- ۱۲۵ ..... \* استدلال جناب محقق به این مستند بودن چگونه است؟
- ۱۲۶ ..... \* حاصل گفتار جناب شهید اول پیرامون قاعده لطف در ذکری چیست؟
- ۱۲۸ ..... راه سؤم در کشف رأی امام برای مدعی اجماع
- ۱۳۰ ..... تشریح المسائل
- ۱۳۰ ..... \* مراد از طریقه حدس در متن مذکور چیست؟
- ۱۳۰ ..... \* چه اموری ممکن است منشأ حصول حدس باشند؟
- ۱۳۲ ..... \* اگر در اینجا سؤال شود خبر عادل باید دارای اثر شرعی باشد حال اثر شرعی قبول این خبر کدام است؟ پاسخ چیست؟
- ۱۳۴ ..... وجوب التوقف در عمل به اجماع منقول
- ۱۳۶ ..... تشریح المسائل
- ۱۳۶ ..... \* حاصل مطلب در عبارت (اذا عرف ان مستند ...) چیست؟

- ۱۳۶ ..... \* حاصل مطلب در عبارت (و ظهر لك ان الاول ...) چیست؟
- ۱۳۶ ..... \* چرا به نظر شیخ حدس قطعی عادی دارای ارزش است؟
- ۱۳۷ ..... \* چرا حدس قطعی انقافی مبتنی بر مبادی حسیه غیر ضروریه ارزش ندارد؟
- ۱۳۸ ..... \* چرا حدس قطعی انقافی مبتنی بر مبادی حدسیه ارزش ندارد؟
- ۱۳۸ ..... \* جناب شیخ از تنظیم مطالب در متن مذکور چه نتیجه ای می گیرد؟
- ۱۳۸ ..... \* مراد از عبارت (مستند خبر المخیر بالاجماع المتضمن ...) چیست؟
- ۱۳۸ ..... \* آیا اجماع منقول در حکم خبر واحد نیست؟
- ۱۳۸ ..... \* پس چرا اجماع منقول را در عداد ادله و به طور جداگانه آورده اند؟
- ۱۳۸ ..... \* مراد از عبارت (الی القسم الاخیر من الحدس) چیست؟
- ۱۳۸ ..... \* مراد از عبارت (و لا المستند الی الوجه الثانی ...) چیست؟
- ۱۳۸ ..... \* مراد از عبارت (الی القسم الاول من الحدس) چیست؟
- ۱۴۰ ..... اشکال بر جناب شیخ انصاری
- ۱۴۱ ..... تشریح المسائل
- ۱۴۱ ..... \* حاصل بیان شیخ در متن قبلی چه شد؟
- ۱۴۱ ..... \* حاصل سؤال و تقریر اشکال مستشکل به مطلب فوق چیست؟
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... \* تقریر حجیت اجماع از ناحیه منکشف به نظر مستشکل چگونه است؟
- ۱۴۲ ..... \* تقریر حجیت اجماع از ناحیه کاشف و نقل سبب به نظر مستشکل چگونه است؟
- ۱۴۳ ..... \* اگر به مستشکل گفته شود که خبر عادل باید دارای اثر شرعی باشد، قبول این خبر اثر شرعی اش کدام است، چه می گوید؟
- ۱۴۳ ..... \* حاصل مطلب مستشکل چیست؟
- ۱۴۴ ..... کلام و اشکال محقق کاظمی در شرح وافی
- ۱۴۵ ..... تشریح المسائل
- ۱۴۵ ..... \* مراد سائل و یا مستشکل از نقل عبارات مرحوم کاظمی چیست؟
- ۱۴۵ ..... \* نظر مرحوم کاظمی پیرامون حجیت اجماع منقول چیست؟
- ۱۴۵ ..... \* حاصل اشکال مرحوم کاظمی به مقاله خود چیست؟
- ۱۴۵ ..... \* جناب کاظمی چه پاسخی از اعتراض فوق به خودش می دهد؟
- ۱۴۷ ..... دومین اشکال محقق کاظمی به خودش
- ۱۴۸ ..... تشریح المسائل
- ۱۴۸ ..... \* حاصل اشکال دوم از جانب محقق کاظمی به خودش چیست؟
- ۱۴۸ ..... \* اولین پاسخ مرحوم کاظمی از اشکال مذکور چیست؟
- ۱۴۸ ..... \* عبارت اخروی پاسخ اول چیست؟
- ۱۵۰ ..... \* دومین پاسخ محقق کاظمی به اشکال دوم چیست؟
- ۱۵۱ ..... ایرادی دیگر بر پاسخ دوم
- ۱۵۱ ..... پاسخ کاظمی از ایراد فوق
- ۱۵۳ ..... تشریح المسائل
- ۱۵۳ ..... \* مراد از عبارت (یکفی الرجوع الی الآثار اذا كانت الآثار مستلزمه ...) چیست؟
- ۱۵۳ ..... \* مراد از عبارت (و هذا بخلاف ما يستتبعه المجتهد ...) چیست؟
- ۱۵۳ ..... \* پس مراد از (انّ التحقیق فی الجواب عن السؤال الاول هو الوجه الاول ...) چیست؟
- ۱۵۳ ..... \* حاصل اشکال سوم چیست؟
- ۱۵۵ ..... \* پاسخ محقق کاظمی به اعتراض فوق از جانب خودش چیست؟
- ۱۵۵ ..... \* حاصل سؤال و اشکال بر شیخ تا به اینجا چه شد؟

- ۱۵۶..... پاسخ شیخ از اشکال
- ۱۵۷..... تشریح المسائل
- ۱۵۷..... \* حاصل پاسخ شیخ از اعتراض مستشکل چیست؟
- ۱۵۹..... محمل های ادعای اجماع
- ۱۶۰..... تشریح المسائل
- ۱۶۰..... \* مراد از عبارت (و يستفيد ذلك من اتفاق المعروفين ...) چیست؟
- ۱۶۰..... \* مراد از عبارت (لأن اتفاق اهل عصره فضلا ...) چیست؟
- ۱۶۰..... \* حاصل دو پاسخ فوق چیست؟
- ۱۶۰..... \* مراد از عبارت (و لو فرض حصوله للمخبر كان من باب الحدس ...) چیست؟
- ۱۶۰..... \* مراد از اینکه حدس مذکور می تواند اماره ظنیه باشد چیست؟
- ۱۶۰..... \* مراد از عبارت (الحق بذلك ما اذا علم اتفاق الكل ...) چیست؟
- ۱۶۲..... \* مراد از عبارت (و من المقلده من ...) چیست؟
- ۱۶۲..... \* مراد از عبارت (فإن فی توصیف المدعی ... الخ) چیست؟
- ۱۶۲..... \* برداشت شما از مطالب مرحوم محقق در اینجا چیست؟
- ۱۶۲..... \* حاصل مطلب در عبارت (کیف کان) چیست؟
- ۱۶۳..... \* حاصل فرموده شیخ در این میبحث چه بوده است؟
- ۱۶۴..... \* پاسخ شیخ به سؤال مذکور چیست؟
- ۱۶۴..... \* حاصل توجیه اول توسط شیخ چه بود؟
- ۱۶۴..... \* حاصل توجیه دوم توسط شیخ چه بود؟
- ۱۶۶..... توجیه سوم
- ۱۶۷..... تشریح المسائل
- ۱۶۷..... \* مراد از اصل در عبارت (علی العمل بالاصل عند عدم الدلیل) چیست؟
- ۱۶۷..... \* مراد از مسئله اصولیه نقلیه یا غثایه در عبارت (اتفاقهم علی ...) چیست؟
- ۱۶۷..... \* در تبیین عبارت (ان يستفيد اتفاق الكل ... الخ) مثال بزنید؟
- ۱۶۷..... \* مراد از عبارت (ثم ان الظاهر ... الخ) چیست؟
- ۱۶۹..... \* مراد از عبارت (كل ذلك مبنی علی استنباط ...) چیست؟
- ۱۷۲..... تشریح المسائل
- ۱۷۲..... \* حاصل فرموده سید مرتضی به عنوان نقل یک نمونه چیست؟
- ۱۷۲..... \* مراد از عبارت (فظهر من ذلك ان النسبه ... الخ) چیست؟
- ۱۷۲..... \* مراد از عبارت (و من ذلك: ما عن الشيخ فی الخلاف ...) چیست؟
- ۱۷۲..... \* دلیل شیخ طوسی بر نظر فوق چیست؟
- ۱۷۳..... \* دلیل شیخ طوسی بر اجماع الفرقة چیست؟
- ۱۷۳..... \* نکته قابل توجه در اینجا چیست؟
- ۱۷۵..... تشریح المسائل
- ۱۷۵..... \* مراد از محمل و توجیه سوم در عنوان ترجمه چیست؟
- ۱۷۵..... \* کدامین مورد به محمل و توجیه فوق تصریح داشت؟
- ۱۷۵..... \* مراد از عبارت (ان المطلقه لنا فی مجلس واحد) چیست؟
- ۱۷۵..... \* مشار الیه ذلک در عبارت (فقال الذلّاه علی ذلک) چیست؟
- ۱۷۵..... \* حاصل مطلب در کلام مفید چیست؟
- ۱۷۶..... \* دلیل وقوع یک طلاق در یک مجلس چیست؟
- ۱۷۶..... \* مراد از عبارت (ثم بین وجه الذلّاه) چیست؟

- ۱۷۷ ..... وجه دلالت در آیه شریفه چیست؟
- ۱۷۷ ..... مراد از عبارت (كَلَّ مَا لَمْ يَكُنْ عَلَىٰ امْرَأَتِهِ فِهْرًا) چیست؟
- ۱۷۷ ..... مراد از عبارت (وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْمَرْءَ لَا تَكُونُ ... الخ) چیست؟
- ۱۷۷ ..... مگر آیه شریفه الطَّلَاقُ مَزْتَانٌ دلالت بر لزوم دو طلاق ندارد، پس چرا بر اعتبار و لزوم طلاق سوم در قرآن تأکید می شود؟
- ۱۷۷ ..... مراد از عبارت (فأوجب السنة إبطال طلاق الثلاث) چیست؟
- ۱۷۷ ..... حاصل مطلب و جمع این نمونه از شیخ مفید چیست؟
- ۱۸۰ ..... موردی دیگر از موارد محمل سوم
- ۱۸۱ ..... تشریح المسائل
- ۱۸۱ ..... مشار الیه ذلک در عبارت (و من ذلک) چیست؟
- ۱۸۱ ..... چه مطلبی از عبارت (على المضایقه فی قضاء الفوائت) به دست می آید؟
- ۱۸۱ ..... مراد از موثع چیست؟
- ۱۸۱ ..... مراد از مضیق چیست؟
- ۱۸۱ ..... مراد از عبارت (ابنی یابویه) چه کسانی است؟
- ۱۸۱ ..... مراد از اصطلاح (حفظه) در عبارت چیست؟
- ۱۸۱ ..... معنای کلمه (خزیت) چیست؟
- ۱۸۲ ..... حاصل مطلب در ذکر این نمونه چیست؟
- ۱۸۳ ..... دلیل ابن ادریس بر این اجماع چیست؟
- ۱۸۵ ..... وجوه سه گانه در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس
- ۱۸۷ ..... تشریح المسائل
- ۱۸۷ ..... حاصل وجه اول در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس چیست؟
- ۱۸۷ ..... آیا وجه مذکور در ادعای قطع به چنین اجماعی کافی است؟
- ۱۸۷ ..... اشتباه ابن ادریس در وجه اول در کجاست؟
- ۱۸۷ ..... در چه صورتی می توان نفس ذکر را دلیل بر عمل به آنها قرار داده و فتوای به مضمونشان را به ناقلین آنها نسبت داد؟
- ۱۸۷ ..... حاصل مطلب در وجه دوم چیست؟
- ۱۸۷ ..... در چه صورتی در وجه سوم می توان فتوی به اخبار مضایقه را به ذاکرین نسبت داد؟
- ۱۸۹ ..... با توجه به مطالب مذکور در وجه سوم چرا چنین اجماعی نمی تواند برای مثل ابن ادریس قطع به واقع آورد؟
- ۱۸۹ ..... حاصل پاسخ فوق چیست؟
- ۱۸۹ ..... با توجه به پاسخ فوق، مقدمه اول ابن ادریس چگونه رد می شود؟
- ۱۸۹ ..... اولین اشکال شیخ انصاری بر ابن ادریس در این گونه اجماع چیست؟
- ۱۹۰ ..... اولین جهت در حدسی بودن این ادعای اجماع چیست؟
- ۱۹۱ ..... دومین جهت در حدسی بودن ادعای اجماع توسط ابن ادریس چیست؟
- ۱۹۱ ..... اگر ابن ادریس بگوید: الف- راویان این اخبار مورد وثوق اند و این اخبار، اخبار تقه هستند. صغری ب- فقهاء نیز به خبر تقه عمل می کنند. کبری پس: باید به این اخبار عمل نمایند. چه پاسخ می دهید؟
- ۱۹۱ ..... دومین اشکال شیخ انصاری به ابن ادریس چیست؟
- ۱۹۳ ..... اگر گفته شود شاید ابن ادریس به خبر واحد تنها اعتماد نکرده است تا در تعارض با مبنایش باشد بلکه به خبر واحد به علاوه فتوای علما که یقین آور بوده اعتماد نموده پس اشکالی وجود ندارد. شیخ چه پاسخی می دهد؟
- ۱۹۳ ..... سومین اشکال شیخ به ابن ادریس چیست؟
- ۱۹۳ ..... چهارمین اشکال شیخ به ابن ادریس چیست؟
- ۱۹۴ ..... شاهی دیگر بر عدم حجیت اجماع ناشی از حدس و اجتهاد
- ۱۹۴ ..... استظهار شیخ
- ۱۹۵ ..... تشریح المسائل
- ۱۹۵ ..... مراد از عبارت (و اوضح حالا فی عدم جواز الاعتماد ما ...) چیست؟
- ۱۹۵ ..... مبنای محقق در رد این ادعا چیست؟

- ۱۹۵ ..... \* نظر شیخ بیرامون ادعای ابن ادریس چیست؟
- ۱۹۵ ..... \* مراد از عبارت (مَتَخَيَّلًا اِنْ الْحَكْمَ مَعْلَقَ عَلَى الزَّوْجِهِ ...) چیست؟
- ۱۹۵ ..... \* مراد از (و لم يتفطن لكون الحكم من حيث العيولوه ...) چیست؟
- ۱۹۵ ..... \* مراد از عبارت (فكيف يجوز الاعتماد في مثله على الا ...) چیست؟
- ۱۹۶ ..... \* حاصل مطلب در ذکر این نمونه از اجماع چیست؟
- ۱۹۷ ..... \* حاصل پاسخ شیخ در اینجا به ابن ادریس چیست؟
- ۱۹۷ ..... \* چه نسبتی میان عیال بودن و واجب التفقه بودن برقرار است؟
- ۱۹۸ ..... \* نظر محقق راجع به این ادعای اجماع ابن ادریس چیست؟
- ۲۰۰ ..... \* مقایسه شیخ میان کلام حلی و محقق
- ۲۰۱ ..... \* تأویل در اجماعات ادعاشده
- ۲۰۱ ..... \* مقاله محدث مجلسی
- ۲۰۲ ..... \* تشریح المسائل
- ۲۰۲ ..... \* مستند ابن ادریس در مدعایش چه بود؟
- ۲۰۲ ..... \* بیان محقق در رابطه با اجماع چیست؟
- ۲۰۲ ..... \* مراد از عبارت (على لفظ مطلق شامل لبعض افراده) چیست؟
- ۲۰۲ ..... \* مراد از عبارت (انه اول كثيرا من الاجتماعات ... الخ) چیست؟
- ۲۰۴ ..... \* چه نسبتی میان اجماع روانی و فتوایی وجود دارد؟
- ۲۰۴ ..... \* حاصل بیان مرحوم مجلسی در اینجا چه بود؟
- ۲۰۵ ..... \* تحقیق شیخ
- ۲۰۶ ..... \* تشریح المسائل
- ۲۰۶ ..... \* مراد از عبارت (و التحقيق ... الخ) چیست؟
- ۲۰۶ ..... \* مراد از عبارت (اما من حسن الظن بجماعه ... الخ) چیست؟
- ۲۰۶ ..... \* آیا برای جلوگیری از تدلیس نیازی به نصب قرینه در این گونه اجماعات نمی باشد؟
- ۲۰۶ ..... \* مراد از عبارت (لان دعوى الاجماع ليس لاجل ... الخ) چیست؟
- ۲۰۶ ..... \* مراد از عبارت (نعم قد يوجب التدليس من جهة ...) چیست؟
- ۲۰۸ ..... \* پس مراد از عبارت (و لکنه يندفع بآدنی ... الخ) چیست؟
- ۲۰۸ ..... \* حاصل و نتیجه این اندفاع چیست؟
- ۲۰۹ ..... \* حاصل کلام
- ۲۱۰ ..... \* تشریح المسائل
- ۲۱۰ ..... \* مراد شیخ از عبارت (و الحاصل ...) چیست؟
- ۲۱۰ ..... \* مراد از قرآن کثیره چیست؟
- ۲۱۰ ..... \* مراد از عبارت (و على هذا ينزل الاجتماعات المتخالفه ...) چیست؟
- ۲۱۱ ..... \* بیان محقق سبزواری بیرامون اجماعات مذکوره
- ۲۱۳ ..... \* حاصل بحث
- ۲۱۵ ..... \* تشریح المسائل
- ۲۱۵ ..... \* مراد از عبارت (تقدم الوجهان ...) چیست؟
- ۲۱۵ ..... \* وجه تعبیر به کلمه خصوصا در عبارت (خصوصا اذا اراد التناقل ...) در این فرض چیست؟
- ۲۱۵ ..... \* حاصل کلام از ابتدای بحث اجماع تا به اینجا چیست؟
- ۲۱۷ ..... \* مراد از (ثم) در عبارت (ثم اذا علم عدم ...) چیست؟
- ۲۲۱ ..... \* تضعیف کلام سبزواری توسط شیخ
- ۲۲۳ ..... \* مثال

- توضیح مطلب با یک مثال خارجی ..... ۲۲۵
- تشریح المسائل ..... ۲۲۶
- حاصل کلام از عبارت (نعم بیتی هنا شیء) تا به اینجا چیست؟ ..... ۲۲۶
- مراد شیخ از مطلب اخیر چیست؟ ..... ۲۲۶
- پس اگر به نظر شیخ دست یابی به اجماع حقیقی تعذر دارد چه باید کرد؟ ..... ۲۲۸
- حاصل قانون مذکور چیست؟ ..... ۲۲۸
- و لکن قبلاً گفته شد که اتفاق المعرفین به تنهایی مستلزم قول امام نیست و برای ما حدس قطعی به رأی امام نمی آورد؟ ..... ۲۲۸
- مراد از امارات و قرائن چیست؟ ..... ۲۲۸
- این یقین حاصله وجدانی است یا ظنی؟ ..... ۲۳۰
- حاصل مطلب از مطالب مذکور چیست؟ ..... ۲۳۰
- تظنیر شیخ جهت فهم مطالب چیست؟ ..... ۲۳۰
- تشریح المسائل ..... ۲۳۴
- حاصل مطلب در عبارت (ثم انّ ما ذکرنا ...) چیست؟ ..... ۲۳۴
- پس مراد از عبارت (ثم انه لو لم يحصل ...) چیست؟ ..... ۲۳۴
- نظر شیخ اسد الله تستری در فایده اجماع ..... ۲۳۷
- اشاره ..... ۲۳۷
- تشریح المسائل ..... ۲۳۷
- مراد از عبارت (و ما فی حکمه ...) در متن چیست؟ ..... ۲۳۷
- مراد از عبارت (و مطلق الدلیل المعتدّ به ...) چیست؟ ..... ۲۳۷
- مقام اول: حجت بودن اجماع منقول به اعتبار اول ..... ۲۳۹
- اشاره ..... ۲۳۹
- تشریح المسائل ..... ۲۴۰
- مراد از اعتبار اول در عبارت (حجّته بالاعتبار الأوّل ...) چیست؟ ..... ۲۴۰
- مراد از جهت ثبوت و جهت اثبات در عبارت (و هی مبنیه من جهتی الثبوت و ...) چیست؟ ..... ۲۴۰
- مراد از دو کلمه (لفظ) و (السبب) در عبارت (دلاله اللفظ علی السبب ...) چیست؟ ..... ۲۴۰
- مراد تستری از عبارت (و هی محققه ظاهراً ...) چیست؟ ..... ۲۴۰
- مراد از عبارت (و قد یشبهه الحال ...) چیست؟ ..... ۲۴۰
- کیفیت نقل اجماع در مقام استدلال توسط ناقل چگونه است؟ ..... ۲۴۱
- وجه مشتمبه الحال بودن و دلالت نداشتن لفظ اجماع بر سبب کاشف (اتفاق الكل) در این مقام چیست؟ ..... ۲۴۲
- مراد از عبارت (انّ میناه و میناه غیره لیس علی الکشف الذی ...) چیست؟ ..... ۲۴۲
- کشف صوفیانه چیست؟ ..... ۲۴۲
- مراد از وجه الاخیر در عبارت (و لا علی الوجه الامر ...) چیست؟ ..... ۲۴۲
- قول تستری راجع به وجه اخیر به طور کامل چیست؟ ..... ۲۴۲
- مراد از امران در عبارت (فانّما اتفق الامران ...) چیست؟ ..... ۲۴۴
- مراد از سائر الاسباب در عبارت (تعتین سائر الاسباب المقرّه ...) چیست؟ ..... ۲۴۴
- مراد از عبارت (و صرح جماعه منهم ...) چیست؟ ..... ۲۴۴
- مراد از عبارت (و هذه المسأله کادت انّ تكون اجماعیاً) چیست؟ ..... ۲۴۴
- مراد از سه کلمه (عبارت) و (المسأله) و (النقله) در عبارت (و اذا لوحظت القرائن ...) چیست؟ ..... ۲۴۴
- مقام دوم: حجت بودن نقل سببی که در مقدمه اول ذکر شده و وجه حجیت آن ..... ۲۴۶
- اشاره ..... ۲۴۶
- تشریح المسائل ..... ۲۴۷

- ۲۴۷ ..... \* چه زمانی نقل اجماع در اتفاق الكل را دارد؟
- ۲۴۷ ..... \* چه زمانی نقل اجماع ظهور در اتفاق الكل را نداشته و امر مشتبه است؟
- ۲۴۷ ..... \* کیفیت نقل اجماع در مقام استدلال را بیان کنید؟
- ۲۵۰ ..... تشریح المسائل
- ۲۵۰ ..... \* مراد از عبارت (و روايه ما عدا قول المعصوم ...) چیست؟
- ۲۵۰ ..... \* مراد از عبارت (كألسئله التي تعرف منها اجوبته ...) چیست؟
- ۲۵۰ ..... \* مراد از عبارت (و قد جرت طريقه السلف والخلف ... على قبول الاخبار) چیست؟
- ۲۵۰ ..... \* از نظر تستری دلیل حجیت خبر واحد چیست؟
- ۲۵۰ ..... \* مراد از عبارت (مع ان هذا الوهم فاسد من اصله ...) چیست؟
- ۲۵۰ ..... \* وجه فساد این وهم چیست؟
- ۲۵۲ ..... مقدمه سوم و یا نتیجه
- ۲۵۲ ..... اشاره
- ۲۵۲ ..... تشریح المسائل
- ۲۵۴ ..... \* آیا مراد از (الثالثه) مقدمه سوم است و یا در حقیقت نتیجه مقدمات قبل است؟
- ۲۵۴ ..... \* مراد از (كالمحصل) در عبارت (و وجه ان الشبب المنقول بعد حجته كالمحصل ...) چیست؟
- ۲۵۴ ..... \* مطلب مذکور چه ربطی به ما نحن فیه دارد؟
- ۲۵۴ ..... \* حاصل مطالب فوق چه می شود؟
- ۲۵۴ ..... \* مراد از عبارت (باعتبار ظنیه اصله) چیست؟
- ۲۵۵ ..... \* مراد از اصطلاح (حینند) در عبارت (فینبغی حینند ..) چیست؟
- ۲۵۶ ..... \* مراد از عبارت (و لا من الامور المتجدده التي ... الخ) چیست؟
- ۲۵۶ ..... \* مراد از (و لا مما يتدر اختصاص معرفته ببعض دون بعض ...) چیست؟
- ۲۵۶ ..... \* مراد از (على حجته خبر الثقة العدل بقول مطلق ...) چیست؟
- ۲۵۶ ..... \* مراد از (و ما اقتضى كفايه الظن ...) چیست؟
- ۲۵۶ ..... \* مراد از (و لذا بنى على المسامحه ...) چیست؟
- ۲۵۶ ..... \* مراد از (من وجوه شتى بما لم ... الخ) چیست؟
- ۲۵۷ ..... \* مراد از عبارت (من جهة متعلقه ...) چیست؟
- ۲۵۸ ..... \* مراد از عبارت (و یراعى ايضا وقوع دعوى الاجماع ... الخ) چیست؟
- ۲۵۸ ..... \* علت اولویت مذکور در اجماع اول چیست؟
- ۲۵۸ ..... \* پس مراد از عبارت (بناء على اعتبار الشبب ...) چیست؟
- ۲۵۸ ..... \* مراد از عبارت (ثم انه قد تبه) چیست؟
- ۲۵۸ ..... \* حاصل مطالب تستری چیست؟
- ۲۶۰ ..... \* جناب تستری برای تبیین دو مقام مذکور چه کرده است؟
- ۲۶۰ ..... \* مقدمه اول یا بحث ثبوتی چگونه شروع می شود؟
- ۲۶۰ ..... \* جناب تستری چه پاسخی به این سؤال می دهد؟
- ۲۶۰ ..... \* اگر اشکال شود که شاید این اجماعات منقوله مبتنی بر حدس و اجتهاد خود مدعی اجماع باشد و نه براساس تتبع و فتوی چه پاسخ می دهد؟
- ۲۶۲ ..... \* آیا از نظر تستری مطلب به لحاظ قرائن خارجی تفاوت نمی کند؟
- ۲۶۲ ..... \* مقدمه دوم یا بحث اثباتی چگونه شروع می شود؟
- ۲۶۲ ..... \* پاسخ تستری به سؤال مذکور چیست؟
- ۲۶۳ ..... \* اولین دلیل تستری بر معتبر بودن اجماع از زاویه فوق چیست؟
- ۲۶۳ ..... \* در تبیین مطلب فوق مقدمه بفرمایید چند نوع روایت داریم؟
- ۲۶۴ ..... \* روایت مصطلحه چگونه روایتی است؟



- ۲۶۴ ..... \* روایت غیر مصطلحه چگونه روایتی است؟
- ۲۶۴ ..... \* با توجه به مطالب مقدماتی فوق، سیره مستمره امت مسلمان چگونه می تواند دلیل بر اجماع مذکور باشد؟
- ۲۶۶ ..... \* چه ارتباطی میان ما نحن فیه (یعنی: نقل اجماع و اتفاق الکُلِّ) با موارد مذکوره از سیره وجود دارد؟
- ۲۶۶ ..... \* حاصل مطالب مذکور از نظر تستری چیست؟
- ۲۶۶ ..... \* آیا خبر واحد ثقه در این امور ارزشی دارد؟
- ۲۶۸ ..... \* دومین دلیل تستری بر معتبر بودن اجماع منقول از زاویه مذکوره چیست؟
- ۲۶۸ ..... \* سومین دلیل تستری بر اعتبار اجماع منقول به لحاظ نقل سبب چیست؟
- ۲۶۸ ..... \* ما نحن فیه (اعتبار اجماع منقول) چه ارتباطی با قانون کلی مذکور دارد؟
- ۲۶۹ ..... \* به چه دلیل می گویند: لا غنی لنا عن معرفه هذا الامر؟ و جناب تستری چه پاسخی می دهد؟
- ۲۷۰ ..... \* حاصل مطلب فوق چیست؟
- ۲۷۰ ..... \* پس مراد از عبارت (لا طریق الی هذه الامور غیر الظن غالباً) چیست و تستری چه پاسخی می دهد؟
- ۲۷۰ ..... \* نتیجه و حاصل مطلب مذکور چیست؟
- ۲۷۲ ..... \* حاصل مقدمه اول و دوم در شکل منطقی چیست؟
- ۲۷۲ ..... \* در بیان نتیجه فوق تستری چه می گوید؟
- ۲۷۲ ..... \* آیا هیچ گونه تفاوتی در میان این دو طریق وجود ندارد؟
- ۲۷۴ ..... \* در ما نحن فیه (استدلال فوق) مقدمات چگونه اند؟
- ۲۷۴ ..... \* قرآن خارجیّه مورد نظر کدام اند؟
- ۲۷۴ ..... \* احوالات علماء در امر مذکور چگونه است؟
- ۲۷۴ ..... \* وضعیت کنسی که اجماع در آنها نقل شده در این مقام چگونه است؟
- ۲۷۵ ..... \* مراد تستری از عبارت (ثم لیلحظ مع ذلک) به طور خلاصه چیست؟
- ۲۷۵ ..... \* چرا مجتهد حق ندارد به اجمال منقول اکتفا کند؟
- ۲۷۶ ..... \* پس اگر نباید تنها به اجماع منقول اکتفا کند باید چه کند؟
- ۲۷۶ ..... \* آیا تفاوتی در آن امور خارج از اجماع منقول که باید مورد لحاظ واقع شوند وجود ندارد؟
- ۲۷۶ ..... \* حاصل و نتیجه ملاحظه این امارات چیست؟
- ۲۷۶ ..... \* اگر به اجماع منقول تنها نباید اعتماد نمود پس فایده نقل اجماع چیست؟
- ۲۷۸ ..... \* ادامه کلام تستری در کشف القناع
- تشریح المسائل .....  
۲۸۰ ..... \* مراد از عبارت (ربما یستغنی المتتبع بما ذکر عن الرجوع ...) چیست؟
- ۲۸۰ ..... \* مراد از (لاستظهاره عدم مزیه علیه ... الخ) چیست؟
- ۲۸۰ ..... \* مراد از عبارت (فعلیه ان یستفرغ وسعه و ...) چیست؟
- ۲۸۰ ..... \* مراد از عبارت (فالمقتضی للرجوع الی النقل هو مظنه وصول الناقل الی و ...) چیست؟
- ۲۸۱ ..... \* مراد از (فانذا لوحظ جمیع ما ذکر ... الخ) چیست؟
- ۲۸۴ ..... \* پایان کلام محقق تستری در کشف القناع
- تشریح المسائل .....  
۲۸۵ ..... \* مراد از عبارت (المتضمن لنقل الاقوال اجمالاً ...) چیست؟
- ۲۸۵ ..... \* مراد از عبارت (و الحکم فیما اذا وجد المنقول ...) چیست؟
- ۲۸۵ ..... \* حاصل و خلاصه بحث محقق تستری در متن اخیر چیست؟
- انتقاد شیخ به محقق تستری ..  
۲۸۸ .....  
تشریح المسائل .....  
۲۸۹ ..... \* حاصل مطلب در عبارت (و لکنک خبیر ... الخ) چیست؟
- ۲۸۹ ..... \* در تبیین مطلب فوق مثال بزنید؟

- ۲۹۱ ..... ❁ علل عمل نکردن این گروه به اخبار معارض مذکور چیست؟
- ۲۹۱ ..... ❁ برداشت کلی از ذکر دلائل مذکور چیست؟
- ۲۹۲ ..... اجمال مقال ..
- ۲۹۳ ..... تشریح المسائل ..
- ۲۹۳ ..... ❁ حاصل مطلب شیخ انصاری در عبارت (فالانصاف ... الخ) چیست؟
- ۲۹۳ ..... ❁ آیا به نظر شیخ این امارات همه یکسان هستند؟
- ۲۹۶ ..... تشریح المسائل ..
- ۲۹۶ ..... ❁ حاصل مطلب در عبارت (و من ذلك ظهر ... تا آخر متن مذکور) چیست؟
- ۲۹۶ ..... ❁ چرا چنین برداشتی از سخن ایشان می شود؟
- ۲۹۸ ..... سخن در خبر متواتر منقول ..
- ۲۹۹ ..... تشریح المسائل ..
- ۲۹۹ ..... ❁ مراد شیخ از عبارت (من جميع ما ذكرنا ...) چیست؟
- ۲۹۹ ..... ❁ پس مراد از (يظهر الكلام في المتواتر المنقول ... الخ) چیست؟
- ۲۹۹ ..... ❁ مورد بحث در این مقام چیست؟
- ۳۰۰ ..... ❁ نظر شیخ پیرامون سؤال مذکور چیست؟
- ۳۰۱ ..... ❁ معنای پذیرفتن خبر چیست؟
- ۳۰۱ ..... ❁ آیا هرکسی این خبر را بپذیرد یقین وجدانی برای او حاصل می شود؟
- ۳۰۱ ..... ❁ چه تفاوتی میان نقل اجماع و نقل تواتر از نظر ناقل وجود دارد؟
- ۳۰۲ ..... معنای قبول نقل تواتر ..
- ۳۰۴ ..... تشریح المسائل ..
- ۳۰۴ ..... ❁ حاصل مطلب در عبارت (لكن ليعلم ...) چیست؟
- ۳۰۴ ..... ❁ چند نوع اثر در رابطه با باب خبر متواتر وجدانی است؟
- ۳۰۴ ..... ❁ حجیت نقل تواتر نسبت به این آثار چگونه است؟
- ۳۰۴ ..... ❁ آثار مترتب بر خبر متواتر چه هستند؟
- ۳۰۸ ..... تشریح المسائل ..
- ۳۰۸ ..... ❁ حاصل مطلب در عبارت (و من هنا يعلم ...) چیست؟
- ۳۰۸ ..... ❁ مثال فقهی و شرعی مطرح شده در اینجا چگونه است؟
- ۳۰۸ ..... ❁ چه پاسخی به سؤال مذکور داده می شود؟
- ۳۱۰ ..... ❁ حاصل مطلب در صورتهای فوق چیست؟
- ۳۱۰ ..... ❁ جناب شیخ کدامیک از نظرات فوق را رد می کند؟
- ۳۱۲ ..... شهرت فتواییه ..
- ۳۱۲ ..... اشاره ..
- ۳۱۳ ..... شهرت و حجیت آن از باب ظن خاص ..
- ۳۱۴ ..... تشریح المسائل ..
- ۳۱۴ ..... ❁ عنوان بحث در این بخش چیست؟
- ۳۱۴ ..... ❁ معنای لغوی شهرت چیست؟
- ۳۱۴ ..... ❁ با توجه به معنای لغوی شهرت آیا ممکن است در حکم مسأله ای دو طرف نقیض آن مشهوری باشند؟
- ۳۱۴ ..... ❁ شهرت به طور کلی دارای چه تقسیماتی است؟
- ۳۱۴ ..... ❁ تقسیم اول شهرت دارای چند قسم است؟
- ۳۱۴ ..... ❁ مراد از شهرت روایی چیست؟
- ۳۱۴ ..... ❁ مراد از شهرت عملی چیست؟

- ۳۱۵ ..... \* مراد از شهرت فتوایی چیست؟
- ۳۱۵ ..... \* کدام یک از مباحث شهرت در اینجا مورد بحث است؟
- ۳۱۵ ..... \* چه تفاوتی میان شهرت فتوایی و اجماع وجود دارد؟
- ۳۱۶ ..... \* چرا مطرح کردید که عنوان بحث در اینجا شهرت فتوایی است؟
- ۳۱۶ ..... \* چرا شیخ فرموده (من حیث الحجیة فی الجملة ...)؟
- ۳۱۶ ..... \* دومین تقسیم شهرت دارای چه اقسامی است؟
- ۳۱۶ ..... \* مراد از شهرت محصله چیست؟
- ۳۱۶ ..... \* مراد از شهرت منقوله چیست؟
- ۳۱۶ ..... \* کدام یک از شهرت محصله و منقول در اینجا مورد بحث است؟
- ۳۱۶ ..... \* بلا شک فتوی مشهور برای ما گمان آور است بفرمائید گمان بر چند قسم است؟
- ۳۱۷ ..... \* کلام در حجیت شهرت از باب ظن خاص است و یا ظن مطلق؟
- ۳۱۷ ..... \* پس مراد از عبارت (و آناً فالقول بحجیتها من حیث افاده المظنه بناء علی دلیل الاستدلال) چیست؟
- ۳۱۹ ..... \* منشأ توهم حجیت شهرت از باب ظن خاص
- ۳۲۰ ..... \* تشریح المسائل
- ۳۲۰ ..... \* با توجه به مطالبی که گذشت آیا شهرت فتواییه از باب ظن خاص حجیت دارد یا نه؟
- ۳۲۰ ..... \* حاصل اولین استدلال گروه اول بر حجیت شهرت فتواییه چیست؟
- ۳۲۰ ..... \* حاصل جوابی که شیخ از این استدلال می دهد چیست؟
- ۳۲۰ ..... \* پس مراد از عبارت (وقع نظیره من الشهد ...) چیست؟
- ۳۲۱ ..... \* وجود ضعف و اشکالات وارده بر این استدلال از نظر شیخ چیست؟
- ۳۲۲ ..... \* مقدمه بفرمائید غرض از قیاس چیست؟
- ۳۲۲ ..... \* قیاس بر چند قسم است؟
- ۳۲۲ ..... \* مراد از قیاس مساوات چیست؟
- ۳۲۲ ..... \* قیاس اولویت چگونه قیاسی است؟
- ۳۲۲ ..... \* قیاس اولویت خود بر چند قسم است؟
- ۳۲۳ ..... \* مراد از قیاسی که اولویت قطعیه دارد چیست؟
- ۳۲۳ ..... \* مراد از قیاسی که اولویت ظنیه دارد چیست؟
- ۳۲۴ ..... \* حال بفرمائید ما نحن فیه مربوط به کدام یک از این دو نوع اولویت است؟
- ۳۲۴ ..... \* نظر شیخ پیرامون این مناط و اولویت آن چیست؟
- ۳۲۴ ..... \* چرا اولویت ظنیه از شهرت فتواییه ضعیف تر است؟
- ۳۲۴ ..... \* حاصل مطلب شیخ در این اشکال چیست؟
- ۳۲۴ ..... \* دومین اشکال شیخ بر استدلال مذکور چیست؟
- ۳۲۵ ..... \* چرا شیخ قبول ندارد که افاده ظن مناط حجیت خیر واحد باشد؟
- ۳۲۶ ..... \* سومین اشکال شیخ بر استدلال مذکور چیست؟
- ۳۲۶ ..... \* عبارت اخرای مطلب فوق چیست؟
- ۳۲۶ ..... \* دومین دلیل گروه اول بر حجیت شهرت فتواییه از باب ظن خاص چیست؟
- ۳۲۷ ..... \* دلایل دیگر گروه اول بر حجیت شهرت فتواییه
- ۳۲۹ ..... \* وجه استدلال
- ۳۲۹ ..... \* مؤیدی بر اراده شهرت از لفظ اجماع
- ۳۳۱ ..... \* تشریح المسائل
- ۳۳۱ ..... \* محل شاهد در مرفوعه زراره چیست؟
- ۳۳۱ ..... \* مراد از عبارت (بناء علی أن المراد بالموصل ... الخ) چیست؟

- ۳۳۳..... \* محل شاهد در مقبوله این حظله چیست؟
- ۳۳۳..... \* کیفیت استدلال به مقبوله مزبور چگونه است؟
- ۳۳۶..... اشکالات شیخ به استدلال گروه اول به این دو روایت
- ۳۳۶..... اشکال به استدلال از روایت مرفوعه
- ۳۳۶..... حاصل کلام
- ۳۳۸..... تشریح المسائل
- ۳۳۸..... \* مراد از عبارت (و لکن فی الاستدلال بالزواتین ... الخ) چیست؟
- ۳۳۸..... \* اولین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه زراره چیست؟
- ۳۳۸..... \* دومین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه زراره چیست؟
- ۳۳۸..... \* اولین شاهد مثال بر عدم عمومیت و اطلاق روایت مذکور چیست؟
- ۳۳۹..... \* دومین شاهد مثال شیخ بر عدم چنین عمومیتی در مرفوعه چیست؟
- ۳۴۰..... \* سومین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه توسط گروه اول چیست؟
- ۳۴۰..... \* چهارمین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه توسط گروه اول چیست؟
- ۳۴۰..... \* حاصل مطلب چیست؟
- ۳۴۲..... اشکال بر استدلال به مقبوله این حظله
- ۳۴۲..... تشریح المسائل
- ۳۴۲..... \* مقدمه بفرمائید (ال) در عبارت (المجمع علیه لاریب فیه) تعریف است و یا موصول؟
- ۳۴۲..... \* استدلال به مرفوعه و مقبوله هر یک بر اساس کدام یک از دو احتمال فوق است؟
- ۳۴۲..... \* اگر (ال) در مقبوله به معنای موصول باشد شیخ چه اشکالی بر استدلال بر مقبوله وارد می کند؟
- ۳۴۲..... \* اولین اشکال شیخ از استدلال به مقبوله چیست؟
- ۳۴۲..... \* دومین اشکال شیخ بر این استدلال چیست؟
- ۳۴۲..... \* سومین اشکال شیخ به استدلال از مقبوله چیست؟
- ۳۴۴..... \* چهارمین اشکال شیخ به استدلال از مقبوله چیست؟
- ۳۴۵..... \* مراد از تقسیم امور و استشهاد امام به تثلث پیامبر چیست؟
- ۳۴۵..... \* اگر مراد شهرت مصطلح باشد باز هم این تثلث معنا دارد؟
- ۳۴۵..... \* مراد از عبارت (و مما یضحک التکلی ...) چیست؟
- ۳۴۷..... \* نظر شیخ بیرامون توجه مذکور چیست؟
- ۳۴۷..... \* چرا شیخ فرمود: (و الا فلا معنی للاستشهاد ... الخ)؟
- ۳۴۷..... \* مراد از عبارت (فتدبر) در پایان متن چیست؟
- ۳۴۸..... فهرست مطالب
- ۳۵۴..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: سمیعی، جمشید، مترجم

عنوان قراردادی: فرائد الاصول. برگزیده. شرح

عنوان و نام پدیدآور: متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری «به روش پرسش و پاسخ» / جمشید سمیعی.

مشخصات نشر: اصفهان: خاتم الانبیاء، ۱۳۸۲-

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۶-۴؛ ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ چهارم ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸۳۹-۶-۴؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ پنجم)؛ ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ □ چاپ سوم: ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸-۳۹۵-۷؛ ۴۸۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۴۳-۶؛ ۱۶۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۸-۰؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ سوم)؛ ۳۸۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ چهارم)؛ ۱۶۰۰۰ ریال: ج. ۴: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۹-۹؛ ۳۲۰۰۰ ریال: ج. ۴ □ چاپ سوم ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸۳۹-۵-۹؛ ۳۶۰۰۰ ریال (ج. ۴، چاپ چهارم)؛ ۱۵۵۰۰ ریال: ج. ۵، چاپ دوم: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۴-۸؛ ۲۸۰۰۰ ریال (ج. ۵، چاپ سوم)؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۶، چاپ دوم: ۹۶۴-۸۳۷۸-۵-۳؛ ۴۸۰۰۰ ریال (ج. ۶ □ چاپ سوم)؛ ۳۲۰۰۰ ریال (ج. ۷)؛ ۴۸۰۰۰ ریال: ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۹-۹۶۴-۸۳۷۸-۱۲-۱؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۸ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۲۱-۴؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۸ □ چاپ دوم)؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۹: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۲۴-۵؛ ۹۵۰۰۰ ریال (ج. ۹، چاپ دوم)؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷-۸۰۷-۸؛ ۹۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷-۸۱۱-۵؛ ۹۵۰۰۰ ریال (ج. ۱۱، چاپ دوم)؛ ۷۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۴۵-۰.

یادداشت: عنوان جلد چهارم «ترجمه، متن و شرح کامل رسائل شیخ انصاری...» است.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ چهارم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ پنجم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: بهار ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۴ و ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۲).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ دوم: بهار ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ دوم: بهار ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۱۰ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. کتاب القطع. - ج. ۳. کتاب الظن : المقصد الثاني. - ج. ۴. کتاب الظن. - ج. ۵. کتاب الظن. - ج. ۶. البرائه. - ج. ۷. المقصد الثالث فی الشک تنبيهه البرائه - اصله التخییر. - ج. ۸. احتیاط. - ج. ۹. استحباب. - ج. ۱۰. در شرایط عمل به اصول براءت □ تخییر □ احتیاط. -

موضوع : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول -- نقد و تفسیر

موضوع : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول -- پرسشها و پاسخها

موضوع : اصول فقه شیعه -- قرن ۱۳ق. -- پرسشها و پاسخها

شناسه افزوده : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول . برگزیده . شرح

رده بندی کنگره : BP۱۵۹/الف ۸ف ۴۰۴۲۲۵ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۱۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۶۶۵۶

ص: ۱

**مقصد دوم در ظنّ**

**مقام دوم: در وقوع تعبد به ظنّ**

**اجماع منقول**

**اشاره**





متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری «به روش پرسش و پاسخ» / جمشید سمیعی

ص: ۳

سرشناسه : سمیعی، جمشید، مترجم

عنوان قراردادی : فرائد الاصول . برگزیده . شرح

عنوان و نام پدیدآور : متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری « به روش پرسش و پاسخ » / جمشید سمیعی .

مشخصات نشر : اصفهان : خاتم الانبیاء، ۱۳۸۲ -

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج .

ص : ۴



متن: و من جمله الظنون الخارجة عن الأصل الاجماع المنقول بخبر الواحد عند كثير ممن يقول باعتبار الخبر بالخصوص، نظرا إلى أنه من أفرادها، فيشملة أدلته. و المقصود من ذكره هنا، مقدّما على بيان الحال في الأخبار، هو التّعريض للملازمة بين حجّيته الخبر و حجّيته، فنقول: إنّ ظاهر أكثر القائلين باعتباره بالخصوص أنّ الدليل عليه هو الدليل على حجّيته خبر العادل.

فهو عندهم كخبر صحيح عالي السند، لأنّ مدّعى الاجماع يحكى مدلوله و يرويه عن الامام (عليه السلام) بلا واسطه. و يدخل الاجماع ما يدخل الخبر من الأقسام و يلحقه ما يلحقه من الأحكام.

ترجمه:

### **اجماع منقول و وجه خروج آن از اصل اولی**

و از جمله ظنونی که نزد قائلین به حجّیت خبر واحد از باب ظنّ خاص از اصل اولی خارج شده (و عمل به آن جایز است) اجماعی است که به واسطه خبر واحد (برای ما) نقل شده است، البته نظر به این که اجماع منقول از افراد و مصادیق خبر واحد است در نتیجه ادله خبر واحد نیز شامل آن می شود.

### **مراد از تقدیم بحث از اجماع منقول بر خبر واحد**

و مراد از بحث اجماع منقول در اینجا (درحالی که مقدّم است بر بحث از خبر واحد) بیان ملازمه میان حجّت بودن خبر و حجّیت اجماع منقول است و لذا می گوییم:

ظاهر کلام بیشتر قائلین به حجّیت اجماع منقول از باب ظنّ خاصّ این است که: (دلیل) یا دلالت کننده بر حجّیت و اعتبار آن (اجماع) همان دلیل بر اعتبار و حجّیت خبر عادل است.

پس اجماع منقول نزد (قائلین به حجّیت آن) مثل خبر صحیحی است که سندش عالی است، زیرا که مدّعی اجماع مدلول آن را از امام (عليه السلام) و بدون واسطه حکایت و روایت می کند.

و آنچه از اقسام که در خبر جاری است در اجماع داخل می شود و آنچه از احکام که به خبر ملحق می شود به اجماع منقول ملحق می شود.

ص: ۶

### \* موضوع این بحث چیست؟

اجماع منقول یا اماره ظنیّه ای است که در حجّیت آن میان اصولیین اختلاف نظر وجود دارد.

### \* اقسام اجماع را بنویسید؟

اجماع: یا سکوتی است یا غیر سکوتی، یا خاصّی است و یا عامّی، یا ضروری است یا مشهوری، یا تحقیقی است و یا تقدیری، یا تقییدی است و یا غیر تقییدی، یا بسیط است و یا مرکّب، یا محصّل است و یا منقول.

### \* برای شناخت بیشتر اجماع منقول چه باید کرد؟

باید به ویژگیها و خصوصیات قسم مقابلش یعنی اجماع محصّل پرداخت.

### \* اجماع محصّل چگونه اجماعی است؟

اجماعی است که خود فقیه از راه تتبع و تحقیق در اقوال و فتاوی فقهایی یک عصر یا همه اعصار آن را به دست آورده است.

### \* اجماع منقول چگونه اجماعی است؟

اجماعی است که یک یا چند فقیه در اثر تحقیق و تتبع در اقوال و فتاوی فقهایی آن را تحصیل نموده و برای دیگران نقل اجماع می کنند.

### \* اجماع منقول خود بر چند قسم است؟

بر دو قسم: الف: اجماع منقول به خبر متواتر ب: اجماع منقول به خبر واحد

### \* مراد از اجماع منقول به خبر متواتر چیست؟

این است که: اجماع نزد جمع کثیری که به حدّ تواتر می رسند ثابت و حاصل گردیده و همه آنها برای یک فقیه نقل اجماع کنند.

**\* مراد از اجماع منقول به خبر واحد چیست؟**

این است که: اجماع برای یک یا چند فقیه که کمتر از حدّ تواتراند ثابت شده است و از آن یک یا چند نفر برای فلان فقیه نقل گردیده است.

**\* کدام یک از دو قسم اجماع منقول مورد بحث است و چرا؟**

قسم اخیر مورد بحث است، زیرا که قهرا این اجماع گمان آور است چون منقول به خبر واحد است.

**\* ذکر چه نکاتی نا اینجای بحث لازم است؟**

ذکر دو نکته:

ص: ۷

الف: بلاشك اجماع منقول به خبر واحد، حد اكثر گمان آور است.

ب: با قطع نظر از دليل خاص، اصل اولی، حرمت عمل به ظنون است.

### **\* حجیت اجماع منقول از باب تعبّد است یا از باب ظنّ؟**

برخی حجیت آن را از باب تعبّد دانسته اند. و برخی آن را از باب اینکه مفید ظن است (چه ظنّ نوعی و چه ظنّ شخصی) حجّت می دانند.

### **\* قائلین به حجیت اجماع منقول دلیلشان بر تعبّدی بودن این حجیت چیست؟**

این است که: چون خبر واحد حجّت است و حجیت اجماع متفرّع بر حجیت خبر واحد است پس اجماع منقول به طریق اولی حجّت است.

۲- آیاتی که بر حجیت خبر واحد دلالت دارند، در حجیت اجماع منقول کفایت می کند.

### **\* مراد شیخ از عبارت (من جمله الظنون الخارجة عن الاصل ...) چیست؟**

اجماع منقول به خبر واحد است که بیشتر اصولیین آن را از جمله ظنون خارج شده از اصل اولی (حرمت عمل به ظن) دانسته و عمل به آن را حرام نمی دانند.

### **\* مراد از عبارت (عند کثیر مّمن یقول باعتبار الخبر بالخصوص ...) چیست؟**

رای و نظر بسیاری از متقدّمین است مبنی بر اینکه اجماع منقول از جمله ظنون خاصّه است، پس حجّت است.

### **\* مراد از عبارت (نظرا الی انه من افراده، فیشملة، ادلته ...) چیست؟**

دلیل متقدّمین است بر حجیت اجماع منقول، مبنی بر اینکه، اجماع منقول نیز فردی از افراد خبر واحد ثقة است، لذا همان ادلّه ای که دلالت بر حجیت خبر واحد دارند، دلالت بر حجیت اجماع منقول هم دارند.

### **\* مراد از عبارت (هو التعرض للملازمة بین حجیه الخبر و حجیته) چیست؟**

این است که: میان حجیت خبر واحد و اجماع منقول تلازم وجود دارد.

یعنی: نمی شود کسی اجماع منقول را حجّت بدانند و خبر واحد را حجّت ندانند چون حجیت اجماع منقول متفرع بر حجیت خبر واحد است.

به عبارت دیگر: اگر خبر واحد حجّت است، اجماع هم باید حجّت باشد، و اگر اجماع حجّت نیست پس خبر واحد هم نباید حجّت باشد.

**\* مراد از عبارت (فهو عندهم کخبر الصحیح علی السند) چیست؟**

این است که، اجماع منقول نزد ایشان مثل خبر صحیح است و رتبه اش از خبر واحد بالاتر است.

ص: ۸



### **\* مراد از عبارت (لأن مدعی الاجماع يحكى ...) چیست؟**

بیان علت است برای عالی السند بودن اجماع منقول، چرا که خبر گاهی با چندین واسطه به امام (علیه السلام) می رسد و حال آنکه اجماع به طور مستقیم و بدون واسطه بیانگر حکم شرعی است.

در نتیجه: اگر خبر واحد حجّت است به طریق اولی اجماع باید حجّت باشد.

### **\* مراد از عبارت (و يدخل الاجماع ما يدخل الخبر من الاقسام ...) چیست؟**

این است که: همه اقسامی که برای خبر واحد وجود دارد برای اجماع منقول نیز وجود دارد.

### **\* اقسام اجماع را بنویسید؟**

۱- اجماع صحیح: در صورتی که ناقل امامی عادل باشد.

۲- اجماع حسن: در صورتی که ناقل آن امامی ممدوح باشد.

۳- اجماع موثق: در صورتی که ناقل آن ثقه غیر امامی باشد.

۴- اجماع ضعیف: در صورتی که ناقلش فرد فاسق یا مجهول الهویه باشد.

### **\* مراد از عبارت (يلحقه ما يلحقه من الاحكام ...) چیست؟**

همان مخصّص بودن نسبت به عام قرآنی و یا مقیّد بودن نسبت به عام قرآنی و یا تعارض میان دو اجماع منقول یا دو اجماع منقول و یک خبر واحد و هكذا ...

### **\* چرا اصل اجماع حجّت است و قابل انکار نیست؟**

زیرا بدون اجماع، اثبات حکم در برخی از مسائل مسلمّه امکان ندارد، چرا که مدرکی جز اجماع در دلالت بر آنها وجود ندارد.

فی المثل: فقها فرموده اند: (ارواث و ابوال حیوانات غیر مأکول اللحم نجس است) و این حکم را جز از راه اجماع نمی توان اثبات کرد زیرا دلیل دیگری جز اجماع در دست نیست.

**\* پس حدیث (اغسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه، از امام (علیه السلام) چیست؟**

صرفاً دلالت بر وجوب شستن لباس دارد و نجاست بول مدلول آن نمی باشد، الاً به تلازم عقلی.

**\* به نظر شما چه اجماعی بدون تردید حجت است؟**

اجماعی که یا به واسطه خبر متواتر نقل شده باشد یا به واسطه خبر واحدی که همراه با قرائنی است که مفید علم است.

**\* چرا خبر واحد را از ناقلین مخالفین می پذیرید و اجماع منقول را از آنها رد می کنید؟**

زیرا ایشان اجماع را از باب اتفاق کلّ حجت می دانند نه از این باب که کاشف از قول معصوم است، چرا که قائل به وجود حضرت حجت و امام موجود نمی باشند و این خود عامل فسق ذاتی آنهاست و این

ص: ۹

فسق ذاتی خود مانع از پذیرش خبر منقول از جانب آنها می باشد.

و لکن پس از تتبع و تفحص و احراز صدق ناقل، چنانچه از اهل وثوق باشد به خبر منقول از او اعتماد می کنیم.

**\* کدامین اجماع از نظر شیعه فاقد حجیت است؟**

۱- اجماعی که کاشف از قول معصوم نباشد، اگرچه روایانش بسیار باشند.

۲- اجماعی که یکی یا چند نفر از ناقلینش از مخالفین (عامه) باشند.

ص: ۱۰

متن: و الذى يقوى فى النظر هو عدم الملازمه بين حجّيه الخبر و حجّيه الاجماع المنقول.

و توضيح ذلك يحصل بتقديم امرين:

الامر الاول إنّ الأدلّه الخاصّه التى أقاموها على حجّيه خبر العادل لا تدلّ إلّا على حجّيه الأخبار عن حسّ، لأنّ العمده من تلك الأدلّه هو الاتفاق الحاصل من عمل القدماء و أصحاب الأئمّه (عليه السلام).

و معلوم عدم شمولها إلّا للروايه المصطلحه. و كذلك الاخبار الوارده فى العمل بالروايات. اللهمّ إلّا أن يدعى أنّ المناط فى وجوب العمل بالروايات. هو كشفها عن الحكم الصادر عن المعصوم.

و لا يعتبر فى ذلك حكاية ألفاظ الامام (عليه السلام) و لذا يجوز النقل بالمعنى.

فاذا كان المناط كشف الروايات عن صدور معناها عن الامام (عليه السلام)، و لو بلفظ آخر

أيضا حكاية حكم صادر عن المعصوم (عليه السلام) - بهذه العبارة التى هى معقد الإجماع أو بعبارة اخرى - وجب العمل به.

لكنّ هذا المناط لو ثبت دلّ على حجّيه الشهره بل فتوى الفقيه إذا كشف عن صدور الحكم بعبارة الفتوى أو بعبارة غيرها - كما عمل بفتاوى على بن الباويه، لتنزيل فتواه منزله روايته - بل على حجّيه مطلق الظنّ بالحكم الصادر عن الإمام (عليه السلام). و سيحى ء توضيح الحال ان شاء الله.

## نظر شیخ پیرامون ملازمه میان اجماع منقول و خبر واحد

### اشاره

آنچه قوی به نظر می رسد، عدم تلازم بین حجیت خبر واحد و حجّت بودن اجماع منقول است.

و توضیح و تبیین این معنا (عدم تلازم) با بیان دو امر به عنوان مقدمه به دست می آید.

### امر اول [مستفاد از ادله متقدمین برای حجیت خبر واحد]

### اشاره

اینکه ادله خاصی را که حضرات (متقدمین) برای حجیت خبر واحد اقامه کرده اند، دلالتی ندارند جز بر حجّت بودن خبری که صادر از حسّ است (مخبر با گوش خود شنیده و نقل می کند) زیرا بیشتر از این ادله اتفاق و اجماع به دست آمده از عمل قدما و اصحاب ائمه (علیه السلام) بر عمل به خبر واحد است و عدم شمول این ادله بر اجماع منقول واضح و روشن است و تنها شامل خبر اصطلاحی می شود.

و این چنین است اخبار وارده از ائمه (علیه السلام) در عمل به روایات، (یعنی: صرفاً عمل به روایات و اخبار مصطلح را شامل می شود) مگر ادعا شود که معیار در وجوب عمل به اخبار اصطلاحی کاشف بودن این (روایات) از حکمی است که از معصوم صادر شده است. و (چون) در این کشف حکایت، نفس الفاظ صادره از امام (علیه السلام) لازم نیست پس نقل به معنا (در اخبار اصطلاحی) جایز و مشروع است.

پس وقتی مناط حجیت کشف روایت است از صدور معنای آن و لو به واسطه لفظی غیر از نفس الفاظ صادره از امام (علیه السلام)، و با این فرض که حکایت اجماع در واقع همان حکایت حکم صادر از معصوم (علیه السلام) است، منتهی با این عبارت که ناقل لفظ (اجماع) یا عبارت دیگری شبیه به آن را استعمال کرده است.

پس عمل به آن مثل عمل به خبر، واجب است. (چون که نفس ملاک وجوب عمل به خبر، در اجماع هم وجود دارد) اما این مناط (مزبور) اگر ثابت شود (و محرز گردد که وجه حجیت خبر این امر است) دلالت می کند بر حجیت شهرت، بلکه فتوای فقیه، که با عبارت فتوی و یا غیر این تعبیر از حکم صادر از معصوم (علیه السلام) کشف می کند. کما اینکه به فتوای علی ابن بابویه عمل شده، بدین خاطر که فتوای او را نازل منزله روایتش قرار داده اند، بلکه بالاتر از آن مطلق ظن به حکم صادر از معصوم را هم باید بتوان با این ادله حجت نمود، و حال آنکه چنین نمی باشد. و توضیح این امر به زودی خواهد آمد ان شاء الله.



**\* مراد از عبارت (و الذی یقوی فی النظر ...) چیست؟**

عدم تلازم میان حجیت خبر واحد با حجّت بودن اجماع منقول است به نظر شیخ و اکثر علما متأخرین، که در نتیجه قائل به عدم حجیت اجماع منقول شده اند.

به عبارت دیگر: میان حجیت خبر واحد با حجّت بودن اجماع منقول هیچ گونه تلازمی وجود ندارد یعنی: اگر کسی خبر واحد را حجّت دانست ملزم نیست که اجماع منقول را هم حجّت بداند.

**\* جناب شیخ چه دلیلی بر مدّعی فوق اقامه می کند؟**

دو امر را مقدّمه نقل می فرماید: که تا بدین جا امر اوّل مطرح گردید.

**\* پس مراد از عبارت (انّ الادله الخاصه التي اقاموها علی حجیه خبر ...) چیست؟**

حاصل کلام شیخ در امر اوّل است، یعنی: ادله حجیت خبر واحد اساساً شامل اجماع منقول نمی شود و از آن منصرف است، زیرا ادله مزبور عبارتند از: اجماع، اخبار و آیات کتاب و عقل که البته عمده آنها همان اجماع است.

**\* مراد از عبارت (عن حسن) در متن مذکور چیست؟**

اشاره به اخباری است که مستند به یکی از حواس ظاهریّه است مثل: دیدن و یا شنیدن و .. چه بلاواسطه چه مع الواسطه.

**\* مگر اخبار غیر حسّی هم وجود دارد؟**

بله: اخبار حدسی، یعنی: اخباری که مستند به حدس و اعتقاد است نه بر حس ظاهر.

**\* پس مراد از عبارت (لأنّ العمده من تلك الأدله هو الاتفاق) چیست؟**

بیان علت است برای عدم شمول ادله حجیت خبر واحد نسبت به اجماع منقول.

**\* چرا اجماعی که از اتفاق اصحاب بر عمل به خبر واحد حاصل شده شامل اجماع منقول نمی شود؟**

زیرا که مورد و مصداق این اجماع خبر و روایت، اصطلاحی است یعنی روایتی که راوی، خودش مضمون آن را بی واسطه یا مع الواسطه از معصوم (علیه السلام) شنیده است، نه اینکه بواسطه حدس و گمان مطلبی را به معصوم نسبت داده و سپس نقل نماید، همان طور که در اجماع منقول، حال ناقل بدین گونه است.

به عبارت دیگر:

اجماعی که بر حجیت خبر واحد حاصل شده است تنها خبری را شامل می شود که از روی حس و سماع درک شده و سپس نقل گردیده است، نه خبری که مخبر به در آن امر حدسی و گمانی است و

ص: ۱۳



مخبر به واسطه مقدماتی که برای او حاصل شده آن را از روی حدس و گمان به معصوم مستند دانسته و سپس نقلش می کند.

### **\* پس مراد از عبارت (عدم شمولها انا للروایه المصطلحه ...) چیست؟**

این است که: اخبار و روایاتی که مدرک حجیت خبر واحد هستند و در آنها ترغیب به عمل به روایات شده است نیز، شامل اجماع منقول نمی شوند و تنها عمل به روایات و اخبار مصطلح را شامل می شوند.

### **\* مراد از عبارت (اذا ان يدعی ان المناط فی وجوب ...) چیست؟**

بیان یک توجیه است برای شمول اخبار نسبت به اجماع منقول مبنی بر اینکه بگوییم:

مناط لزوم عمل به اخبار واحد این است که کاشف از حکمی هستند که از معصوم (علیه السلام) صادر شده است، بدون اینکه برای خود الفاظ امام (علیه السلام) دخالتی در وجوب عمل باشد.

بنابراین: اگر حکم صادر را از غیر طریق خبر بتوانیم احراز نمائیم و لو به واسطه اجماع منقول که با عبارت (اجمعت الاصحاب) یا عبارتی متشابه با آن مثل (و اتفقت کلمه العلماء) و امثال این ها نقل شود، واجب العمل است، زیرا مناط وجوب عمل به خبر که کاشفیت باشد در اینجا نیز محقق است.

### **\* پس مراد از آن عبارت (و لا يعتبر فی ذلك حکایه الفاظ الامام ... الخ ...) چیست؟**

این است که: اگرچه اخبار مذکور به دلالت لفظیه شامل اجماع منقول و خبر حدسی نمی شوند، لکن با تنقیح مناط شامل آنها نیز نمی شوند چرا؟

چون در باب روایات مصطلحه عین الفاظ موضوعیتی ندارد، پس نقل به معنا جایز است و حتی بسیاری از روایات طولانی منقول بالمعنی می باشند، پس خود عبارات از آن جهت که عبارتند مطرح و مورد نظر نیستند.

### **\* پس فلسفه حجیت عبارات به عنوان خبر چیست؟**

کاشفیت آنهاست به گونه کشف ظنی از قول امام و حکم صادره از او.

حال، مستدلین به آیه شریفه می گویند:

همین مناط (کاشفیت) در اجماع منقول هم وجود دارد، چرا که اجماع نیز حاکی و کاشف ظنی از حکم صادره از معصوم است، چه با آن عبارتی که معقد اجماع علما است مثل وجوب، و چه با عبارت دیگری که با معقد اجماع مترادف و هم معنا

است مثل صیغه (افعل).

در نتیجه: با همان ملاک و معیاری که خبرهای حدسی و متعارف حجت اند، باید خبرهای حدسی و نقل اجماع نیز حجت باشند.

ص: ۱۴

### **\* نظر شیخ پیرامون استدلال و یا توجیه مذکور چیست؟**

این است که: مناط فوق (کاشفیت) مناط مسلمی نیست، چرا که شاید حجیت خبرهای حسی تعدیدی باشد و یا مناط دیگر داشته باشد چرا؟

زیرا اگر مناط مذکور ثابت شود، لوازم و تالی فاسدهایی دارد که خود شما هم به آن ملتزم نیستید.

### **\* تالی فاسدها و لوازم مناط مذکور در صورت اثبات چیست؟**

۱- لازم می آید که شهرت فتوائیه نیز حجت باشد، چرا که کاشف ظنی از حکم معصوم (علیه السلام) است و حال آنکه فقها برای شهرت چندان ارزشی قائل نیستند.

۲- لازم می آید که فتوای یک فقیه نیز که در تعبیر، عین روایات است در حق سایر فقها حجت باشد، چرا که کاشف ظنی از قول معصوم (علیه السلام) است مثل فتوای ابن بابویه، حال آنکه احدی از فقها به این مطلب ملتزم نیستند.

۳- و لازم می آید که مطلق ظنون از هر راهی که حاصل شوند از باب ظنّ خاص حجت باشند، چرا که مناط مذکور در همه آنها وجود دارد، و حال آنکه احدی به این مطلب نیز ملتزم نمی باشد.

### **\* حاصل مطلب چیست؟**

این است که: از راه تنقیح مناط نیز نمی توان اجماع منقول را حجت دانست.

متن: و أما الآيات فالعمده فيها- من حيث وضوح الدلاله- هي آيه النبأ(١)، و هي إنما تدلّ على وجوب قبول خبر العادل دون خبر الفاسق.

و الظاهر منها- بقرينه التفصيل بين العادل و الفاسق حين الإخبار، و بقرينه تعليل اختصاص التبين بخبر الفاسق بقيام احتمال الوقوع في الندم احتمالاً مساوياً، لأنّ الفاسق لا رادع له عن الكذب- هو عدم الاعتناء باحتمال تعمد كذبه، لا وجوب البناء على إصابته و عدم خطائه في حدسه، لأنّ الفسق و العداله حين الإخبار لا- يصلحان مناطاً لتصويب المخبر و تخطئته بالنسبه إلى حدسه. و كذا احتمال الوقوع في الندم من جهه الخطأ في الحدس أمر مشترك بين العادل و الفاسق، فلا يصلح لتعليل الفرق به؛

فعلمنا من ذلك أنّ المقصود من الآيه إرادته نفي احتمال تعمد الكذب عن العادل حين الإخبار دون الفاسق، لأنّ هذا هو الذي يصلح لإناطته بالفسق و العداله حين الإخبار.

و منه تبين عدم دلاله الآيه على قبول الشهاده الحدسيه اذا قلنا بدلاله الآيه على اعتبار شهادته العادل.

ص: ١٦

١- الحجرات: ٦

**عدم دلالت آیات بر حجیت اجماع منقول**

و اما آیاتی (که در حجیت اجماع منقول به آنها تمسک شده است) پس عمده در آن آیات، از جهت واضح بودن دلالت، همان آیه شریفه نبأ است که دلالت بر وجوب پذیرفتن خبر عادل دارد و نه فاسق.

و ظاهر از این آیه، به کمک قرینه تفصیل (در آیه شریفه) میان فرد عادل و فاسق هنگام خبر دادن (و جدا کردن حساب آن دو از هم) و قرینه تعلیل (به علت) اختصاص دادن تفحص و تبیین به خبر فاسق. که همان مساوی بودن احتمال وقوع در ندامت و پشیمانی با احتمال عدم وقوع در آن است، چرا که فاسق به مقتضای صفت فسق که در اوست هیچ بازدارنده ای از دروغ در او وجود ندارد. اعتنا نکردن به احتمال تعدد کذب در عادل است و بنا گذاردن بر اصابه او با واقع و خطا نکردن وی (عادل) در حدسش واجب نیست، زیرا فسق و عدالت در هنگام خبر دادن، برای مناط قرار دادن جهت تصویب مخبر یا تخطئه او نسبت به حدسش صلاحیت ندارد.

چنانچه احتمال واقع شدن در پشیمانی از آن جهت که معلول خطاء و اشتباه در حدس است امری مشترک است میان عادل و فاسق، پس (این احتمال وقوع در ندم از جهت خطاء در حدس) صلاحیت ندارد که علت فرق میان عادل و فاسق (و عمل نمودن به قول عادل و ترتیب اثر ندادن به قول فاسق) باشد.

**حاصل استظهار از آیه شریفه**

پس از آن (تقریری که از معنای آیه نبأ شد) دانستیم که مراد از آیه شریفه نبأ، نفی احتمال کذب عمدی از عادل در وقت خبر دادن است، نه فاسق، زیرا همین امر (نفی تعدد کذب از عادل هنگام اخبار)، صرفاً برای ملاک قرار دادنش به فسق و عدالت شایستگی دارد، پس آیه هیچ دلالتی بر حجیت اجماع منقول که براساس حدس مبتنی است ندارد، بلکه دلالت بر حجیت خبر اصطلاحی دارد. از بیانی که گذشت روشن می شود که آیه شریفه بر قبول شهادت حدسی هم دلالت ندارد، هرچند آن را از ادله اعتبار شهادت عادل هم بدانیم.

**\* مراد از عبارت (فالعمدہ فیہا ... ہی آیہ النبأ ...) چیست؟**

این است که از جمله آیاتی قائلین به حجیت اجماع منقول از باب ظن خاص به آن تمسک نموده اند آیة ششم از سوره مقدسه حجرات است که خدای تعالی می فرماید:

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِرْ بِكُمْ عَلِيٌّ مَا عَلَّمْتُم نَادِمِينَ)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید: اگر فاسقی برای شما خبری آورد، درباره خبرش تحقیق و تفحص کنید و بدون آن عمل نکنید. مبادا آنکه قومی را از روی نادانی رنجی رسانید و سپس بر آنچه انجام داده اید نادم و پشیمان شوید.

**\* کیفیت استدلال مستدلین به آیة شریفه را تقریر کنید؟**

می گویند: مفهوم آیة شریفه این است که: اگر عادل برای شما خبری آورد برخلاف خبر مخبر فاسق نیازی به تحقیق ندارد و باید به خبرش عمل کنید: اعم از اینکه مضمون خبرش حادثه ای از حوادث باشد یا حکمی از احکام و یا از اجماع علما بر حکمی از احکام. و لذا ناقل اجماع در صورتی که از عدول باشد اگر گفت: (اجمعت الاصحاح علی حکم کذا). این اجماع به وسیله نقل ناقل ثابت می شود و بدین وسیله موافقت معصوم (علیه السلام) با مجمعین نیز احراز می شود.

بنابراین: از آنجا که اثبات امر مذکور مستند به دلیل خاص یعنی آیة نبأ است، پس اجماع منقول از جمله ادله مظنونه ای می شود که به واسطه ظن خاص حجت گردیده و از تحت اصل اولی (حرمت عمل به ظن) خارج شده است.

**\* جناب شیخ چه پاسخی از استدلال مذکور می دهد؟**

می فرماید: این استدلال تمام نیست و با آیة نبأ نمی توان حجیت اجماع منقول را ثابت نمود چرا که اصلاً آیة مذکور ناظر به ادله ای همچون اجماع منقول نمی باشد بلکه از آنها انصراف دارد. بله آیة شریفه تنها خبری را حجت می کند که مخبر عادل از امری که محسوس بوده و خود آن را دیده و یا با واسطه یا بی واسطه آن را شنیده نقل نماید، لکن نه حدس عادل را تصویب می کند و نه در مقام اثبات حجیت آن است.

در نتیجه: از آیة نبأ تنها حجیت خبر واحد استفاده می شود. و یا به عبارت دیگر آیة نبأ تنها احتمال تعدد کذب را نفی می کند و لا غیر.

**\* دلیل شیخ بر مدّعی فوق چیست؟**

این است که: در آیه شریفه دو قرینه وجود دارد که با کمک آن دو قرینه معنای مذکور استفاده

ص: ۱۸

می شود.

قرینه اول اینکه: آیه شریفه میان خبر عادل و فاسق تفصیل داده و فرق گذاشته است و حکم آنها را از هم جدا نموده است. یعنی: خبر عادل را حجت دانست و خبر فاسق را نه.

### **\* آیا تفصیل و تفاوت مذکور میان خبر عادل و خبر فاسق به خاطر احتمال خطا است؟**

خیر، زیرا این احتمال در هر دو به طور مساوی وجود دارد و از این جهت فرقی در کار نیست.

### **\* آیا تفاوت و تفصیل مذکور به خاطر احتمال غفلت است؟**

خیر، زیرا احتمال غفلت نیز به طور مساوی در هر دو وجود دارد پس فرقی نیست.

### **\* آیا تفاوت مذکور به خاطر احتمال قرینه است؟**

خیر، زیرا احتمال قرینه در هر دو وجود دارد پس فرقی در کار نیست.

### **\* پس فرق این دو به چه خاطر است؟**

بدین خاطر است که: در خبر عادل احتمال تعمد کذب نیست، چرا که رادع دارد پس تبیین ندارد و بدون تبیین هم حجت است. و حال آنکه در خبر فاسق احتمال تعمد کذب وجود دارد چرا که رادع ندارد پس بدون تبیین حجت نیست.

### **\* مگر در خبر واحدی که از قول فرد عادل به دست ما می رسد چند احتمال خلاف وجود دارد؟**

چهار احتمال:

۱- احتمال تعمد کذب ۲- احتمال غفلت ۳- احتمال خطا ۴- احتمال اراده خلاف ظاهر.

نکته: قبلا در نتیجه یکی از پاسخها گفتیم که آیه نبأ تنها احتمال تعمد کذب را نفی می کند.

یعنی: دلالت دارد بر اینکه در خبر عادل از این جهت که شاید دروغ گفته باشد (که چنین نیست) برخلاف خبر فاسق که رادع و مانعی به نام ملکه عدالت ندارد تا جلوی تعمد کذبش را بگیرد و لذا در خبر فاسق این نگرانی تعمد در دروغ، وجود دارد.



**\* چرا آیه شریفه احتمالات دیگر را نفی نمی کند؟**

زیرا احتمالات دیگر را با یک سلسله اصول عقلانیه از جمله، اصاله عدم الخطاء و الغفله و القرینه و ... برمی داریم.

**\* اصول مذکور در مورد خبرهای حسی جاری می شوند یا حدسی؟**

در مورد خبرهای حسی جاری می شوند و نه حدسی.

**\* ذیل آیه شریفه تعلیلی آورده و آن عبارت است از اینکه: در خبر فاسق تفحص و تبیین لازم است به علت اینکه احتمال ندامت وجود دارد آن هم احتمال عقلایی و قابل اهتمام. حال سؤال این است که این احتمال ندامت آیا از ناحیه احتمال خطا است؟ یا از ناحیه احتمال غفلت است یا از ناحیه احتمال اراده خلاف ظاهر؟**

از هیچ یک از جهات و نواحی فوق نیست در نتیجه این احتمال ندامت از ناحیه تعمد کذب است که آن هم در خبر عادل وجود ندارد لکن در خبر فاسق وجود دارد و لذا در برخورد با خبر فاسق باید با تأنی و احتیاط حرکت نمود.

### **\* حاصل این تفصیل و تعلیل چیست؟**

هم از تفصیل آیه شریفه میان فاسق و عادل، هم از تعلیل آیه برای عدم حجیت خبر فاسق، به این نتیجه می‌رسیم که تنها تفاوت و فرق در احتمال تعمد کذب و عدم آن است. پس: آیه نبأ سایر نگرانی‌ها را رفع نمی‌کند و باید از اصل استفاده می‌شود.

### **\* با توجه به دو قرینه مذکور و مطالبی که گذشت مقصود اصلی و مراد نهایی در آیه شریفه نبأ چیست؟**

این است که بیان شود:

اگر فرد عادل برای شما خبری آورد چون در زمان اخبار، ملکه عدالت و دوری از معاصی در او وجود دارد به احتمال تعمد کذب در او اعتنا نکنید و خبر او را حمل بر دروغ ننمایید.

بنابراین: خبر واحدی که به وسیله عادل نقل می‌گردد حجت می‌شود و بیش از این معنا از آیه مذکور استفاده نمی‌شود.

لذا: در اجماع منقول که ناقل آن (رأی و نظر معصوم (علیه السلام) را حدس می‌زند نه اینکه خودش آن را بی واسطه یا باواسطه شنیده باشد) وقتی می‌گوید: (اجمعت الاصحاح علی حکم کذا) نتیجه حدس من این است که: امام (علیه السلام) نیز با آنها موافق است، نمی‌توان آیه نبأ را دلیل بر صحت حدس ناقل و عدم خطاء در آن گرفت، چرا که آیه مذکور تنها خبر مبتنی بر حس عادل را حجت می‌داند نه خبر مبتنی بر حدس وی را.

### **\* شاهد شیخ بر مدّعی فوق چیست؟**

نفس صفت فسق و عدالت در مقام اخبار از امر محسوس است که معیار قرار می‌گیرد و گفته می‌شود:

در فاسق به مناط فسقی که در او هست احتمال تعمد کذبش وجود دارد و لذا خبرش قابل اعتنا نیست لکن در عادل به ملائک عدالتی که در او وجود دارد این احتمال تعمد کذب منتفی است و لذا

خبرش قابل اعتنا و باید مورد عمل قرار گیرد.

**\* چرا نمی توان تقریر فوق را در مورد حدس جاری نمود و گفت: در فاسق به مناط فسقی که در او وجود دارد به حدسش اعتنا نکن چرا که مطابق با واقع نیست ولی در عادل به ملاک صفت عدالت و اجتنابش از فسق، حدسش مطابق با واقع است پس به حدس او عمل کن؟**

زیرا فسق و عدالت دخالتی در صحت حدس و فساد آن و مطابقت یا عدم مطابقت آن با واقع ندارد، بلکه چه بسا حدس فساق مطابق با واقع و برعکس عدول مخالف با واقع درآید.

نکته: در اعتبار حس در خبر عادل وجوهی آمده است که جهت اختصار در کلام از آنها صرف نظر می کنیم.

**\* پس مراد از عبارت (و منه تبین عدم دلالة الآیه علی قبول الشهاده الحدسیه ...) چیست؟**

این است که: ما آیه نبأ را از ادله حجیت شهادت نمی دانیم و تازه به فرض اگر دلالت آیه را بر اعتبار شهادت عادل بپذیریم، منحصرراً در موردی می دانیم که مبنای شهادت بر امر حسی استوار شده باشد و نه حدسی، که در اجماع منقول تقریر مطلب گذشت.

به عبارت دیگر: بحث در این است که آیا آیه نبأ تنها در رابطه با اخبار از احکام ارزش دارد و یا اخبار از موضوعات را نیز حجت می کند؟

بنا بر مبنای اول بحث کردیم و حاصل مطلب را آوردیم.

و بنا بر مبنای دوم می گوئیم که: آیه نبأ بر قبول شهادت عدل واحد در خصوص شهادت های حسی (مثل: شهادت به قتل فلان شخص به دست فلان شخص) دلالت دارد و شامل شهادتهای حدسی (مثل شهادت به عدالت فلان شخص) نمی شود.

متن: فإن قلت:

إن مجرد دلالة الآية على ما ذكر لا يوجب قبول الخبر، لبقاء احتمال خطأ العادل في ما أخبر وإن لم يتعمد الكذب، فيجب التبيين في خبر العادل أيضا لاحتمال خطائه و سهوه، وهو خلاف الآية المفصّله بين العادل و الفاسق، غاية الأمر وجوبه في خبر الفاسق من جهتين و في العادل من جهة واحده.

قلت:

إذا ثبت بالآية عدم جواز الاعتناء باحتمال تعمد كذبه ينفي احتمال خطائه و غفلته و اشتباهه بأصالة عدم الخطأ في الحس، و هذا أصل عليه إطباق العقلاء و العلماء في جميع الموارد.

نعم، لو كان المخبر مّمن يكثر عليه الخطأ و الاشتباه لم يعبأ بخبره، لعدم جريان أصالة عدم الخطأ و الاشتباه.

و لذا يعتبرون في الشاهد و الراوى الضبط، و إن كان ربما يتوهم الجاهل ثبوت ذلك من الاجماع، إلا أنّ المنصف يشهد بأن اعتبار هذا في جميع الموارد ليس لدليل خارجي مخصّص لعموم آية النبأ و نحوها- ممّا دلّ على وجوب قبول قول العادل- بل لما ذكرنا من أنّ المراد بوجوب قبول قول العادل رفع التّهمه عنه من جهة احتمال تعميده الكذب، لا تصويبه و عدم تخطئه او غفلته.

ص: ٢٢

اشکال اگر گفته شود که: صرف دلالت آیه بر امر مذکور (یعنی: نفی احتمال تعمد کذب در عادل)، به خاطر وجود احتمال خطاء و اشتباه عادل در آنچه گزارش می کند، اگرچه عمدا دروغ نمی گوید؛ موجب قبول خبر عادل نمی شود، پس تفحص و جستجو در خبر عادل نیز واجب است به دلیل احتمال خطا و سهوا، و حال آنکه این معنا (وجوب تبیین) برخلاف تفصیل آیه میان عادل و فاسق است (که خبر عادل را مورد تبیین قرار نداده ولی در خبر فاسق آن را لازم می داند).

نهایت امر اینکه: وجوب تفحص در خبر فاسق از دو جهت و در خبر عادل از یک جهت می باشد.

(لکن این مقدار از تفاوت میان عادل و فاسق فایده نداشته و تنافی آن با آیه را برطرف نمی کند).

### پاسخ شیخ از اشکال مذکور

اگر با آیه شریفه، اعتنا نکردن به احتمال تعمد کذب عادل ثابت شود، احتمال خطاء و غفلت و اشتباه او نیز با اصل اصالة عدم الخطاء که صرفاً در اخبار ناشی از حسّ جاری می شود نفی می شود و البته این اصل از اصولی است که عقلا و علما در تمام موارد به آن ملتزم و برآن اجماع دارند.

استدراک بله: اگر مخبر از جمله کسانی باشد که مبتلا به کثرت خطا و اشتباه است، به دلیل عدم جریان اصالة عدم الخطاء و الاشتباه (در حق او) به خبرش اعتنا نمی شود، و لذا ارباب دانش در شاهد و راوی خبر، قوه حفظ و ضبط را معتبر می دانند.

اگرچه شخص بی اطلاع از واقع توهم می کند که ثبوت آن به خاطر اجماع است ولی منصف شهادت می دهد که اعتبار و اشتراط این شرط در تمام مواردش به خاطر دلیل خارجی که مخصّص عموم آیه نبأ یا نظیر آن (ادله ای که دلالت بر وجوب قبول قول عادل می کند) نمی باشد بلکه جهتش همان است که ما گفتیم که مراد از وجوب قبول قول عادل در آیه نبأ، رفع اتهام از او و عدم اعتناء به احتمال تعمد کذب در وی است، نه آنکه عادل در تمام اخباری که می دهد به صواب رفته و بر ما لازم است او را مصاب دانسته و احتمال خطاء و یا غفلت را از او منفی بدانیم.

**\* حاصل اشکال این مستشکل چیست؟**

این است که: اولاً: براساس مطالب خود شما در هر خبری، چه خبر عادل و چه خبر فاسق، چه نسبت به موضوعات و چه نسبت به احکام، احتمالات فراوانی از قبیل احتمال تعمد کذب، احتمال خطا و فراموشی و غفلت وجود دارد.

ثانیا: براساس فرموده خودتان، آیه نبأ تنها احتمال تعمد کذب را نسبت به خبر عادل نفی می کند.

یعنی: دلالت دارد بر اینکه از ناحیه احتمال تعمد کذب در خبر عادل تبیین لازم نیست برخلاف فاسق که تبیین لازم دارد.

امّا: آیه شریفه سایر احتمالات را نفی نمی کند. یعنی: دلالت ندارد بر اینکه از ناحیه احتمال خطا و غفلت و ... هم تفحص لازم نیست.

در نتیجه: مطالب مذکور برای حجیت خبر عادل کفایت نمی کند، زیرا احتمال خطا و غفلت و ...

خود قرینه است بر اینکه در خبر عادل نیز تبیین لازم است، منتهی: در خبر فاسق از دو جهت نگرانی وجود دارد و برای رفع نگرانی، تفحص در هر دو جهت لازم است یکی از جهت احتمال تعمد کذب، و یکی از جهت احتمال خطا و ...

و حال آنکه در خبر عادل از یک جهت نگرانی وجود دارد و آن نگرانی از جهت احتمال خطاست پس به هر تقدیر نباید طبق معنای مذکور میان خبر عادل و فاسق فرقی گذاشت و این بود حاصل گفتار شما.

حال: ما می گوئیم که این نتیجه گیری مخالف با ظاهر آیه شریفه است که میان خبر عادل و خبر فاسق تفصیل داده است. یعنی: ظاهر آیه این است که در خبر عادل تفحص لازم نیست یعنی که خبر عادل مطلقاً حجت است چه در احکام و چه در موضوعات، چه در خبرهای حسنی مثل «قول زراره: قال الصادق (علیه السلام) کذا و کذا»، چه در خبرهای حدسی مثل قول شیخ طوسی که: «اجمع الاصحاب علی کذا و کذا».

**\* پاسخ شیخ در قبال اشکال مذکور چیست؟**

این است که: اولاً: آیه نبأ تمام احتمالات را نفی نمی کند بلکه به حکم قرائن موجود تنها احتمال تعمد کذب را برمی دارد.

ثانیا: احتمالات دیگر از جمله، احتمال غفلت و سهو یا اشتباه را باید با اصول عقلانیه از قبیل:

اصاله عدم الخطاء و الغفله و النسیان برداشته و نفی کنیم، چرا که این اصول در اخبار ناشی از مبادی

حسیه و متعارف جاری است.

یعنی: عقلاء عالم در خبرهای حسی به این احتمالات توجهی نمی کنند و بنا را بر عدم آنها می گذارند و حال آنکه:

این اصول در خبرهای حدسی جاری نمی باشند، چرا که احتمال خطا و اشتباه در حدسیات فراوان است و احتمال قوی از جانب عقلاء نادیده گرفته نمی شود. بنابراین:

خبر صادر از عادل را به کمک آیه و اصل موافق و مطابق با واقع قرار می دهیم بدون اینکه از آن فحص و جستجو نماییم.

### **\* پس مراد از عبارت (نعم، لو كان المخبر ممتن يكثر عليه الخطاء والاشتباه ...) چیست؟**

این است که: اصول یاد شده در خبر هر عادل جاری نیست و چنین نیست که عقلاء در مطلق خبرهای افراد عادل از اصول یاد شده استفاده کنند.

### **\* چرا اصل یا اصول مذکور در خبر هر عادل جاری نمی شود؟**

زیرا که مخبر خبر:

۱- گاهی کثیر الخطاء و الاشتباه و النسیان و قلیل الحفظ و الضبط است و اخبار چنین کسی قابل اعتنا و اعتماد نمی باشد، هرچند که مخبر مزبور دارای ملکه عدالت است و عمدا دروغ نمی گوید و لکن وصف کثرت سهو و اشتباه در او موجب می شود که نتوانیم اصل مزبور را در مورد او جاری نمود، بدین خاطر عدم تطابق خبرش با واقع جدی است.

۲- و گاهی قلیل الخطا و کثیر الحفظ است مثلاً: احتمال ۰۲/ اشتباه در اخبار او داده می شود و لذا از اصول مذکور در این قسم از خبرهای حسی استفاده می شود.

### **\* گواه شما بر اینکه در قسم دوم از خبرهای حسی از اصول یاد شده استفاده و تبعیت می شود چیست؟**

این است که در فقه: فقهای عظام در مبحث شهادات و علمای اهل رجال در مبحث شرایط راوی، در شاهد و راوی شرط کرده اند که ایشان باید دارای قوه ضبط بوده و از کثرت اشتباه و خطا برکنار باشند.

به عبارت دیگر:

۱- شاهی شهادتش مورد قبول است که دارای قوه ضبط باشد یعنی کثیر الحفظ و (در موضوعات) فرد متعارفی باشد.

۲- و مخبری خبرش معتبر است که ضابط باشد یعنی: کثیر الحفظ و (در احکام) قلیل الخطاء باشد.





چرا که اگر راوی ضابط نباشد احتمال خطایش قوی است و عقلاً نباید احتمال قوی را نادیده گرفت پس نمی توان اصل عدم خطا را در او جاری کرد و لذا فاقد ارزش است.

### **\* پس مراد از عبارت (و ان كان ربّما يتوهم الجاهل ثبوت ذلك من الاجماع ...) چیست؟**

این است که: برخی تصور کرده اند که آیه نبأ بر حجیت خبر عادل (چه حسی چه حدسی، حسی هم (چه کثیر الخطا، چه قلیل الخطا، چه در موضوعات، چه در احکام) مطلقاً دلالت دارد.

در نتیجه: مقتضی موجود است، منتهی اعتبار مزبور (اشترط ضبط) توسط فقها و محدّثین به خاطر دلیل خاص و خارجی ثانوی (یعنی: اجماع و اتفاق علما) است که آیه نبأ را تخصیص داده و خصوص خبر عادل را حجت نموده که از کثرت خطاء و سهو و نسیان خالی باشد.

به عبارت دیگر: این دلیل خارجی مخصص اطلاق آیه و مانع از تأثیر مقتضی است و الا اگر این مانع نبود آیه تعمیم داده می شد و هر نوع احتمال خلافی را نفی می کرد.

### **\* پس مراد از عبارت (الا انّ المصنف يشهد بانّ اعتبار هذا ...) چیست؟**

پاسخ شیخ است که می فرماید: اعتبار شرط مذکور مستند به هیچ دلیل خارجی که مخصص آیه نبأ باشد نیست و اساساً آیه مقتضی ندارد، بلکه چون آیه نبأ تنها احتمال تعدد کذب را از عادل نفی می کند.

احتمال خطا و اشتباه او را مسکوت عنه گذارده است و ناگزیریم که این احتمال خطا و اشتباه را با اصول عقلانی دیگر برداریم و نفی نماییم. بدین خاطر آیه نبأ:

بدون کمک گرفتن از دلیل مخصص، تنها خبر عادل غیر کثیر الخطا را که مجرای اصالة عدم الخطأ و السهو است، حجت نموده است و تنها خبر چنین عادل را از احتمال عدم تطابق با واقع دور می کند.

به عبارت دیگر: اصول عقلایی در خبرهای کثیر الخطا جاری نمی باشد پس مقتضی موجود نیست، نه اینکه مانع جلو آن را گرفته باشد.

متن: و يؤيد ما ذكرنا أنه لم يستدل أحد من العلماء على حججه فتوى الفقيه على العامي بآيه النبأ، مع استدلالهم عليها بآيتي النفر (١) و السؤال (٢).

و الظاهر أنّ ما ذكرنا- من عدم دلالة الآيه و أمثالها من أدله قبول قول العادل على وجوب تصويبه في الاعتقاد- هو الوجه فيما ذهب إليه المعظم، بل أطبقوا عليه، كما في الرياض، من عدم اعتبار الشهاده في المحسوسات إذا لم تستند إلى الحسّ و إن علته في الرياض بما لا يخلو عن نظر، من أنّ الشهاده من الشهود و هو الحضور. فالحسّ مأخوذ في مفهومها (٣).

و الحاصل: أنه لا ينبغي الاشكال في أنّ الإخبار عن حدس و اجتهاد و نظر ليس حججه إلّا على من وجب عليه تقليد المخبر في الأحكام الشرعيه و أنّ الآيه ليست عامه لكلّ خبر و دعوى، خرج ما خرج.

ترجمه:

### مؤيدى بر نظر شيخ

مؤيدى عدم دلالت آيه نبأ بر حجيت اخبار ناشى از حدس و اجتهاد اين است که احدى از علما بر حجيت فتواى فقيه در حقّ عامي، به آن (آيه) استدلال نکرده در صورتى که به دو آيه (نفر) و (سؤال) بر حجيت آن (يعنى: فتواى فقيه) تمسّك جسته اند. و به حسب ظاهر آنچه ما در عدم دلالت آيه نبأ و امثال آن يعنى ادله قبول قول عادل بر وجوب تصويب عادل در اعتقاد گفتيم، همان وجه و جهت آن چيزى شده که معظم اصحاب بر آن رفته، بلکه بر آن اجماع نموده اند. همان طور که در «رياض» سخن از عدم اعتبار شهادت در محسوسات به میان آمده است در زمانى که مستند به مبادى محسوسه نباشد، اگرچه معلّم کرده است اعتبار استناد الى الحسّ را به امرى که خالى از نظر و اشکال نيست و آن امر اين است که شهادت از لفظ (شهود) به معنای حضور مأخوذ است، پس حسّ در مفهومش اخذ و اعتبار شده است.

### حاصل گفتار

اينکه، سزاوار و شايسته نيست که در اين امر اشکال شود که اخبار از حدس و اجتهاد و نظر حجت نيست مگر بر کسى که تقليدش از مخبر در احکام شرعيه لازم باشد (يعنى: عامى نسبت به فقيه و مفتى) و اينکه آيه نبأ عام نبوده و شامل تمام اخبار صادر از عادل نمى شود چه اخبار مبتنى بر حسّ و چه اخبارى که ناشى از حدس است مگر آنهايى که به واسطه ادله ديگر از عموم آيه خارج شده اند.

ص: ٢٧

١- التوبه: ١٢٢

٢- النحل: ٤٣، الانبياء: ٧

٣- الرياض: ج ٢ كتاب الشهادت ص ٤٤٦-٤٤٧

**\* مراد از عبارت (و یؤید ما ذکرنا انه لم یستدل احد...) چیست؟**

حاصل تأیید و گواه سومی است که جناب شیخ در این مقام بر گفتار خود مبنی بر اینکه آیه نبأ تنها اخبار مبتنی بر حس را که از عادل صادر می شود حجت می کند نه اخبار حدسی همچون اخبار از اجماع منقول یا فتوای مفتی و امثال آن را.

**\* مؤید این مقال چیست؟**

این است که احدی از علما و فقها در اصول فقه برای حجیت فتوای مفتی به آیه نبأ تمسک نکرده اند.

**\* سر مطلب در این عدم تمسک به آیه نبأ چیست؟**

این است که فتوای مفتی از نوع حدس و اجتهاد و نظر است نه حسی و حال آنکه آیه نبأ با خبر حدسی سروکاری ندارد. یعنی: اگر دلالت آیه را بر اخبار حدسی تمام می دیدند در این مقام نامی از آن می بردند.

**\* پس مراد از عبارت (و الظاهر ان ما ذکرنا من عدم دلالة الآیه و امثالها...) چیست؟**

استظهار دیگری است مبنی بر اینکه:

معظم از علما و بلکه طبق فرموده آقا سید علی طباطبایی در کتاب ریاض المسائل اجماع بر این است که شهادت در امور محسوسه تنها در زمانی حجت و معتبر است که مستند به مبادی حسی باشد اما شهادتی که مبنای آن امر حدسی و اجتهادی باشد هیچ اعتباری ندارد.

به عبارت دیگر: شهادت در امور حسیه مثل: قتل زید و ... باید عن حس باشد یعنی: شاهد باید با چشم خود صحنه را دیده و سپس شهادت دهد. پس: اگر به واسطه اماراتی از قبیل اینکه، بکر در حال غضب از خانه بیرون رفت اسلحه ای در دست داشت پس از بازگشت لباسش خونین بود در نتیجه او قاتل زید است و به این مطلب یقین نموده شهادت او قابل قبول نیست.

**\* چه نتیجه ای از مطالب فوق می گیرید؟**

اگر آیه نبأ مطلقاً بر حجیت خبر دلالت می کرد چه در احکام و چه در موضوعات، چه حدسی، چه حسی نباید فقها می گفتند که در امور حسیه شهادت حسی لازم است و لذا معلوم می شود که مطلق اخبار و لو حدسی کافی نبوده و آیه نبأ اطلاق ندارد.

## \* وجه اجماع و اتفاق مذکور چیست؟ \*

ظاهراً این است که: آیه نبأ و مانند آن، اخبار مبتنی بر حدس عادل را حجت نکرده است و دلالت

ص: ۲۸

ندارد بر اینکه وی در اجتهاد و استنباطش نیز به صواب رفته و به واقع می رسد.

### **\* مراد از عبارت (کما فی الریاض من عدم اعتبار الشهاده ... اذا لم یستند الی الحس ...) چیست؟**

از قید اخیر استفاده می شود که شهادتی که عن حس باشد در محسوسات به دلیل آیه نبأ حجّت است.

### **\* کلام فوق بر چه مبنایی است؟**

مبنی بر آن است که آیه نبأ شامل شهادت عادل هم بشود.

### **\* تقریر پاسخ مذکور چگونه است؟**

بدین گونه است که، مستفاد از آیه نبأ حجیت قول و خبر عادل است فی الجملة، یعنی: با قطع نظر از اینکه آیا انضمام عادل دیگر در مؤثر بودنش لازم است یا نه؟

### **\* وجه نظر در عبارت (و ان علّله فی الریاض بما لا یخلو عن نظر ...) چیست؟**

این است که: اصطلاح شهادت بر شهادتی اطلاق می شود که از مشاهده و حضور نیز مجرد است همان طور که گفته می شود: شهادت بر وحدانیت خدا، شهادت بر رسالت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و امامت ائمه اطهار (علیه السلام) و ...

### **\* حاصل بیان صاحب ریاض به طور ساده و روشن چه می باشد؟**

این است که: ادله حجیت خبر واحد از جمله آیه نبأ بر حجیت خبر دلالت دارند مطلقاً.

منتهی؛ از آنجا که شهادت از شهود است و شهود به معنای حضور و مشاهده نمودن است، محسوس بودن در معنای لفظ شهادت اخذ شده و لذا شهادت دادن توسط قرائن کافی نیست. اکثر فقها فتوا داده اند به اینکه در امور حسیه اگر شهادت مستند به حس نباشد قابل قبول نیست.

### **\* نظر شیخ پیرامون مطالب صاحب ریاض چیست؟**

این است که: سرّ فتوای اکثر را همان بیانات خود می داند نه مطالب صاحب ریاض، چرا که شهادت تنها در حسیات به کار نمی رود بلکه در حدسیات و عقلیات هم کاربرد دارد چنان که در پاسخهای قبلی مذکور است.

## \* حاصل کلام در متن مزبور چیست؟

این است که: آیه نبأ عمومیت نداشته و بر حجیت خبر عادل به طور مطلق دلالت نمی کند

یعنی: آیه نبأ تمام اخبار صادره از عادل را حجت نمی کند چه آنهایی که مبتنی بر حس بوده و چه اخباری که مبادی آن محسوس است.

و اینکه فقهاء، شهادت حدسیه و فتوای مجتهد را در حق مجتهد دیگر حجّت ندانسته اند به

ص: ۲۹

واسطه ادله دیگری است که موجب اخراج آنها از آیه نبأ شده است.

### **\* راجع به مقدار دلالت آیه نبأ چه وجوهی وجود دارد؟**

سه وجه عمده وجود دارد از جمله:

۱- اینکه از تمام جهات تعمیم دارد، یعنی شامل خبرهای حسی و حدسی هر دو می شود، چه این که هر یک از این دو مربوط به احکام باشد و یا موضوعات.

۲- اینکه از لحاظ خبرهای حسی تعمیم داشته باشد، چه نسبت به موضوعات و چه نسبت به احکام و لکن به درد خبرهای حدسی نمی خورد.

۳- اینکه از یک لحاظ نظر خاص باشد و تنها خبرهای حسی را حجت کند آن هم در احکام باز هم به درد موضوعات نمی خورد، و در همین مورد هم برخی می گویند: آیه نبأ، تمام احتمالات را نفی می کند ولی شیخ می گوید: تنها احتمال تعمد کذب را برمی دارد.

ص: ۳۰

متن: فان قلت: فعلى هذا إذا أخبر الفاسق بخبر يعلم بعدم تعمده للكذب فيه تقبل شهادته فيه، لأن احتمال تعمده للكذب منتف بالفرض، و احتمال غفلته و خطائه منفي بالأصل المجمع عليه، مع أن شهادته مردوده إجماعاً. قلت: ليس المراد ممّا ذكرنا عدم قابليته العدالة و فسق لإناطه الحكم بهما وجوداً و عدماً تعبداً، كما في الشهادة و الفتوى و نحوهما. بل المراد أن الآيه المذكوره لا تدلّ إلّا على مانعيه فسق من حيث قيام احتمال تعميّد الكذب معه، فيكون مفهومها عدم المانع في العادل من هذه الجهه، فلا يدلّ على وجوب قبول خبر العادل إذا لم يمكن نفي خطائه بأصالة عدم الخطأ المختصّه بالأخبار الحسيّه. فالآيه لا تدلّ أيضاً على اشتراط العدالة و مانعيه فسق في صورته العلم بعدم تعمّد الكذب، بل لا بدّ من دليل آخر، فتأمل.

ترجمه:

### اشكال

بنابراین (تقریری که از استدلال بر حجیت خبر عادل به آیه نبأ به عمل آمد) اگر فاسق خبری آورد که عدم تعميّد فاسق به دروغ در آن معلوم است، شهادتش در چنین خبری (که می دانیم دروغ عمدی در آن وجود ندارد) مقبول واقع می شود، زیرا احتمال تعميّد کذب به حسب فرض منتفی است، و احتمال غفلت و اشتباهش نیز با اصلی که اجماع بر آن اقامه شده نفي می شود مثل همان تقریری که در خبر عادل آمد، با اینکه شهادت فاسق به اجماع علما مردود است.

### پاسخ شیخ

مراد از تقریری که در معنای آیه نمودیم، عدم قابلیت عدالت و فسق، وجوداً و عدماً و تعبداً برای مناط حکم نیست (تا چنین اشکال و سؤالی مطرح شود) چنانچه در شهادت و فتوی و نظائر این دو (فسق و عدالت) دخالت تعميّدی دارند (زیرا وجود عدالت در شاهد و مفتی، تعبداً لازم است و در صورت تحققش، خبر چنین شاهد و مفتی حجّت بوده و به فرض فقدان، کلام او فاقد اعتبار است).

بلکه مراد این است که: این آیه شریفه دلالت نمی کند مگر بر مانعیّت فسق (در پذیرش خبر عادل) از جهت اینکه احتمال تعميّد کذب در او وجود دارد، پس مفهوم آن آیه، عدم المانع است در عادل از این جهت، پس آیه بر وجوب قبول خبر عادل دلالت نمی کند اگر نفي و سلب احتمال خطا و اشتباه آن با اصل یعنی اصالة عدم الخطاء که به اخبار حسیّه اختصاص دارد، نباشد.

در نتیجه: آیه دلالت بر اشتراط عدالت و مانعیّت فسق در خبری که از فاسق صادر می شود و علم به عدم تعمّد وی در کذبش نداریم، ندارد، همان طوری که بر حجیت خبر حدسی عادل ندارد، بلکه برای دست یابی بر این امر باید به دلیل دیگری رجوع شود.



**\* مراد از عبارت (لیس المراد ممّا ذکرنا عدم قابلیّه...) چیست؟**

پاسخ شیخ است به اشکال و سؤال مذکور مبنی بر اینکه:

ما منکر صلاحیت و قابلیت دو صفت عدالت و فسق برای مناط حکم به حجیت و عدم حجیت نیستیم، و مراد ما این نیست که این دو صفت به طور تبعدی وجودا و عدما دخالتی در حکم ندارند، بلکه در شهادت و فتوا دخالت تبعدی دارند.

یعنی: شاهد و مفتی عادل، شهادت و حکمشان حجت است و حال آنکه اگر فاسق باشند، شهادت و حکمشان حجت نیست هرچند به صدق او یقین داشته باشیم.

به عبارت دیگر:

ممکن است در برخی موارد تعبدا عدالت ملاک حجیت و فسق ملاک حجیت و فسق ملاک عدم حجیت باشد، کما این که در باب شهادت و فتوی چنین است.

۱- تعبدا باید شاهد عادل باشد و شهادت فاسق با علم به صدق هم قابل قبول نیست.

۲- تعبدا باید مفتی عادل باشد و در صورت فسق با وجود علم به صدق او فتوایش قبول نیست.

**\* مراد از عبارت (بل المراد انّ الآیه المذكوره لا تدلّ الا...) چیست؟**

این است که:

آیه شریفه ملاک حجیت و عدم حجیت را احتمال تعدد کذب قرار داده است.

یعنی:

دلالت دارد بر اینکه احتمال تعدد کذب در خیر عادل نیست، پس حجت است و در خبر فاسق هست، در نتیجه حجت نیست.

**\* مراد از عبارت (لا تدلّ) در متن فوق چیست؟**

عدم دلالت آیه در سایر جهات است، یعنی:

دلالت نمی کند بر اینکه آیا قول عادل مطابق واقع هم هست یا نه، حتی در خبرهای حدسی، همان طور که دلالت ندارد که

در صورت علم به صدق فاسق، باز هم حجت نیست، چرا که بنا بر قول مشهور علما خبر ثقه حجت است.

یعنی: اگر بخواهیم که بگوییم:

با علم به صدق نیز خبر فاسق حجت نیست، دلیل دیگری لازم است و آیه نبأ کفایت از این مطلب نمی کند، همان طور که در باب شهادت و فتوا دلیل علی حده وجود دارد.

ص: ۳۲

## \* حاصل مطلب کدام است؟

این است که: اگر آیه شریفه عنوان عادل و فاسق را تعبداً مناط قرار می‌داد حق با مستشکل بود که می‌گفت در خبرهای حدسی هم هست.

اما آیه شریفه:

۱- در نهی از قبول خبر فاسق علت آورد و آن احتمال ندامت است برخلاف خبر عادل.

۲- احتمال ندامتی که در خبر فاسق وجود دارد از ناحیه احتمال تعدد کذب است.

پس: خود آیه این را مناط دانسته فتأمل.

## \* مراد از عبارت (بل المراد ان الآیه المذكوره لا تدلّ...) را منطوقاً بیان کنید؟

این است که: در فاسق از جهت اینکه احتمال تعدد کذب در او وجود دارد، فسق مانع از پذیرفتن خبرش می‌شود.

## \* مفهوم عبارت فوق چیست؟

این است که:

در عادل از این جهت مانعی وجود ندارد و در عین حال دلالت هم ندارد که خبر عادل در جایی که احتمال خطاء و سهو در آن بوده است و نتوانستیم با اصل (یعنی: اصالة عدم الخطأ) که به اخبار حسیه اختصاص دارد) آن را نفی کنیم، حجت است و قبولش واجب.

## \* سز مطلب در قبول و عدم قبول خبر عادل و فاسق را مختصراً توضیح دهید؟

در فاسق رادع و مانعی از کذب نیست و لذا احتمال دروغ عمدیش هست پس خبرش حجت نیست. در عادل به لحاظ وجود رادع و مانع از کذب احتمال دروغش نفی و لذا خبرش حجت است.

به عبارت دیگر:

نفس صفت فسق و عدالت وجوداً و عدماً در حکم، دخالت قابل توجهی دارند لکن چنین حکمی در اصطلاح اصولی حکم حیثی است و منافات ندارد که خبر عادل از حیث و جهت دیگر مردود باشد، مثل: خبری که از وی صادر شده و مبتنی بر

حدس است.

لکن: چون احتمال اشتباه ناشی از حدس را در چنین خبری نمی توان با اصل (اصاله عدم الخطأ)، دفع کرد این قبیل اخبار عادل با آیه نبأ حجت نمی شود.

پس: همان طور که آیه شریفه از دلالت بر حجیت اخبار حدسی عادل غیر کافی است، از دلالت بر حجیت خبر فاسقی که قطعاً دروغ نمی گوید نیز غیر وافی است و لذا برای حجیت این گونه اخبار باید به دلیل دیگری تمسک نمود.

ص: ۳۳

## **\* مراد از اصطلاح (فتأمل) در پایان متن چیست؟**

شاید اشاره دارد به اینکه: تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علیت است.

## **\* مرادتان از مطلب اخیر چیست؟**

این است که فسق، علت عدم قبولی خبر فاسق است، حتی اگر علم به صدق او هم داشته باشیم و آیه شریفه تنها خبر عادل را حجت می کند و نه خبر فاسق را، نه اینکه نسبت به سایر احتمالات ساکت باشد.

اما: در خود این وجه جای تأمل وجود دارد چرا که اشعار کافی نیست، پس آیات هم تنها خبرهای حسی را شامل می شوند.

ص: ۳۴

متن: الأمر الثاني: أنّ الإجماع في مصطلح الخاصّه بل العامّه، الذين هم الأصل له و هو الأصل لهم، هو اتفاق جميع العلماء في عصر، كما ينادى بذلك تعريفات كثير من الفريقين.

قال في التهذيب: الإجماع هو اتفاق أهل الحلّ و العقد من أمّه محمّد (1).

و قال صاحب غايه البادئ في شرح المبادئ، الذي هو أحد علمائنا المعاصرين للعلامة قدّس سرّه:

الإجماع في اصطلاح فقهاء أهل البيت عليهم السّلام هو اتفاق أمّه محمّد (صلى الله عليه و آله) على وجه يشتمل على قول المعصوم (2). انتهى.

و قال في المعالم: الإجماع في الاصطلاح اتفاق خاصّ و هو اتفاق من يعتبر قوله من الامّه (3).

انتهى.

و كذا غيرها من العبارات المصرّحه بذلك في تعريف الإجماع و غيره من المقامات، كما تراهم يعتذرون كثيرا عن وجود المخالف بانقراض عصره.

ترجمه:

### امر دوّم: نقل كلام علما در اجماع

#### اشاره

اجماع در اصطلاح خاصّه (شيعه) بلکه عامّه (اهل سنّت) که منشا (و عنوان کننده) اجماع اند، و اجماع نیز از نظر آنها (عامه) یک اصل است، همان اتفاق علمای یک عصر است بر حکمی، چنانچه تعريفات بسياری از علمای شيعه و سنی حکایت از آن اتفاق می کند.

شيخ الطائفة در کتاب تهذيب می فرماید: اجماع عبارت است از اتفاق اهل حلّ و عقد (يعنى:

مجتهدين) از امت محمّد (صلى الله عليه و آله) بر حکمی از احکام. و صاحب غايه البادئ که یکی از علمای ما و معاصر با مرحوم علامه حلی است در شرح مبادئ فرموده است: اجماع در اصطلاح فقهاء اهل بيت (عليه السلام) همان اتفاق نمودن امت حضرت پیامبر است به نحوی که اتفاق آنها شامل فرموده معصوم بشود. تمام.

صاحب معالم می فرماید: اجماع در اصطلاح، اتفاق مخصوصی است و آن اتفاق کسانی است که از میان افراد امت قولشان معتبر است، و همچنین غیر از این تعاریف، کلمات دیگری که در تعريف اجماع از مقامات دیگر بدان تصریح شده است وجود دارد. چنان که می بینی که با وجود مخالف باز هم ادعاء اجماع نموده و از وجود مخالف عذر آورده اند، که زمان آنها

---

١- تهذيب الاصول: (مخطوط) ص ٢ من الورقه ٢٦.

٢- حكاہ التسترى فى كشف القناع: ص ٢٥

٣- معالم الدين: ص ١٧٢.

**\* حاصل مرحله دوم در مباحثی که گذشت چه شد؟**

این شد که نقل اجماع نسبت به اخبار از حکم امام خبر حدسی است، آن هم حدسی غیر ضروری و لذا مشمول ادله حجیت نیست.

**\* انگیزه شیخ بر عنوان امر دوّم چیست؟**

این است که:

اولاً: معنای اجماع در اصطلاح کسانی که مدعی آن هستند دانسته شود.

ثانیاً: مشخص شود که آیا نقل اجماع همان نقل قول معصوم است یا نه، و به فرض آنکه نقل قول معصوم باشد با کدام یک از اصطلاح لطف یا دخول و یا ... صورت می پذیرد.

**\* مراد از عبارت (الذین هم الاصل له و هو الاصل له) چیست؟**

این است که: ایشان (اهل خلاف) ابتداء مسئله اجماع را عنوان نمودند و اجماع هم اساس مکتب آنها است، چنانچه خلافت ابو بکر را با همین گونه اجماع اثبات نمودند.

به عبارت دیگر: اجماع را دلیل مستقلى در قبال کتاب و سنت و عقل قرار دادند، چرا که اجماع از نظر آنها فى حد نفسه و بدون وابستگی به امر دیگری حجت است پس ارزش ذاتی برای آن قائلند.

**\* اجماع در اصطلاح خاصّه (شیعه) به چه معناست؟**

حاکی از قول معصوم و به ملاک کشف، حجت است.

یعنی: اجماع را به عنوان یکی از منابع فقه می دانند لکن ارزش ذاتی برای آن قائل نبوده و آن را در عرض کتاب و سنت نمی دانند بلکه از آن جهت که کاشف از قول معصوم است می پذیرند.

**\* مراد از عبارت (هو اتفاق العلماء فى عصر) چیست؟**



این است که: اجماع در اصطلاح عامّه و خاصّه بنا بر آنچه از تعاریف فریقین به دست می آید عبارت است از: اتفاق جمیع علمای امت در عصر واحد.

### **\* شاهد بر ادّعی فوق چیست؟**

تعریفات ذیل است از:

۱- شیخ الطائفه در تهذیب فرموده: الاجماع هو اتفاق اهل الحلّ و العقد من امّه محمد (صلی الله علیه و آله).

۲- علامه (رکن الدین محمد بن علی جرجانی) در مبادی فرموده:

الاجماع فی اصطلاح فقهاء اهل البيت عليهم السّلام هو اتفاق امّه محمّد (صلی الله علیه و آله) علی وجه یشتمل علی قول المعصوم.

ص: ۳۶

۳- صاحب المعالم (شیخ حسن بن زین الدین) فرموده:

الاجماع فی الاصطلاح اتفاق خاصّ و هو اتفاق من یعتبر قوله من الامّه.

۴- اما محمد غزالی می گوید:

الاجماع هو اتفاق امّه محمّد (صلی الله علیه و آله) علی امر من الامور الدیّتیّه.

۵- فخر رازی گفته است:

الاجماع هو اتفاق الحّلّ و العقد من امّه محمّد (صلی الله علیه و آله) علی امر من الامور و ...

### **\* مراد از عبارت (عصر واحد) به عنوان قسمت دوّم بحث چیست؟**

آوردن شاهی است بر این قسمت مبنی بر اینکه: در ابواب فقه بسیار مشاهده می کنیم که فقها می گویند: فلان مسئله اجماعی است و مخالفت فلان کس نیز ضروری به مطلب نمی رساند چرا که عصر او گذشته است.

پس: اتفاق یک عصر کافی است یعنی: معیار، اتفاق الكلّ است، لکن از آن جهت که به اعتقاد ما معیار حجیت اجماع، کشف از رأی امام است لذا حجیت دائر مدار قول امام است.

### **\* معیار (کلّ) رأی تمام علما است یا بعض از علما؟**

اگر اجماع کاشف از قول معصوم باشد تفاوتی نمی کند مهم این است که: ما یقین کنیم که آن جمعی که بر حکمی متفق القول شده اند، قولشان حاکی از قول معصوم است و یا معصوم در میان آنها بوده است و الا فاقد ارزش است اگرچه همه علما تجمع کرده باشند.

### **\* شاهد بر این مدعا چیست؟**

عباراتی از فقهاء است که شیخ در اثبات این مدعا آورده است که در متن بعدی آمده است.

متن: ثمَّ إِنَّه لَمَا كَانَ وَجْهَ حُجَّتِهِ الْإِجْمَاعَ عِنْدَ الْإِمَامِيَّةِ اشْتِمَالَهُ عَلَى قَوْلِ الْإِمَامِ كَانَتْ الْحُجَّتِيَّةُ دَائِرَهُ مَدَارَ وَجُودِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ جَمَاعَةٍ هُوَ أَحَدُهُمْ، وَلِذَا قَالَ السَّيِّدُ الْمُرْتَضَى:

إذا كان علّه كون الإجماع حجّه كون الإمام فيهم فكلّ جماعه - كثر أو قلت - كان قول الإمام في أقوالها فإجماعها حجّه وإنّ خلاف الواحد والاثنين إذا كان الإمام أحدهما - قطعاً أو تجویزاً - يقتضى عدم الاعتداد بقول الباقيين وإن كثروا، وإنّ الإجماع بعد الخلاف كالمبتدأ في الحجّيه (1). انتهى.

و قال المحقق في المعبر بعد إناطه حجّيه الإجماع بدخول قول الامام عليه السلام:

إنّه لو خلا المائه من فقهائنا من قوله لم يكن قولهم حجّه، و لو حصل في اثنين كان قولهما حجّه (2). انتهى.

و قال العلّامة بعد قوله «إنّ الإجماع عندنا حجّه لاشتماله على قول المعصوم»: و كلّ جماعه - قلت أو كثر - كان قول الإمام في الجملة أقوالها فإجماعها حجّه لأجله، لا لأجل الإجماع (3). انتهى.

هذا، و لكن لا يلزم من كونه حجّه تسميته «إجماعاً» في الاصطلاح، كما أنّه ليس كلّ خبر جماعه يفيد العلم «متواتراً» في الاصطلاح.

و أمّا ما اشتهر بينهم من أنّه لا يقدر خروج معلوم النسب - واحداً أو أكثر - فالمراد أنّه لا يقدر في حجّيه اتّفاق الباقي، لا في تسميته «إجماعاً» كما علم من فرض المحقق قدس سرّه الإمام عليه السلام في اثنين.

نعم، ظاهر كلمات جماعه يوهم تسميته «إجماعاً» في الاصطلاح، حيث تراهم يدعون الإجماع في المسألة ثمّ يعتذرون عن وجود المخالف بأنّه معلوم النسب، لكنّ التأمل الصادق يشهد بأنّ الغرض الاعتذار عن قدح المخالف في الحجّيه لا في التسميه.

ترجمه:

### نقل عبارات علما در اجماع و حجيت آن

پس وقتی وجه حجیت اجماع از نظر علمای امامیه، اشتمال آن بر قول امام است ناگزیر حجیت اجماع وجوداً و عدماً دائر مدار وجود سخن امام و عدم آن در هر جماعتی است که امام یکی از آنهاست، و لذا سید مرتضی می فرماید:

وقتی که بودن امام در میان آنان علّت حجّت بودن اجماع باشد، پس هر جماعتی (تعدادشان زیاد

ص: ۳۸

۱- الذریعه فی اصول الشریعه: ج ۲ ص ۶۳۰-۶۳۲-۶۳۵

۲- المعبر: ج ۱ ص ۳۱



باشد یا کم) که رأی امام در بین آراء آنان باشد، اجماعشان حجت است.

بنابراین: مخالفت یک یا دو نفر (از میان آن جمع) که امام قطعا و یا احتمالا یکی از آن دو نفر باشند مقتضی عدم اعتنا به قول بقیه است هر چند تعدادشان زیاد باشد، البته اجماع پس از اختلاف، از نظر حجیت مثل اجماع ابتدائی و اتفاقی است که مسبوق به خلاف نیست. پایان یافت نقل سخن سید مرتضی (ره).

مرحوم محقق در کتاب «معتبر» پس از آنکه ملاک حجیت اجماع را به دخول امام در میان جماعت قرار داده می فرماید: اگر صد نفر از فقهای ما (شیعه) اتفاق نظرشان بر مسأله ای، خالی از رأی امام باشد، اجماعشان بر آن مسئله حجت نمی باشد و حال آنکه اگر (قول امام) در ضمن قول دو نفر حاصل شود، قول و اجماع آن دو نفر حجت است. عبارت جناب محقق تمام شد.

و مرحوم علمامه بعد از این فرموده اش «که اجماع به دلیل اشمالش بر قول معصوم از نظر ما حجت است» آورده است که: «و هر جماعتی (کم باشد یا زیاد) اگر رأی امام در ضمن آراء آنان باشد اجماعشان حجت است به خاطر اشمال آن بر قول امام نه از آن جهت که اجماع است». پایان یافت سخن علامه (ره).

این از آن مطالبی که گذشت، بدان و به خاطر داشته باش. لکن لازم نیست نام هر اتفاقی را از این جهت که (اشتمالش بر قول امام) حجت است در اصطلاح اجماع گذارد، کما اینکه هر خبر جماعتی، که مفید علم است در اصطلاح متواتر نامیده نمی شود. و اما آنچه میان علما مشهور شده مبنی بر اینکه:

مخالفت یک یا چند عالم معلوم النسب مضرّ به اجماع نیست، مرادشان این است که: به حجیت اتفاق نظر بقیه ضرر نمی رساند، نه اینکه ضرر به نام اجماع هم نمی رسانند، چنانکه از فرض جناب محقق مبنی بر بودن یکی از آن دو این مسئله دانسته شد.

استدراک بله: ظاهر کلمات جماعتی موهم نامگذاری این گونه اتفاق نظر است در اصطلاح به اجماع، چرا که در مسأله ای ادعای اجماع کرده و سپس از وجود مخالف این طور عذر می آورند که وجود مخالف به ملاحظه اینکه نسبش معلوم است مضر به تحقق اجماع نیست.

اما تأمیل صادق گواه بر این است که غرض ایشان از این اعتذار، اعتذار در مقام قدح در حجیت است نه در تسمیه اتفاق به اجماع.

**\* مراد از عبارت (و لکن لا یلزم من کونه حجّه تسمیته ...) در متن مزبور چیست؟**

این است که: اگرچه هر اتفاقی که مشتمل بر قول و رأی امام باشد حجت است، اما به صرف حجت بودن، نامش در اصطلاح اجماع نیست، کما اینکه هر خبر علم آوری از هر جماعتی در اصطلاح متواتر نیست.

به عبارت دیگر می فرماید:

اینکه گفتیم چنانچه رأی امام در میان آراء و اقوال جمعی از علما باشد، اتفاق آنها معتبر است، مراد این نیست که بر چنین اتفاقی در اصطلاح اجماع گفته می شود، بلکه اجماع مصطلح عند الفریقین عبارت است از اتفاق تمام علمای امت اسلامی اعم از شیعه و سنی در یک عصر بر مسأله ای از مسائل دینی و لذا مراد این است که با مناط و معیار ما که کشف قطعی از رأی امام در اتفاق علما است، چنانچه به دخول امام در میان جمعی، و لو ۵ نفر هم یقین حاصل نماییم، حکم به حجیت آن اتفاق و اجماع می کنیم و لذا مراد و مقصود حجت بودن است، نه اجماع اصطلاحی بودن. کما اینکه: خبر متواتر یقین آور است لکن هر خبر یقین آوری اصطلاحاً نامش متواتر نیست.

فی المثل: از خبر امام و یا از خبر ۱۰ نفر برای ما یقین حاصل می شود و لکن چنین خبری را متواتر اصطلاحی نمی گویند، چرا که این یقین به واسطه اعتماد بسیار به آنها حاصل گردیده و حال آنکه متواتر مصطلح خبری است که یقین ما به آن در اثر کثرت مخبرینش حاصل می شود هر چند که مخبرینش فاسق باشند.

**\* پس مراد از عبارت (و اما ما اشهر بینهم، من انه لا یقدح خروج المعلوم ...) چیست؟**

پاسخ از یک سؤال مقدر است مبنی بر اینکه: تقریر فوق مقتضی تفکیک میان حجیت و اطلاق اجماع است، یعنی: ممکن است اتفاق جماعتی حجت باشد ولی در عین حال به آن اجماع نگویند، و حال آنکه مشهور اصولیین می گویند: اگر جماعتی در حکمی اتفاق نمودند و در مقابل یک یا چند نفر که نام و نشان و نسبشان معلوم است با اتفاق آنها (در یک حکم) مخالفت کردند، این مخالفت ضرری به تحقق اجماع نمی رساند.

یعنی: هر چند اجماع مزبور اتفاق الکل نمی باشد و لکن به قوت خود باقی بوده و اجماع است.

**\* مراد مشهور اصولیین از عبارت فوق چیست؟**

این است که: وقتی اتفاق جماعتی حجت باشد اجماع هم هست و مخالفت معلوم النسب نیز مانع از تحقق اجماع نمی شود.

حاصل مطلب اینکه: این سخن و رأی مشهور از اجماع با تقریری که در اینجا از اجماع شد سازگار نمی باشد.

### **\* پاسخ شیخ به سؤال و اشکال مذکور چیست؟**

این است که: مراد از عبارت (مخالفت معلوم النسب مضر به تحقق اجماع نیست) در بیان مشهور این نیست که به نام اجماع ضرر نمی رساند، بلکه مخالفت یک نفر هم در از بین بردن اجماع مصطلح کافی است، بلکه مراد این است که به حجیت اتفاق نظر بقیه افراد ضرر نمی رساند، چرا که مناط حجیت را دارد.

به عبارت دیگر: مراد از عبارت مذکور این نیست که به اجماع مصطلح ضرر نمی رساند، بلکه غرض این است که به حجیت اجماع ضرر نمی رساند.

### **\* مراد از عبارت (کما علم من فرض المحقق الامام ...) چیست؟**

فرضی است از مرحوم محقق حلی به عنوان شاهد بر مطلب فوق، مبنی بر اینکه: اگر امام یکی از دو نفر باشد قول آن دو نفر حجت است و لکن روشن است که اتفاق دو نفر را اصطلاحاً اجماع نمی گویند هر چند احیاناً حجت باشد.

### **\* پس مراد از عبارت (نعم: ظاهر کلمات جماعه یوهم تسمیته اجماعا ...) چیست؟**

این است که: بله: ظاهر کلمات جماعتی، موهم نامگذاری این اتفاق نظر است (در اصطلاح) به اجماع، چرا که در مسأله ای ادعای اجماع کرده و سپس از وجود مخالف این طور عذر می آورند که وجود مخالف به ملاحظه اینکه نسبش معلوم است مضر به تحقق اجماع نیست. اما تأمل صادق گواه بر این است که غرض ایشان از این اعتذار، اعتذار در مقام قدح در حجیت است نه در تسمیه اتفاق به اجماع.

متن: نعم، يمكن أن يقال: قد تسامحوا في إطلاق «الإجماع» على اتفاق الجماعه التي علم دخول الإمام فيها، لوجود مناط الحجّيه فيه و كون وجود المخالف غير مؤثّر شىء؛ و قد شاع هذا التسامح بحيث كاد أن ينقلب اصطلاح الخاصّه عمّا وافق اصطلاح العامّه إلى ما يعمّ اتفاق طائفه من الإماميه، كما يعرف من أدنى تتبع لموارد الاستدلال؛ بل إطلاق لفظ الإجماع بقول مطلق على إجماع الإماميه فقط - مع أنّهم بعض الامّه لا - كلّهم - ليس إلّا لأجل المسامحه، من جهه أنّ وجود المخالف كعدمه من حيث مناط الحجّيه.

و على أىّ تقدير، فظاهر إطلاقهم إرادته دخول قول الإمام فى أقوال المجمعين بحيث يكون دلالاته عليه بالتضمّن، فيكون الإخبار عن الإجماع إخباراً عن قول الإمام. و هذا هو الذى يدلّ عليه كلام المفيد و المرتضى و ابن زهره و المحقّق و العلّامه و الشهيدين و من تأخّر عنهم (1).

ص: ٤٢

---

١- المفيد فى مختصر اصوله ضمن المصنّفات: ج ٩ ص ٤٥، المرتضى فى الذريعه: ج ٢ ص ٦٣٠، ابن زهره فى الغنيه ضمن الجوامع الفقهيّه: ص ٤٧٨، المحقّق فى المعارج: ص ١٢٦، و الشهيدان فى القواعد: ج ١ ص ٢١٧ و تمهيد القواعد ص ٣٤.



## بیان تسامح در اطلاق لفظ اجماع

بله: ممکن است گفته شود: فقهای (شیعه) در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق جماعتی که رأی امام در میان آراء آنها است به جهت وجود مناط حجیت (یعنی: کاشفیت از قول معصوم) در آن و عدم تأثیر وجود مخالف در تحقق آن، مسامحه نموده اند، و این تسامح به گونه ای شایع گردید که گویا اصطلاح علمای شیعه در اجماع، از آنچه مطابق اصطلاح عامّه است در آن، تغییر یافته به خصوص اتفاق طائفه ای از خاصّه، چنانچه با اندک تفحصی در مواضع استعمال و موارد استدلال این اصطلاح، صدق این گفتار معلوم می شود. بلکه اطلاق و استعمال لفظ اجماع به طور مطلق (یعنی بدون قرینه) بر خصوص اتفاق آراء امامیه، با اینکه ایشان بخشی از امت اند و نه کلّ آن، از روی مسامحه است، به خاطر اینکه وجود مخالفین کالعدم فرض شده است از آن جهت که مناط حجیت اجماع را در اتفاق جماعت مذکور لحاظ نموده اند.

به هر تقدیر:

ظاهر اطلاق اجماع در عبارات فقهاء شیعه، اراده دخول رأی امام در اتفاق جمع متفقین است به نحوی که دلالت لفظ اجماع بر قول معصوم به نحو دلالت تضمّنی است.

پس مراد (مخبر) از اخبار (اجماع) خبر دادن از قول امام (علیه السلام) است، نه صرف اخبار از اتفاق و اجماع علما.

و این (تسامحی که در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق جمعی که رأیشان مشتمل بر رأی امام است نقل شد و گفتیم مراد فقهای شیعه از اجماع، اتفاق جماعتی است که رأی معصوم در میان آنها باشد) همان امری است که کلام مرحوم مفید، سید مرتضی، ابن زهره، محقق، علّامه، شهید اول و شهید ثانی و متأخرین از آنان بر آن دلالت دارد.

**\* مراد از عبارت (یمنکن ان یقال: انهم قد تسامحوا فی اطلاق الاجماع...) چیست؟**

این است که: اطلاق اجماع بر اتفاق آرای جمعی توسط علمای شیعه به لحاظ وجود مناط حجیت در آن بوده و تسامحی است و در اثر شیوع از مجازات مشهور گشته است.

و اجماعی که بر اتفاق آرای تمام علمای اسلام اطلاق می شد بر اتفاق خصوص فقهاء شیعه از باب (تسمیه الکل باسم جزئه) یعنی: به سبب علاقه کل و جزء است که لفظ وضع شده برای کل است ولی بر جزء هم اطلاق می شود.

**\* چه نسبتی از نسب اربع میان اجماع بودن و حجت بودن برقرار است؟**

عموم و خصوص من وجه، چرا که ممکن است:

۱- در برخی موارد به خاطر عدم کشف، اجماع مصطلح مع المسامحه باشد لکن حجت نباشد.

۲- و در برخی موارد حجت باشد لکن اجماع نباشد، مثل اتفاق جماعتی مع الکشف.

۳- و در برخی موارد به دلیل وجود کشف قطعی، هم اجماع مصطلح باشد و هم حجت.

۴- و در برخی موارد نیز نه اجماع هست و نه حجت، مثل اتفاق جماعتی که کاشف از قول امام نمی باشد.

**\* حاصل سخن شیخ در متن مزبور چیست؟**

این است که: هر چند اجماع حقیقی و عاری از اطلاق مسامحی همان اتفاق تمام عصر است و لکن ممکن است از روی تسامح لفظ اجماع را بر اتفاق برخی از علما اطلاق نموده باشند، منتهی مشروط به اینکه اتفاق آنها مشتمل بر رأی امام باشد چنانچه در اصطلاح فقهای شیعه هر گاه لفظ اجماع استعمال می شود، مراد اجماع خاصه و اتفاق علمای اهل بیت علیهم السلام است نه اهل سنت و جماعت.

**\* وجه تسامح در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق برخی از علما چیست؟**

این است که:

مناطق حجیت، اتفاق الکل یعنی: رأی امام در اتفاق آراء برخی از علما نیز وجود دارد و لذا مخالفین با آنها، چون وجودشان

کالعدم محسوب می شود، می توان مسامحه کرده لفظ اجماع را در اتفاق این برخی نیز استعمال نمود.

حاصل تقریر فوق این است که: نقل اجماع در اصطلاح علماء شیعه نقل رأی امام است.

ص: ۴۴

متن: و أما اتفاق من عدا الإمام بحيث يكشف عن صدور الحكم عن الإمام- بقاعده اللطف كما عن الشيخ (١)، أو التقرير كما عن بعض المتأخرين (٢)، أو بحكم العاده القاضيه باستحاله توافقه على الخطأ مع كمال بذل الوسع في فهم الحكم الصادر عن الإمام- فهذا ليس إجماعاً اصطلاحياً إلا أن ينضم قول الإمام المكشوف عنه باتفاق هؤلاء الى اقوالهم، فيسمى المجموع «إجماعاً» بناء على ما تقدم من المسامحه في تسميه اتفاق جماعه مشتمل على قول الإمام، «إجماعاً» و إن خرج عنه الكثير أو الأكثر؛ فالدليل في الحقيقة هو اتفاق من عدا الإمام و المدلول: الحكم الصادر عنه نظير كلام الإمام و معناه.

ترجمه:

### نفی اصطلاح اجماع از اطلاقی دیگر

و امّا اتفاق جماعتی که بدون حضور و یا رأی امام در آن به نحوی است که کاشف از رأی امام است و این کشف یا به واسطه قاعده لطف است، چنانچه از شیخ طوسی نقل گردیده و یا به قاعده تقریر، همان طور که برخی از متأخرین گفته اند و یا به حکم عادت که توافق علما را بر خطا (با کمال وسع وسیعشان) در فهم حکم صادر از امام مستحیل می دانند، اجماع اصطلاحی نیست، مگر اینکه قول کشف شده امام از آن اتفاق با ضمیمه شدن به اتفاق آنها در اقوالشان مجموعاً اجماع اصطلاحی نامیده شود، البته مبنی بر مسامحه ای که در نام گذاری و اطلاق اجماع بر اتفاق آرای جماعتی که رأیشان مشتمل بر قول امام است گذشت، اگرچه از اتفاقشان کثیری از علما بلکه اکثر آنها خارج باشند.

پس: در حقیقت دلیل عبارت است از اتفاق غیر امام، و مدلول آن، حکمی است که از امام صادر شده، مثل کلام و لفظی که از زبان امام صادر شده که به آن دلیل گفته و معنای آن را مدلول می نامند.

ص: ۴۵

---

۱- عدّه الاصول: ص ۲۴۶-۲۴۷.

۲- نسبه السيد المجاهد إلى بعض المتأخرين كما في المفاتيح: ص ۴۹۷ س ۱۴.

**\* مقدمه بفرمائید اجماع منقول بر چند قسم است؟**

بر چهار قسم: دخولی، لطفی، تقریری و حدسی که تعریف هر یک خواهد آمد.

**\* مراد از اجماع دخولی چیست؟**

اجماعی است که امام نیز یقیناً در میان مجمعین داخل بوده، هر چند ناقل امام را بشخصه شناخته باشد.

**\* کدام یک از انواع اجماع، ممکن است هم اجماع باشد، هم حجّت و یا یکی از اجماع و حجّت؟**

دخولی و تضمینی

توضیح اینکه: اگر اجماع منقول از نوع دخولی و تضمینی باشد:

الف: ممکن است هم اجماع مصطلح باشد هم حجت. ب: و ممکن است تنها حجت باشد ولی اجماع مصطلح نباشد.

**\* در چه صورتی اجماع منقول نه اجماع مصطلح است و نه حجّت دارد؟**

در صورتی که از نوع اجماع منقول تقریری و یا حدسی و یا لطفی باشد.

**\* مراد شیخ از عبارت (و اما اتفاق من عدا الامام بحیث ...) در متن مزبور چیست؟**

این است که: برخی از علما لفظ اجماع را بر اتفاق اطلاق کرده اند که رأی امام در ضمن آن نبوده و لکن به یکی از انحاء همچون قاعده لطف یا تقریر و یا عادت آن را از اتفاق مزبور، می توان کشف نمود.

**\* پس مراد ایشان از عبارت (الا ان ینظّم قول الامام المكشوف عنه باتفاق ...) چیست؟**

این است که: این اطلاق یک اطلاق حقیقی نیست و قطعاً اجماع اصطلاحی نامیده نمی شود.

مگر اینکه: مجموع کاشف (اتفاق علما) و منکشف (رأی امام) را به یکدیگر ضمیمه کرده و نامش را اجماع بگذاریم تا بشود اجماع مصطلح، البته این انضمام تسامحی است.

## **\* چرا اتفاق من عدا الامام، اجماع مصطلح نمی باشد؟**

به دلیل اینکه اجماع مصطلح، اتفاق الكل است در عصر واحد، درحالی که در این نوع از اجماعات حد اقل خود امام که یکی از علما است و خارج است، پس اتفاق الكل حاصل نشده و ناقل تنها قول علما را نقل نموده که نظر آنها کاشف از رأی امام است. مگر اینکه: مقصودشان از اجماع، اجماع مجموع اقوال و رأی امام باشد، ولی این اطلاق نیز تسامحی است.

ص: ۴۶

متن: فالنکته فی التعبير عن الدلیل ب «الإجماع» مع توقّفه علی ملاحظه انضمام مذهب الإمام علیه السّلام- الّذی هو المدلول- إلى الکاشف عنه و تسمیه المجموع دلیلاً هو التحفّظ علی ما جرت علیه سیره اهل الفنّ ارجاع کلّ دلیل الی احد الادلّه المعروفه بین الفریقین، اعنی الکتاب و السنّه و الاجماع و العقل.

ففی اطلاق الاجماع علی هذا مسامحه فی مسامحه، و حاصل المسامحتین اطلاق الاجماع علی اتّفاق طائفه یستحیل بحکم العاده خطأهم و عدم وصولهم الی حکم الامام.

ترجمه:

### مسامحه دیگر در اطلاق لفظ اجماع در تقریر فوق

پس نکته ای که در تعبیر از دلیل (یعنی: اتفاق من عدا الامام) به (لفظ) اجماع لحاظ شد با وجود توقّف و صحّت این اطلاق (یعنی: اطلاق لفظ اجماع) بر انضمام رأی امام (که مدلول باشد) به کاشف (یعنی: اقوال المجمعین) و نامیدن مجموع (یعنی: اجتماع اتفاق من عدا الامام و رأی امام) را به نام دلیل، این است که:

بر سیره اهل فنّ مشی گردیده که هر دلیلی را به یکی از ادله چهارگانه معروف یعنی: کتاب، سنت، عقل و اجماع ارجاع داده اند.

بنابراین: در اطلاق لفظ اجماع طبق این تقریر، مسامحه دیگری علاوه بر مسامحه اوّل وجود دارد.

### حاصل دو مسامحه

حاصل دو مسامحه این است که: اطلاق اجماع بر اتفاق طائفه و گروهی است که به حکم عادت و از نظر متعارف مردم غیر ممکن است که همگی خطا کرده و به حکم واقعی صادر شده از جانب امام نرسند.

ص: ۴۷

**\* مراد شیخ در متن مذکور چیست؟**

این است که:

در واقع دلیل همان اتفاق علما و مدلول حکمی است که از امام صادر شده و مراد علما از اجماع و اطلاق آن، همان دلیل می باشد.

**\* با وجود اینکه می دانیم اطلاق لفظ اجماع متوقف است بر لحاظ اقوال متفقین و انضمام آنها با رأی امام و قرار دادن مجموع را در برابر لفظ اجماع، و حال آنکه این لحاظ مراعات نشده، پس وجه تعبیر از اتفاق علما (یعنی: دلیل) به لفظ اجماع چیست؟**

این است که: ادله از نظر ارباب فنّ منحصر در چهار چیز است: کتاب، سنت، عقل، اجماع.

نتیجه اینکه: هر امری که قابل اعتماد و استناد باشد و بتوان حکمی را با آن اثبات نمود، باید در تحت یکی از عناوین چهارگانه فوق مندرج باشد.

**\* حاصل مطلب تا بدین جا چیست؟**

این است که:

تا به اینجا دو مسامحه در اطلاق لفظ اجماع از جانب علما انجام گرفته است.

**\* مسامحه اول در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق برخی علما چه بود؟**

این بود که از باب مسامحه بر اتفاق برخی از علما که قول امام در ضمن اقوال و آرائشان باشد اجماع گفته شد، هر چند اجماع حقیقی، اتفاق کلّ و تجمع همه علما است.

**\* حاصل دومین مسامحه در اطلاق مزبور چگونه است؟**

این است که: پا را از مسامحه اول فراتر نهاده و گفته اند: اتفاقی که کشف از رأی و موافقت امام هم بکند، اجماع است، هر چند رأی امام داخل در آنها نباشد.



این است که اجماع عبارت است از: اتفاق طایفه ای از علما که از نظر عادت و عرف مردم، تجمعشان بر خطا غیر ممکن و نرسیدنشان به حکم واقعی صادر شده از امام محال باشد.

**\* آیا اطلاق اجماع در تعریف فوق حقیقی است؟ \***

چنانچه قبلاً گفته شد خیر، این اطلاق حقیقی نیست و اجماع اصطلاحی امر دیگری است.

**\* شاهد بر این مدّعی چیست؟ \***

شاهد بر این مدّعی و مقال، دو امری است که در متن بعدی آمده است.

### **\* توضیحا بفرمائید چرا در انضمام اقوال مجمعین با رأی امام مسامحه وجود دارد؟**

زیرا در اینجا دلیل و مدلول و یا به عبارت دیگر، کاشف و مکشوف را روی هم ریخته و نام آن را اجماع گذاشته اند و حال آنکه اجماع، بر نفس دلیل اطلاق می شود.

یعنی: همان طور که در اجماع دخولی بر اتفاق طایفه ای که امام در میان آنها بود از روی مسامحه نام اجماع نهادند، همین طور در اینجا نیز بر مجموع کاشف و مکشوف، نام اجماع نهادن تسامح دارد.

### **\* آیا تفاوتی میان تسامح در اجماع دخولی با اجماع در اینجا وجود ندارد؟**

چرا، در آنجا یک مسامحه بود و در اینجا دو مسامحه، یا اینکه مسامحه در مسامحه است.

### **\* دو مسامحه مذکور را به طور خلاصه روشن کنید؟**

الف: یک مسامحه اینکه: اجماع مصطلح همان اتفاق الكل است و حال آنکه در اینجا بر اتفاق من عدا الامام اطلاق شد.

ب: و یک مسامحه اینکه: در این نوع از اجماعات، اتفاق نظر علما کاشف از رأی معصوم است و در اینجا این کشف به منزله دخول امام در بین مجمعین فرض شده است و حال آنکه داخل نیست.

### **\* فلسفه این دو تسامح چیست؟**

این است که: فقهای مسلمان از اول بنا را بر این گذارده اند که منابع احکام ادله اربعه باشد. یعنی:

کتاب، سنت، عقل، اجماع و مرادشان از اجماع نیز همان اجماع مصطلح است.

حال: اگر در کلمات آنها به کلماتی برمی خوریم که اجماع مصطلح نیست ولی در مناط با اجماع مصطلح یکی است یعنی: کاشف از قول معصوم است.

و لذا: باید در تحت یکی از آن منابع چهارگانه باشد، که مناسب تر از همه اجماع است، و نمی توان آن را دلیل پنجمی نامید.

متن: و الأطلاق على تعريفات الفريقين و استدلالات الخاصه و أكثر العامه على حججه الاجماع يوجب القطع بخروج هذا الاطلاق عن المصطلح و بنائه على المسامحه لتنزيل وجود من خرج عن هذا الاتفاق منزله عدمه. كما قد عرفت من السيد و الفاضلين (قدست أسرارهم) من أن كل جماعه قلت او كثرت علم دخول قول الامام عليه السلام فيهم، فاجماعهم حجه.

و يكفيك في هذا ما سيجي ء من المحقق الثاني في تعليق الشرائع من: «دعوى الاجماع على أن خروج الواحد من علماء العصر قادح في انعقاد الاجماع»، مضافا إلى ما عرفت من إطباق الفريقين على تعريف الاجماع باتفاق الكلّ.

ثم إن المسامحه من الجهه الأولى او الثانيه في إطلاق لفظ الاجماع على هذا من دون قرينه لا ضير فيها، لأن العبره في الاستدلال بحصول العلم من الدليل للمستدلّ. نعم لو كان نقل الاجماع المصطلح حجه عند الكلّ كان إخفاء القرينه في الكلام الذى هو المرجع للغير تدليسا. أما لو لم يكن نقل الاجماع حجه او كان نقل مطلق الدليل القطعي حجه لم يلزم تدليس أصلا.

و يظهر من ذلك ما في كلام صاحب المعالم رحمه الله حيث أنه بعد أن ذكر أن حججه الاجماع إنما هي لاشتماله على قول المعصوم و استنهض بكلام المحقق الذى تقدّم و استجوده، قال:

«و العجب من غفله جمع من الأصحاب عن هذا الأصل و تساهلهم فى دعوى الاجماع عند احتجاجهم به للمسائل الفقهيّه، حتى جعلوه عباره عن اتفاق جماعه من الأصحاب، فعدلوا به عن معناه الذى جرى عليه الاصطلاح من دون نصب قرينه جليته و لا دليل لهم على الحججه يعتدّ به» (1) انتهى.

و قد عرفت أن مساهلتهم و تسامحهم فى محلّه، بعد ما كان مناط حججه الاجماع الاصطلاحى موجودا فى اتفاق جماعه من الأصحاب و عدم تعبيرهم عن هذا الاتفاق بغير لفظ الاجماع، لما عرفت من التحفظ على عناوين الأدله المعروفه بين الفريقين.

ص: ٥٠

### دو گواه بر عدم اراده اجماع اصطلاحی در اتفاق من عدا الامام

و آگاهی بر تعریفات دو گروه شیعه و سنی از اجماع و استدلالات فقهاء شیعه و بیشتر اهل سنت بر حجیت آن، موجب قطع و یقین به خروج این اطلاق (یعنی: اطلاق اجماع بر اتفاق جماعتی که کاشف از رأی امام است) از اجماع اصطلاحی و بناء آن بر مسامحه می شود آن هم به خاطر نازل منزله عدم فرض کردن وجود خارجین از این اتفاق.

چنانچه این توجیه را قبلا از جانب مرحوم سید مرتضی و محقق و علامه خواننده و دانستی که گفتند: اتفاق و اجماع هر جماعتی بر حکمی (اعم از اینکه تعدادشان کم باشد یا زیاد) که رأی امام در میانشان دانسته شود، حجت است، اگرچه اصطلاحا اجماع نباشد.

و در این مقام آنچه به زودی از محقق ثانی در حاشیه شرایع خواهد آمد تو را کفایت می کند، مبنی بر اینکه اجماع اهل فن بر این است که خروج یک نفر از علمای عصر و مخالفت او با اتفاق دیگران مانع از انعقاد اجماع می شود.

علاوه بر آن که قبلا دانستی که اتفاق علمای شیعه و سنی بر این است که:

اجماع عبارت است از: اتفاق کلّ علما به نحوی که احدی از آنها خارج نباشد.

### عدم ایراد بر اطلاق اجماع بنا بر هر یک از دو مسامحه

سپس می فرماید بنابراین: مسامحه از جهت اول (که اجماع موضوع برای اتفاق کل را در اتفاق برخی از علما که رأی امام در ضمن رأی آنها باشد اطلاق می شود) و از جهت دوم (که اجماع بر اتفاقی اطلاق شده که مشتمل بر رأی امام نبوده و تنها کاشف از موافقت حضرت با آنهاست) در اطلاق لفظ اجماع (بدون قرینه) در کلام ایرادی نداشته و سبب تدلیس مدعی اجماع نمی شود زیرا مدعای مستدل در استدلالش به واسطه حصول علم از دلیل است.

بله: اگر تنها نقل اجماع اصطلاحی از نظر تمام علما حجت باشد و نه غیر آن، نیاوردن و یا پنهان کردن قرینه در کلامی که محل رجوع دیگران می باشد تدلیس است.

امّا: اگر نقل اجماع منقول حجت نباشد و یا اینکه نقل مطلق دلیل قطعی حجت باشد، اساسا نقل اجماع بدون قرینه مستلزم تدلیس نیست.

و از این وجه (در تسامح و تدلیس نبودن ادعای اجماع در کلام اصحاب) اشکالی که بر کلام صاحب معالم وارد است روشن می شود، چرا که بعد از اینکه فرمود: حجیت اجماع به خاطر شمولش بر قول معصوم است و به کلام محقق استشهد و آن را نیکو دانست، گفت: شگفتا از غافل بودن جمعی از علمای اصحاب از این اصل و سهل انگاری آنها در هنگام نیازشان به آن (اجماع) در مسائل فقهیه، حتی در طّی این ادعاها اجماع را اتفاق برخی از علما دانسته و بدین ترتیب از معنای اصطلاحی آن عدول نموده اند بدون اینکه قرینه آشکاری در کلامشان بیاورند و حال آنکه هیچ دلیلی بر حجیت اتفاق مزبور ندارند و لکن آن را به جای حجّت نقل کرده اند.

### پاسخ شیخ در مقام اشکال بر کلام مذکور

قبلا دانستی که تساهل و تسامح علمای اصحاب به جا بوده، چرا که مرادشان از اطلاق اجماع نقل حجت است و مناط حجیت اجماع در اتفاق منقول از اصحاب وجود دارد و از اتفاق مزبور به لفظ اجماع تعبیر کرده اند، زیرا انگیزه آنها بر این تعبیر، تحفظ نمودن و رعایت عدم خروج از عناوین چهارگانه است و لذا اشکال قابل توجهی به علمای اصحاب وارد نیست.

**\* مراد از عبارت (و الاطلاع علی تعریفات الفریقین ... الخ) چیست؟**

همان دو گواه ذیل است که دلالت دارند بر اینکه مراد از اجماع در این نوع از اتفاق، اجماع اصطلاحی نبوده بلکه مسامحه است:

۱- تعاریفی که علمای شیعه و سنی برای اجماع نموده و همواره از آن به (اتفاق الكل) تعبیر کرده اند.

۲- استدلالاتی که از علمای شیعه و اغلب اهل سنت بر حجیت اجماع به ما رسیده که تمام دلالت دارد بر اینکه، اجماعی حجت است که حکایت از جمله علما و همه اهل فن نماید.

**\* نتیجه حاصله از وجود دو گواه مذکور چیست؟**

این است که: اطلاق اجماع بر اتفاق جمعی از علما که کاشف از قول معصوم است، اجماع اصطلاحی نبوده و از روی مسامحه چنین تعبیری صورت گرفته است.

به عبارت دیگر: در این اطلاق، صرفاً مجمعیین ملاحظه شده و مخالفت مخالفین به منزله عدم فرض شده است. تو گویی مدعی اجماع به عدم وجود مخالف قطع داشته است.

**\* حاصل مطلب در متن مذکور چیست؟**

این است که: مراد مدعی اجماع، نقل و حکایت حجت است نه اخبار از تحقق اجماع اصطلاحی و شاهد بر این مقال هم فرموده سید مرتضی، محقق و علامه است که نقل شد.

نکته: در پایان این مطلب می فرماید: از تمام شواهدی که در متن و مسائل گذشت، نفس تعاریفی که در باب اجماع از علمای شیعه و سنی به ما رسیده و همواره اجماع را اتفاق الكل دانسته اند، گواه خوبی است بر درستی گفته ما و اینکه اجماعات ادعاشده در واقع اجماع نیست بلکه دلیلی است قابل اعتماد و استناد که با لحاظ همین جهت است که آن را اجماع نامیده اند.

**\* مراد از عبارت (ان المسامحه من الجبهه الاولى ... تا للاخیر فیها) چیست؟**

این است که: نفس این مقدار از مسامحه، سبب تدلیس مدعی اجماع نیست، چرا که مستدل در طی استدلالش به مخاطب می فهماند که علم و یقینش بر حکمی که از طریق اجماع حاصل نموده از روی دلیل بوده است حال به هر لفظی که این معنا و

مقصود را تفهیم کند اشکالی ندارد.

**\* پس مراد از قید (من دون قرینه ...) چیست؟**

این است که: چون ناقل اجماع در هر دو مسامحه مرادش نقل حجت و برهان است، اطلاق لفظ اجماع هرچند با قرینه معینه نسبت به مراد و مقصودش همراه نباشد ضروری به اصل هدف نمی زند.

ص: ۵۳

### **\* پس مراد از عبارت (نعم، لو كان نقل الاجماع المصطلح حجة عند الكل ...) چیست؟**

این است که: اگر تنها نقل اجماع اصطلاحی از نظر تمام فقهاء حجت باشد و به غیر اجماع اصطلاحی اکتفاء کردن جایز نباشد، عدم وجود قرینه در کلام مدعی اجماع سبب تدلیس است، چرا که دیگران را به اشتباه می اندازد.

زیرا گمان می کنند که مقصود وی اتفاق الكل (یعنی: اجماع اصطلاحی) است و حال آنکه مراد وی چیز دیگری است، لذا چون بر مراد و مقصود خویش قرینه نیاورده سبب گمراهی دیگران و ادعای مزبور در ردیف تدلیس قرار می گیرد.

لکن: اگر قائل شدیم که اجماع منقول حجت نیست یا متعهد شدیم به اینکه نقل مطلق دلیل قطعی حجت است، دیگر نقل اجماع و عدم قرینه در کلام تدلیس نمی باشد.

### **\* لزوم قرینه در آوردن اجماع غیر مصطلح نسبت به خود ناقل و مدعی اجماع است یا نسبت به منقول الیهم (شنوندگان)؟**

نسبت به منقول الیهم یعنی مخاطبین است زیرا

چنین اجماعی برای ناقل، محصل است و خودش از باب علم بدان عمل می کند که در اجماع مصطلح به طریق اولی است، و در هر صورت این اجماع چه دخولی باشد و چه لفظی و یا اینکه حدسی باشد و یا تقریری چون ناقل علم به رأی امام حاصل نموده و به این علم خود عمل می کند و علم حجیت ذاتیه دارد و بدون تردید است، و نیازی به قرینه ندارد.

اما چنین اجماعی برای مخاطبین، اجماع منقول است و در اینجا است که سؤال می شود آیا وظیفه ناقل نصب قرینه مفهمه است یا نه؟

پس: نصب قرینه و لزوم آن، نسبت به منقول الیهم مورد سؤال است.

### **\* حال با توجه به مبنای فوق آیا وظیفه ناقل نصب قرینه است یا خیر؟**

۱- اگر مجتهد اجماعات منقوله (اعم از دخولی، حدسی و ...) را مطلقاً حجت نداند، ناقل وظیفه ای ندارد و چنانچه قرینه نیاورد مؤاخذه نمی شود چرا که اصلاً چنین نقلی برای مخاطبین فاقد ارزش است.

۲- و اگر مجتهد اجماعات منقوله (مصطلح و غیر مصطلح) را مطلقاً حجت بداند، باز نصب قرینه لازم نیست چرا که هر کدام مرادش باشد مخاطبین به او عمل می کنند.

۳- و اگر مجتهد اجماع منقول مصطلح را حجت و اجماع غیر مصطلح را غیر حجت بداند در صورتی که مراد ناقل، اجماع به معنای اتفاق جماعتی باشد نصب قرینه بر او لازم است و الا تدلیس کرده است و تدلیس هم قبیح است.





### \* مراد از عبارت (و يظهر من ذلك ما في كلام صاحب المعالم ...) چیست؟

ظهور يك اشكال است بر كلام صاحب «معالم» بر اساس آنچه بيان شد.

### \* صاحب «معالم» در رابطه با حجّيت اجماع و نظر فقها راجع به آن چه فرموده است؟

فرموده است: در شگفتم از غافل بودن برخی از علما از چنین اصلی (کاشفیت از قول معصوم) و اینکه چگونه سهل انگاری کرده و هنگام نیازشان در مسائل فقهیه به اجماع، آن را ادعا می کنند و در این ادعاها گاهی از معنای اصطلاحی اجماع عدول کرده و آن را اتفاق برخی از علما دانسته اند بدون اینکه قرینه ای برای آن در کلامشان نسب کنند و حال آنکه هیچ دلیلی بر حجیت چنین اتفاقی ندارند و مع ذلك آن را به جای حجت نقل کرده اند.

### \* به نظر شیخ چه اشکالی بر این کلام صاحب معالم وارد است؟

دو اشکال بر کلام ایشان در این مقام وارد است:

۱- اینکه ایشان فرمود: اصحاب در اطلاق لفظ اجماع مرتکب سهل انگاری شده و اتفاق الکل را بر اجتماع برخی از علما اطلاق نموده است و این به خاطر غفلی است که کرده اند.

۲- و اینکه فرمود: چرا در مقام نقل دلیل، لفظ اجماع را اطلاق نمودند و لفظ دیگری برای آن انتخاب نکرده اند.

### \* پاسخ شیخ از اشکال اول صاحب المعالم چیست؟

این است که: تساهل و تسامح در اینجا بجا و خالی از اشکال است و نمی توان آن را ناشی از غفلت دانست و گفت که آنها اغراء به جهل کرده اند، چرا؟

زیرا همان طور که: بر مستدل لازم است که در مقام استدلال، آنچه را ادعا می کند با آوردن حجت و دلیل آن را مستدل و محکم کند.

ایشان نیز مرادشان از آوردن اجماع، نقل حجّت است و از آنجا که مناط و ملاک حجیت (یعنی:

اشتمال بر رأی امام یا کشف از آن در اتفاق مورد نظر) نیز در آن وجود دارد، نیازی به قرینه نداشته و مسامحه از آن تعبیر به اجماع کرده اند و این امر ناشی از غفلت نمی باشد.

### \* پاسخ شیخ به اشکال دوم صاحب معالم چیست؟

می فرماید: و اما سر اینکه نام این اتفاق را اجماع گذاردند این بود که از ابتدا بنا را بر این گذاشتند که منابع فقه چهار امر باشد، و هر دلیلی الزاما به یکی از این چهار امر راجع باشد.

لذا: چون اتفاق مزبور به اجماع نزدیک تر بود آن را مندرج در مصادیق و افراد اجماع نمودند و این يك مبئائی است در میان آنان که بدان عمل می کنند.

ص: ۵۵

متن: إذا عرفت ما ذكرنا فنقول: إن الحاكي للاتفاق قد ينقل الإجماع بقول مطلق أو مضافاً إلى المسلمين أو الشيعة أو أهل الحقّ أو غير ذلك ممّا يمكن أن يراد به دخول الامام في المجمعين، وقد ينقله مضافاً إلى من عدا الامام. كقوله: أجمع علماؤنا أو أصحابنا أو فقهاؤنا أو فقهاء اهل البيت (عليه السلام)، فإنّ ظاهر ذلك من عدا الامام (عليه السلام) و ان كان اراده العموم محتمله بمقتضى المعنى اللغويّ، لكنّه مرجوح.

فإن أضاف الإجماع إلى من عدا الإمام (عليه السلام) فلا إشكال في عدم حجّيته نقله، لأنّه لم ينقل حجّجه و إن فرض حصول العلم للنقل بصدور الحكم عن الإمام (عليه السلام) من جهة هذا الاتفاق إلّا أنّه إنّما نقل سبب العلم و لم ينقل المعلوم- و هو قول الإمام (عليه السلام)- حتّى يدخل في نقل الحجّجه و حكاية السنّه بخبر الواحد. نعم، لو فرض أنّ السبب المنقول ممّا يستلزم عادة موافقه قول الإمام (عليه السلام) أو وجود دليل ظنّيّ معتبر حتّى بالنسبه إلينا أمكن إثبات ذلك السبب المحسوس بخبر العادل و الانتقال منه إلى لازمه. لكن سيّجى ء بيان الإشكال في تحقّق ذلك.

و في حكم الإجماع المضاف إلى من عدا الإمام (عليه السلام) الإجماع المطلق المذكور في مقابل الخلاف، كما يقال: «خرء الحيوان الغير المأكول غير الطير نجس إجماعاً، و إنّما اختلفوا في خرء الطير» أو يقال «إنّ محلّ الخلاف هو كذا، و أمّا كذا فحكمه كذا إجماعاً» فإنّ معناه في مثل هذا: كونه قولاً واحداً.

## اقسام اجماعات منقوله در کتب فقها

پس از بیان مقدمه و اینکه دانستی، اجماع مصطلح و اجماع غیر مصطلح داریم؛ می گوئیم:

حاکمی اتفاق و یا ناقل اجماع:

۱- گاهی اجماع را به طور مطلق (بدون ذکر مضاف الیه) نقل می کند و می گوید: دلیل این حکم اجماع است و یا اینکه آن را مضاف به عباراتی از قبیل مسلمین، شیعه، اهل حق یا غیر این الفاظ از عباراتی که ممکن است قول امام (علیه السلام) را با آنها داخل در اقوال مجمعین قرار داده، می کند.

۲- و گاهی آن را به (من عدا الامام (علیه السلام) اضافه می کند مثل: اجمع علماؤنا یا اصحابنا و یا فقهاؤنا و یا فقهاء اهل البیت (علیه السلام).

ظاهر این مضاف الیه ها اراده غیر امام (علیه السلام) را در قول ناقل نشان می دهد، اگرچه فی حدّ نفسه از لفظ به مقتضای معنای لغویش اراده عموم نیز محتمل است، و لکن احتمال مذکور مرجوح و غیر قابل اعتماد است.

## حکم الفاظ اجماع

پس اگر ناقل، اجماع را به غیر امام (علیه السلام) اضافه کند و نسبت دهد بی تردید نقل آن حجت نیست، چرا که ناقل حجت را نقل نکرده (تا قابل اعتماد باشد) اگرچه فرض شود علم به صدور حکم از جانب امام (علیه السلام)، از جهت این اتفاق برای خود ناقل حاصل شده، چرا که ناقل سبب علم را نقل نموده و نه معلوم (یعنی: قول امام (علیه السلام) را، تا در نقل حجت و حکایت سنت، به واسطه خبر واحد داخل گردد، و لذا این قسم از اجماع منقول فاقد اعتبار است.

استدراک اگر فرض شود که سبب نقل شده از اموری است که عادتاً مستلزم موافقت با قول امام (علیه السلام) است، یا اینکه با وجود دلیل ظنی معتبر ملازم باشد، حتی نسبت به ما، در چنین فرضی ممکن است بتوانیم سبب محسوس (یعنی: اتفاق علما) را به واسطه خبر واحد عادل اثبات و به لازمه اش (یعنی: رأی معصوم) و موافقت آن با رأی علما منتقل کنیم.

لکن به زودی اشکال در تحقق چنین امری بیان خواهد شد. و در حکم اجماعی که به غیر امام (علیه السلام) اضافه می شود، اجماع مطلق می باشد که در مقابل خلاف ذکر می شود چنانچه گفته می شود: فضله حیوان غیر مأکول، به استثنای پرنده، اجماعاً نجس است و منحصرأ اختلاف در فضله پرنده غیر مأکول است. یا فی المثل گفته می شود: حکم کذائی محل اختلاف است و اما فلائذ شیء حکمش بالاجماع چنین و چنان است. پس: معنای این عبارت آن است که: در این مسئله یک قول واحد وجود دارد (و همه در آن با هم موافقت). (نکته: چنانچه قبلاً اشاره شد این اجماع نیز حجت نمی باشد.

**\* مراد از عبارت (انّ الحاکمی للاتفاق قد ینقل الاجماع ...) چیست؟**

این است که: اجماعات منقوله در کتب فقها بر دو قسم است:

۱- برخی از این اجماعات با عباراتی آورده شده که ظهور در اجماع مصطلح دارند.

فی المثل: ناقل گفته: هذه المسأله اجماعیه و یا اجمع المسلمون علی ... و یا اجماع الشیعه علی کذا و یا اجماع اهل الحقّ علی کذا و یا اجمع الامّه علی کذا و امثال هذه العبارات.

۲- و برخی دیگر از اجماعات با عباراتی آمده است که ظهور در اتفاق من عدا الامام دارند که این قسم خود بر سه گونه آورده می شود:

الف: گاهی مدعی اجماع می گوید:

هذا اجماع فقهاء اهل البيت و یا اجمع علمائنا علی کذا و یا باجماع فقھائنا الحکم کذا و از این قبیل تعییراتی که دلالت بر (اتفاق من عدا الامام) دارند.

**\* مراد از ظهور در (اتفاق من عدا الامام) عرفی است یا لغوی؟**

عرفی است، یعنی: آنچه عرفا از این تعییرات فهمیده می شود من عدا الامام است و گرنه به حسب معنای لغوی تعییرات فوق شامل امام نیز می شود چرا که امام خود اعلم علما است.

بنابراین: در این گونه عبارات عمومیت و شمول نسبت به امام محتمل است و لکن به چنین احتمالاتی اعتنا نمی شود.

**\* چنین اجماعاتی مصطلح اند یا غیر مصطلح؟**

نه مصطلح اند و نه غیر مصطلح، بلکه فاقد هر گونه حجیت اند.

**\* چرا چنین اجماعاتی، اجماع مصطلح نیستند؟**

زیرا ناقل اتفاق من عدا الامام را نقل می کند حال آنکه اجماع مصطلح اتفاق الكل است.

**\* مراد از عبارت (فان اضاف الاجماع ال... من عدا الامام ...) چیست؟**

این است که: چنین اجماعاتی حجیت ندارند.

زیرا ناقل، نقل حجت (یعنی: رأی امام) نکرده تا اینکه حجت باشد، بلکه آنچه نقل نموده حدس و کشف خودش بوده و لذا به دلیل اینکه به قول امام یقین نموده چنین حدس و کشفی از رأی امام برای خودش حجت است و نه دیگران.

**\* پس مراد از عبارت (نعم: لو فرض انّ السّبب المنقول ...) چیست؟**

این است که: بله: چنانچه فرض کنیم، چنین کشفی را که ناقل نقل می نماید، از اسبابی باشد که

ص: ۵۸

به حسب عادت برای هر کسی به رأی معصوم (یعنی: حکم واقعی) و یا یک دلیل معتبر (یعنی: یک حکم ظاهری) قطع و یقین ایجاد می کند، فی المثل وقتی که ناقل می گوید:

اجمع العلماء فی جمیع الاعصار و الامصار علی کذا ... به گونه ای باشد که:

اگر ما هم این اتفاق را می دیدیم، حدس قطعی به رأی امام می زدیم و یا یقین می کردیم که دلیل معتبری در کار بوده که تمام علما در هر عصری چنین نظری داده اند و از سبب به مسبب و یا از ملزوم به لازم (رأی امام) می رسیدیم.

و لکن باید گفت: ناقل اجماع هرگز چنین اجماعی را نقل نمی کند که در آینده این مدعا اثبات خواهد شد.

ب: و گاهی مدعی اجماع می گوید: هذا اجماعی. که اجماع را به قول مطلق آورده و ظهور در اجماع مصطلح دارد، لکن قبل و یا بعد از چنین ادعایی قرینه مقابله را می آورد که جلوی آن ظهور را می گیرد.

### **\* قرینه مقابله یعنی چه؟**

یعنی: اینکه ادعای اجماع را در مقابل خلاف قرار می دهد، یا فی المثل می گوید: علما در فلان مسئله اجماع دارند، لکن در فلان مسئله اختلاف کرده اند که این کلام اخیر صلاحیت قرینیت دارد و ادعای قبلی دو احتمال را متصور می کند:

۱- اینکه چه بسا همه علما نظر داده و اجماع مصطلح مراد باشد در نتیجه ارزشمند است.

۲- اینکه چه بسا مراد عدم وجود مخالف باشد و لو برخی سکوت کرده باشند آن هم از روی قرینه بعدی پس فاقد ارزش است.

حال: اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. در نتیجه این قسم از نقل اجماعات نیز فاقد ارزش بوده و حجیت ندارند.

و گاهی مدعی اجماع می گوید: لا خلاف فی کذا که ضعیف ترین نوع اجماع است و در متن بعدی بررسی می شود.



متن: و أضعف ممّا ذكر: نقل عدم الخلاف، و أنه ظاهر الأصحاب، أو قضيه المذهب، و شبه ذلك. و إن أطلق الإجماع أو أضافه على وجه يظهر منه إرادته المعنى المصطلح المتقدم و لو مسامحه- لتزليل وجود المخالف منزله العدم، لعدم قدحه فى الحجّيه- فظاهر الحكايه كونها حكايه للسّنه أعنى حكم الإمام (عليه السلام)، لما عرفت من أنّ الإجماع الاصطلاحى متضمّن لقول الإمام (عليه السلام) فيدخل فى الخبر و الحديث، إلّا أنّ:

مستند علم الحاكي بقول الإمام (عليه السلام) أحد امور:

أحدها: الحسن، كما إذا سمع الحكم من الإمام (عليه السلام) فى جملة جماعه لا يعرف أعيانهم، فيحصل له العلم بقول الإمام (عليه السلام).

و هذا فى غايه القله، بل نعلم جزما أنه لم يتفق لأحد من هؤلاء الحاكين للإجماع، كالشيخين و السيدين و غيرهما؛ و لذا صرح الشيخ فى العده- فى مقام الرد على السيّد حيث أنكر الإجماع من باب وجوب اللطف- بأنّه لو لا قاعده اللطف لم يكن التوصل إلى معرفه موافقه الإمام للمجمعين.

الثانى: قاعده اللطف على ما ذكره الشيخ فى العده، و حكى القول به عن غيره من المتقدمين.

و لا- يخفى أنّ الاستناد إليه غير صحيح- على ما ذكر فى محلّه- فإذا علم استناد الحاكي إليه فلا وجه للاعتماد على حكايته، و المفروض أنّ إجماعات الشيخ كلّها مستنده إلى هذه القاعده، لما عرفت من كلامه المتقدم (1) عن العده، و ستعرف منها و من غيرها من كتبه.

ص: ٦٠

**وجه اضعفیت اجماع اخیر از دو قسم قبلی**

و ضعیف تر از آنچه گفتیم (دو قسم مذکور) نقل عدم اختلاف است (توسط ناقل) در یک حکم و یا (آوردن) الفاظی از قبیل: ظاهر اصحاب، قضیه المذهب و مانند آن است.

و اگر (ناقل) لفظ اجماع را مطلق (بدون مضاف الیه) آورد یا اینکه آن را (به مضاف الیهی) اضافه نمود به طوری که اراده معنای اجماع اصطلاحی از آن (اطلاق و یا اضافه) آشکار شود و لو به ملاحظه تنزیل مخالف به منزله عدم باشد، چون وجود مخالف ضروری به تحقق اجماع و حجیت اجماع وارد ننموده است، ظاهر چنین حکایتی این است که، نقل و حکایت سنت (یعنی رأی صادره از امام) بوده است.

زیرا اجماع اصطلاحی متضمن قول امام (علیه السلام) است، در نتیجه داخل در مصادیق خبر و حدیث می شود، مگر اینکه مستند علم و یقین (ناقل) به رأی امام (علیه السلام) یکی از امور ذیل باشد.

۱- حس: مثل اینکه ناقل، حکمی را از امام (علیه السلام) که در ضمن جماعتی قرار دارد بشنود که هویت آن مجمعین را به شخصه و عینه نمی شناسد و بدین وسیله علم به رأی امام حاصل کند.

این نحو از اطلاع و آگاهی در نهایت ندرت و کمی است، بلکه ما علم قطعی داریم که برای احدی از ناقلین اجماع مثل: مرحوم شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، سید بن زهره و غیره چنین امری اتفاق نیفتاده است، و لذا شیخ طوسی در کتاب «عده الاصول» در مقام ردّ بر سید مرتضی که حجیت اجماع را از باب لطف انکار نموده، تصریح نموده است که:

اگر قاعده لطف نمی بود امکان دست یابی به قول امام (علیه السلام) برای مجمعین وجود نداشت (یعنی: از نظر ایشان تنها راه کشف قول امام قاعده لطف است).

۲- قاعده لطف: بنا بر آنچه شیخ طوسی در کتاب «عده الاصول» ذکر فرموده و قول به آن را از متقدمین و علمای گذشته حکایت نمود، قاعده لطف است.

مخفی نماند که استناد به این قاعده چنانچه در محلّش ذکر شد درست نیست، پس اگر استناد حاکی اجماع به این قاعده معلوم شود، هیچ وجهی در اعتماد بر حکایت او وجود ندارد و فرض این است که تمام اجماعات شیخ طوسی مستند به این قاعده است، چنانچه از عبارات قبلی از «عده الاصول» فهمیدی و به زودی از آن کتاب و دیگر کتابهایش خواهی فهمید.

**\* مراد از عبارت (و اضعف مما ذکر نقل عدم الخلاف ...) چیست؟**

بیان قسم سوم از اجماعات منقوله در کتاب فقهاء است و اینکه ضعیف ترین تعبیرات این است که مدعی اجماع بگوید:

ظاهر الاصحاب کذا، و یا قضیه المذهب کذا و یا انسب بقواعدنا کذا و یا لا خلاف فی کذا

**\* وجه اضعفیت در هر یک از این تعبیرات چیست؟**

این است که:

۱- لا-خلاف، به معنای این است که: مخالفی در مسئله وجود ندارد، حال سؤال این است که: آیا همه موافق اند و فتوی به اثبات مسئله داده اند، این مطلب مسلم نمی باشد.

۲- ظاهر الأصحاب یعنی: فهم من از تعبیرات اصحاب چنین است و حال آنکه ممکن است فهم و برداشت دیگران طور دیگری باشد.

۳- انسب بقواعدنا، یعنی: مسئله و قاعده رسیدن به آن به قواعد ما شیعه نزدیکتر است و حال آنکه شاید مخاطبین نپذیرند.

نکته: این قسم از نقل اجماع نیز فاقد ارزش و حجیت است.

**\* ضعیف تر از قول و تعبیر اخیر چه تعبیری است؟**

این است که: ناقل و مدعی اجماع بگوید: لا نعلم فیه خلافا.

**\* مراد از عبارت (و ان اطلق الاجماع او اضافه علی وجه ...) چیست؟**

تبیین قسم اول می باشد که نقل اجماع مصطلح است، یعنی: اگر ناقل اجماع، مرادش اجماع مصطلح باشد، چه اجماع را به طور مطلق و بدون مضاف الیه بیاورد و فی المثل بگوید: هذا الحکم اجماعی. چه اجماع را اضافه کند یعنی نسبت دهد به چیز دیگری و بگوید: هذا الحکم اجماع الائمة. و لو این اطلاق (دوم) از باب تنزیل وجود مخالف به منزله عدم، از روی مسامحه باشد، زیرا که مخالفت او مضر به حجیت اجماع نیست، در حقیقت چنین حکایتی، نقل قول حجت است و لذا می توان گفت که داخل در باب خبر واحد است و براساس ادله خبر واحد، باید حجت باشد.

اما انصاف حکم می کند که این گونه اجماعات منقوله فاقد ارزشند، چرا که باید دید علم ناقل به قول معصوم از چه راهی حاصل شده است.

**\* در مجموع چه راههایی برای دست یابی ناقل به قول معصوم در این مقام وجود دارد؟**

سه راه اساسی از قبیل: ۱- راه حس ۲- راه لطف ۳- راه حدس وجود دارد.

ص: ۶۲

### **\* مراد از عبارت (أَلَا إِنَّ مُسْتَدَّ عِلْمَ الْحَاكِمِي ... ) چیست؟**

این است که: هر کسی که اجماع را نقل می کند و مدعی است که به رأی امام (علیه السلام) علم و یقین دارد، مستندش یکی از امور مذکور است.

### **\* مراد از عبارت (احدها الحس: كما اذا سمع ...) چیست؟**

بررسی و محاسبه راه حس است و آن عبارت است از اینکه:

شخص متتبع و محصل اجماع که ناقل اجماع است، خودش حکم شرعی را از امام شنیده است، لکن در میان جماعتی که یقین دارد یکی از آنها امام بوده است، او بشخصه امام را نشناخته است و لذا به دنبال این یقین است که ادعای اجماع می کند.

نکته: چنین اجماعی را تضمینی یا دخولی می نامند.

### **\* مراد از عبارت (و هذا في غاية القله ...) چیست؟**

نظر جناب شیخ است مبنی بر اینکه: این شیوه دارای ارزش است لکن در زمان غیبت بسیار کم است، بلکه نادر افرادی چون مقدس اردبیلی هستند که در شرفیابی به محضر امام (علیه السلام) مسائلی را از حضرت آموخته اند و سپس ادعای اجماع نموده اند، که نمی توان آن را اجماع دخولی نامید.

پس اجماع دخولی تنها به درد زمان حضور امام (علیه السلام) می خورد که مردم در مجالس شرکت می نموده و با آنها حشر و نشر داشته و واردشونده در مجلس در میان جمع نظرات نظر امام را شنیده است بدون اینکه خودش امام را شناخته باشد که این هم فرض نادری است.

### **\* آیا فرض مذکور در زمان غیبت ممکن است؟**

خیر، زیرا امام به حسب ظاهر غایب اند و بنای حضور در مجالس عمومی و حشر و نشر با آنها را و لو به صورت ناشناس ندارد، تا اینکه کسی یقین به دخول امام در میان مجمعین حاصل کند.

### **\* آیا کسی از مدعیان اجماع دخولی تاکنون چنین ادعایی نموده است؟**

خیر شیخ مفید، سید مرتضی و ... که مدعیان اجماع دخولی اند چنین ادعائی نکرده اند.

**\* مراد از عبارت (و لذا صرّح الشيخ في العده ...) چیست؟**

اعتراف شیخ طوسی است به اینکه:

اگر قاعده لطف را نپذیریم، راهی برای دست یابی و کشف قول معصوم (علیه السلام) نداریم.

**\* مراد از عبارت (الثانی: قاعده اللطف علی ما ذکره الشيخ فی العده ...) چیست؟**

بیان ادعای شیخ طوسی و برخی دیگر است مبنی بر اینکه: تنها راه کشف قول امام از طریق اجماع فقها عبارت است از قاعده لطف.

ص: ۶۳

یعنی: اگر همه فقهای یک عصر در حکم مسأله ای با هم متفق بودند، لطف مقتضی است که امام (علیه السلام) در صورت اجتماع علما بر خطا و اشتباه به نحوی از انحاء اظهار و القاء خلاف کند تا اجماع درست نشده و سند نادرستی به دست آیندگان نیفتد و ایشان نیز رسالت خود را به انجام رسانده باشد.

پس: اگر همه فقها بر امری از امور متفق شدند و در مقابل اتفاق آنها هیچ قول مخالفی نبود این امر خود دلالت دارد بر اینکه امام نیز با آنها موافق است و گرنه خود را اظهار و یا حق را که برخلاف اتفاق آنها می بود آشکار می نمود. چرا که وجوب لطف مقتضی این معناست.

### **\* تقریر قاعده لطف از لسان متکلمین چگونه است؟**

می گویند: (اللطف ما یقرّب العبد الی الطاعة و یبعده عن المعصیه و هو واجب علی الله تعالی)

سپس می گویند: ارسال رسل، انزال کتب، نصب ائمه و ... از مصادیق لطف اند.

### **\* مراد از عبارت (و لا یخفی انّ الاستناد الیه غیر صحیح...) چیست؟**

نظر جناب شیخ انصاری است مبنی بر اینکه استناد به این قاعده درست نمی باشد.

### **\* مراد از عبارت (و المفروض انّ اجماعات الشیخ کلها مستنده الی هذه القاعدة...) چیست؟**

این است که: مرحوم شیخ در کتاب «عده الاصول» بر طریقه قاعده لطف به دلیل عقلی و نقلی تمسک کرده و از هر دو راه به اثبات آن پرداخته است.

### **\* نظر جناب شیخ اعظم پیرامون قاعده لطف (مبنای شیخ طوسی) چیست؟**

این است که: این مبنا درست نیست زیرا وظیفه امام بیان احکام و ابلاغ آنها از راههای متعارف است که از طریق اخبار و روایات این کار را کرده است، لکن برخی از آنها در اثر علل و عوامل بسیاری به دست ما نرسیده است.

و لذا امام تقصیر نکرده تا بگوید: (به مقتضای قاعده لطف یجب الابلاغ و الاعلام و الّا...)

پس این مبنا باطل است و اجماعاتی هم که بر این مبنا صورت گرفته باطل است و نمی توان از این راه قطع به رأی امام حاصل نمود.

متن: فدعوى مشاركته للسيد قدس سره - في استكشاف قول الامام عليه السلام من تتبع أقوال الامه و اختصاصه بطريق آخر مبنى على وجوب قاعده اللطف - غير ثابتة و إن ادعاها بعض، (1) فإنه قدس سره، قال في العده، - في حكم ما إذا اختلفت الاماميه على قولين يكون أحد القولين قول الامام عليه السلام على وجه لا يعرف بنفسه، و الباكون كلهم على خلافه:-

«إنه متى اتفق ذلك، فان كان على القول الذى انفرد به الامام عليه السلام دليل من كتاب او سننه مقطوع بها لم يجب عليه الظهور و لا- الدلاله على ذلك، لأن الموجود من الدليل كاف فى إزاحه التكليف، و متى لم يكن عليه دليل وجب عليه الظهور او إظهار من يبين الحق فى تلك المسأله- إلى أن قال: و ذكر المرتضى على بن الحسين الموسوى أخيراً: «أنه يجوز أن يكون الحق عند الامام عليه السلام و الأقوال الأخر كلها باطله. و لا يجب عليه الظهور، لأننا إذا كنا نحن السبب فى استتاره، فكل ما يفوتنا من الانتفاع به و بما معه من الاحكام يكون قد فاتنا من قبل انفسنا، و لو ازلنا سبب الاستتار لظهر و انتفعنا به و أدى إلينا الحق الذى كان عنده».

قال: «و هذا عندى غير صحيح، لأنه يؤدى إلى أن لا يصح الاحتجاج باجماع الطائفه أصلاً، لأننا لا نعلم دخول الامام عليه السلام فيها إلماً بالاعتبار الذى بيناه، و متى جوزنا انفراده بالقول و أنه لا- يجب ظهوره منع ذلك من الاحتجاج بالاجماع» (2)، انتهى كلامه.

و ذكر فى موضع آخر من العده: «إن هذه الطريقه - يعنى طريقه السيد المتقدمه - غير مرضيه عندى، لأنها تؤدى إلى أن لا يستدل باجماع الطائفه أصلاً، لجواز أن يكون قول الامام عليه السلام مخالفا لها، و مع ذلك لا يجب عليه إظهار ما عنده» (3)، انتهى.

ترجمه:

### ادعای اشتراک در طریق احراز رأی امام (علیه السلام) میان سید و شیخ

پس ادعای مشارکت او (شیخ طوسی) با سید مرتضی در استکشاف قول امام (علیه السلام) از راه تتبع اقوال امت و تفحص در آنها، و دست یابی او به خصوصه به راه دیگری مبنی بر وجوب قاعده لطف، ادعایی است که اثبات نشده، اگرچه برخی آن را گفته اند.

ص: ۶۵

۱- هو الميرزا القمى فى القوانين: ج ۱ ص ۳۵۰ س ۸ و ما بعده

۲- عده الاصول، ص ۲۴۷.

۳- عده الاصول، ص ۲۵۳



## نقل عبارات شیخ طوسی بر عدم اشتراک ایشان با سید

شیخ طوسی در کتاب «عده الاصول» در حکم مسأله ای که ائمت در آن بر دو قول اختلاف کرده اند، که یکی از دو قول، قول امام (علیه السلام) است بر وجهی که بنفسه معلوم نیست و قول دیگر برخلاف قول امام (علیه السلام) است.

حال اگر چنین موردی (اختلاف الامه علی قولین) اتفاق افتاد، در صورتی که دلیلی قطعی از قرآن و یا سنت قطعی بر قولی که امام (علیه السلام) به آن منفرد بوده و دیگران مخالفش هستند وجود داشته باشد، نه ظهور بر امام (علیه السلام) واجب بوده و نه دلالت کردن بر آن (رأی و نظرش). زیرا نفس وجود دلیل (از کتاب و سنت قطعی) در اسقاط تکلیف کافی است و اگر دلیلی بر رأی آن حضرت وجود نداشته باشد، ظاهر شدن، یا ظاهر کردن کسی که حق را در آن مسئله آشکارا بیان کند بر امام واجب است.

سپس در این باره سخن می راند تا آنجا که می فرماید: سید مرتضی فرموده است:

ممکن است که (در مسأله ای) حق نزد امام باشد و تمام اقوال دیگر باطل، مع ذلک ظاهر شدن بر امام واجب نیست،

زیرا وقتی ما خود سبب استتار حضرتش باشیم، پس هر آنچه از بهره مندیها که چه بسا مصالح واقعی مترتب بر احکام را نیز شامل می شود، به سبب این استتار از دست ما برود، از ناحیه خود ماست.

و اگر سبب استتار را از بین ببریم، قطعاً ظاهر شده و از خورشید وجودش بهره مند می شویم و حق را که نزد ایشان است به ما می رساند.

سپس شیخ طوسی فرموده: این فرموده سید از نظر ما صحیح نیست، زیرا ممکن است منجر به این شود، که استدلال علمای شیعه در هیچ موردی درست نباشد، چه آنکه در تمام موارد انعقاد اجماع، تنها اعتبار و ملاحظه ای که ما را وادار بر تمسک به اجماع می نماید، همان طریقی است که ما در کشف قول امام (علیه السلام) اختیار کرده و از راه وجوب لطف آن را احراز نمودیم، و زمانی که منفرد بودن امام را به آن قول جایز دانستیم با اینکه ظهور ایشان واجب نیست دیگر هیچ اجماع صحیحی در میان نمی باشد، تمام شد کلام شیخ طوسی.

## کلام دیگر از شیخ در کتاب عده

شیخ طوسی در جای دیگری از کتاب «عده» فرموده است: این طریقه (یعنی: طریقه مرحوم سید مرتضی که در مباحث قبل آمد) از نظر ما پسندیده نیست، زیرا منجر به آن می شود که اصلاً به اجماع طایفه شیعه استدلال نشود چرا که ممکن است براساس فرموده سید، قول امام (علیه السلام) با اقوال طائفه مخالف باشد ولی مع ذلک اظهار حق بر ایشان (امام) واجب نباشد تمام شد کلام شیخ طوسی.

**\* مراد از عبارت (فدعوی مشارکته للسید ... چیست؟**

ابطال این ادعاست که شیخ طوسی (ره) با سید مرتضی از نظر طریقه کشف رأی امام (علیه السلام) مشترک است و از همان طریقی که سید آن را به دست می آورد شیخ نیز آن را احراز می کند.

توضیح اینکه:

برخی از فقها مثل: محقق قمی در قوانین و نراقی در مناہج، در طریقه احراز قول امام مدعی اشتراک میان شیخ طوسی و سید مرتضی شده اند بدین صورت که: شیخ در کاشفیت اجماع از قول امام (ره) دو طریق دارد:

۱- طریقه حس در این طریق با سید مرتضی شریک اند.

۲- طریقه لطف که منحصر به خود شیخ است و سید آن را قبول ندارد لذا جناب شیخ انصاری می فرماید: ادعای اشتراک میان سید و شیخ در این مقام باطل است، چرا که طریقه سید منحصر به حس و طریقه شیخ منحصر به لطف است و در اثبات این مطلب شواهدی هم از کتاب «عدّه الاصول» و «تهذیب» می آورد که در متن بعدی بررسی می شود.

**\* مراد از متن (قال فی «العدّه» فی حکم ما ... الخ) چیست؟**

نقل مطالب و شواهدی از کتاب «عدّه الاصول» و «تهذیب» است مبنی بر اینکه طریقه شیخ منحصر به قاعده لطف است و لذا می فرماید شیخ فرمود:

اگر امت دو گروه شوند به نحوی که همه علما متفقا یک نظر داشته باشند و امام (علیه السلام) منفردا یک نظر، در چنین صورتی اگر آیه و یا حدیث معتبری وجود دارد که فقها در استنباط حکم واقعی از آن ناتوان بوده اند، اظهار بر امام واجب نیست، لکن اگر چنین مدرک مسلم و معتبری در کار نیست، از باب لطف بیان حق بر امام واجب است.

سپس فرموده: ادعای سید مرتضی این است که ممکن است قول همه علما باطل باشد و حق تنها نزد امام باشد لکن مع ذلک اظهار حق بر امام لازم نباشد، چرا که عامل اختفا و غیبت امام (علیه السلام) خود ما هستیم و اگر نمی توانیم از فیوضات امام بهره مند شویم علتش خود ماییم و همان طور که شیخ طوسی می گوید: (غیبتہ منّا) نتیجه اینک:

وقتی علت غیبت و اختفا ما هستیم اظهار بر امام واجب نیست، بلکه این ما هستیم که باید بستر را آماده نموده و جامعه را برای ظهور او و اظهار حق مهیا کنیم.

پس از این نقل قول، شیخ طوسی فرموده است:



این گفتار از نظر من درست نمی باشد، زیرا لازمه اش این است که دیگر به اجماعات استدلال نشود زیرا جز راه قاعده لطف راه دیگری برای احراز علم به رأی امام وجود ندارد و چنانچه این راه را هم نپذیریم، باب الاجماع بسته خواهد شد.

**\* از مجموعه شواهد منقوله توسط شیخ طوسی به چه امری واقف می شویم؟**

به دست می آید که شیخ رأی سید مرتضی را در این مقام پذیرفته است، لکن می گوید: ما ناچاریم که قاعده لطف را بپذیریم چرا که در غیر این صورت راه اجماع بسته می شود.

بنابراین: طریقه سید مرتضی به اجماع دخولی منحصر می شود و طریقه شیخ به قاعده لطف.

ص: ۶۸

متن: و أصرح من ذلك في انحصار طريق الاجماع، عند الشيخ، فيما ذكره من قاعده اللطف، ما حكى عن بعض (١) أنه حكاه عن كتاب التهذيب (التمهيد (٢)) للشيخ:

«أن سيدنا المرتضى قدس سره كان يذكر كثيرا أنه لا يمتنع أن يكون هنا امور كثيره غير واصله إلينا علمها مودع عند الامام عليه السلام و إن كتبها الناقلون، و لا يلزم مع ذلك سقوط التكليف عن الخلق - إلى أن قال -: و قد اعترضنا على هذا في كتاب العده في اصول الفقه و قلنا: هذا الجواب صحيح لو لا ما نستدل في أكثر الأحكام على صحته باجماع الفرقه. فمتى جؤزنا أن يكون قول الامام عليه السلام خلافا لقولهم و لا يجب ظهوره، جاز لقائل أن يقول: ما أنكرتم أن يكون قول الامام خارجا عن قول من تظاهر بالإمامه و مع هذا لا يجب عليه الظهور، لأنهم أتوا من قبل أنفسهم، فلا يمكننا الاحتجاج باجماعهم أصلا» (٣)، انتهى.

ترجمه:

### شاهدي ديگر از كلام شيخ طوسي در عده

و صريح تر از آن كلام قبلي در منحصر بودن طريق اجماع از نظر شيخ پيرامون قاعده لطف كلامي است که از برخی حکايت شده که وی عبارتي از کتاب تهذيب شيخ نقل نموده مبنی بر اینکه سيد مرتضى بسيار می فرمود که: امتناعی ندارد که در اینجا امور بسياری (از احکام) که علمش نزد امام است، وجود داشته و به دست ما نرسیده است و اگرچه ناقلون از نقلش کتمان نموده اند، ولی مع ذلك تکليف خلايق به آنها ساقط نشده باشد. پس از آن مطالبی را ذکر می کند تا به آنجا که می فرماید: و ما در کتاب عده که در فن اصول نگاشته شده بر این فرموده سيد اعتراض کرده ایم و گفته ایم که این پاسخ شما درست است، اما در صورتی که در بیشتر احکام و برای صحت آنها به اجماع طایفه شيعه استدلال نکنیم. پس اگر ما جايز بدانیم که رأی امام (عليه السلام) مخالف قول آنان (علما) بوده و در عين حال ظهور بر وی واجب نباشد، ممکن است قائلی (به اعتماد این مقاله) بگوید: پس شما منکر نیستید که رأی امام (عليه السلام) خارج باشد از قول کسانی که خود را امامیه می دانند و در عين حال ظهور بر حضرتش واجب نباشد، زیرا این امر از ناحیه خودشان به دست آمده نه ديگری.

در نتیجه: استدلال ما به اجماعشان ممکن نیست.

ص: ۶۹

۱- هو الشيخ الحمصی فی التعليق العراقی كما فی كشف القناع عن وجوه حجیه الاجماع للمحقق التستری: ص ۱۱۸

۲- فی بعض النسخ: التهذيب

۳- لم نعر عليه فی التمهيد سوى ما نقله محکيا فی كشف القناع كما تقدم آنفا.

متن: فإنَّ صريح هذا الكلام أنَّ القادح في طريقه السيّد منحصر في استلزامها رفع التمسك بالاجماع، ولا قادح فيها سوى ذلك. ولذا صرّح في كتاب الغيبة بأنّها قويّة تقتضيها الاصول(١).

فلو كان لمعرفة الاجماع و جواز الاستدلال به طريق آخر غير قاعده وجوب إظهار الحقّ عليه لم يبق ما يقدرح في طريقه السيّد، لاعتراف الشيخ بصحّتها لو لا كونها مانعه عن الاستدلال بالاجماع.

ثمَّ إنّ الاستناد إلى هذا الوجه ظاهر من كلّ من اشتراط في تحقّق الاجماع عدم مخالفه أحد من علماء العصر، كفخر الدين و الشهيد و المحقق الثاني.

قال في الايضاح في مسأله ما يدخل في المبيع:

«إنّ من عاده المجتهد إذا تغيّر اجتهاده إلى التردّد او الحكم بخلاف ما اختاره أوّلاً، لم يبطل ذكر الحكم الأوّل، بل يذكر ما أدّى إليه اجتهاده ثانياً في موضع آخر، لبيان عدم انعقاد إجماع أهل عصر الاجتهاد الأوّل على خلافه، و عدم انعقاد إجماع أهل العصر الثاني على كلّ واحد منهما. و أنّه لم يحصل في الاجتهاد الثاني مبطل للأوّل، بل معارض لدليله مساو له»(٢) انتهى. و قد أكثر في الايضاح من عدم الاعتبار بالخلاف لانقراض عصر المخالف(٣) و ظاهره الانطباق على هذه الطريقه، كما لا يخفى.

ص: ٧٠

١- الغيبة للشيخ الطوسي: ص ٦٦

٢- ايضاح الفوائد في شرح القواعد، ج ١، ص ٥٠٢.

٣- ذكر ذلك في عدّه موارد، منها: ج ٣ ص ٣١٨ و ص ٥٩٣-٥٩٤ و ج ٤ ص ١٨٦

## معیار در شناخت فقهای که بر اساس قاعده لطف مشی کرده اند

شیخ اعظم می فرماید:

صراحت این کلام عبارت است از اینکه تنها اشکال در طریقه سید، عدم جواز تمسک به اجماع (شیعه) است و اشکال دیگری غیر از این در آن وجود ندارد و لذا (شیخ طوسی) در کتاب «الغیبه» تصریح نموده به اینکه طریقه سید قوی است به طوری که اصول و قواعد آن را اقتضا می کند.

سپس می فرماید: پس اگر برای شناخت اجماع و جواز استدلال به آن راه دیگری غیر از قاعده و جوب اظهار حق بر معصوم (یعنی: قاعده لطف) وجود می داشت، چیزی که در طریقه سید اشکال وارد کند باقی نمی ماند به دلیل اعتراف شیخ به صحت و عدم نقص آن اگر مانع از استدلال به اجماعات شیعه نباشد.

سپس می فرماید: استناد به این وجه (قاعده لطف) از هر کسی که در تحقق اجماع، عدم مخالفت علمای عصر با آن را شرط نموده، روشن است مثل: فخر الدین (فرزند علامه حلّی)، شهید اول و محقق.

## نقل عبارت فخر الدین در ایضاح

مرحوم فخر الدین در کتاب «ایضاح الفوائد» پیرامون آنچه به تبعیت از مبیع در بیع داخل می شود فرموده است:

عادت مجتهد این است که: هرگاه اجتهادش به تردد و حیرت یا به حکمی مخالف حکم اولش، تغییر کند حکم اول را (در مکتوباتش) باطل و محو نمی نماید، بلکه اجتهاد دیگرش را در جای دیگر ذکر می کند تا بیان کند که:

۱- اجماع اهل عصر اجتهاد اولش برخلاف آن منعقد نشده.

۲- اجماع اهل عصر اجتهاد دومش برخلاف اجتهاد اول و دومش منعقد نشده.

۳- اجماع دوم مبطل اجتهاد اول نبوده، بلکه مساوی آن است و لذا هر دو قابل ذکرند.

## شاهدی دیگر بر اعتقاد فخر به قاعده لطف

و در ایضاح بسیار از (عدم اعتبار مخالفت کسی که عصرش منقرض شده، در تحقق اجماع) سخن گفته است، و ظاهر این سخن، انطباق آن بر قاعده لطف است.

**\* مراد از عبارت (ثم ان الاستناد الی هذا الوجه ...) چیست؟**

این است که: طریقه لطف در انحصار شیخ نیست زیرا ظاهر کلام تمام کسانی که در تحقق اجماع اتفاق الکل و عدم مخالفت حتی یک نفر از علما را شرط می کنند بیانگر اعتقادشان به قاعده لطف است نه مبنای دیگر.

**\* وجه استظهار در این وجه چیست؟**

این است که: در دو وجه دیگر شرط مذکور (عدم وجود مخالف) قید نشده بود و لذا هر کس که در تحقق اجماع قید مذکور را معتبر بداند قائل به قاعده لطف است و آن را حجت می داند.

**\* به بیانی جامع تر بفرمائید چه معیاری برای شناخت قائلین به قاعده لطف وجود دارد؟**

یا از راه تصریح خود فقیه و اعترافش بر این امر، و یا از طریق ظواهر تعبیراتشان که بالمنطوق و یا بالمفهوم می رسانند که مخالفت یک نفر هم مضر به تحقق اجماع است.

**\* مراد فخر المحققین از عبارت (ان من عاده المجتهد ...) چیست؟**

این است که: اگر مجتهدی تا دیروز به وجوب جمعه فتوی می داد و امروز به حرمت آن و یا اینکه تردد در رأی برایش پیدا شده، فتوای اول را محو نمی کند بلکه هر یک از دو فتوای قدیم و جدید را در ظرف زمانی مربوط به خودش ثبت و ضبط می کند.

**\* به نظر جناب فخر چه فوایدی بر امر مذکور مترتب است؟**

۱- از ذکر دو فتوا متوجه می شویم که نه در عصر سابق و نه در عصر حاضر اجماعی در کار نبوده است. یعنی: وقتی فتوای مجتهدی در یک عصر و زمان مخالف فتوای فقهای همان عصر و زمان باشد، این مخالفت جلوی انعقاد اجماع را در آن عصر و زمان می گیرد. حال اگر در عصر بعد از عصر قبلی (یعنی: حالا) نیز فتوایش تغییر کرده و فتوای جدیدی دارد که با فتوای فقهای این عصر و زمان مخالف است، باز هم جلوی انعقاد اجماع را می گیرد، و لذا در هر دو عصر، اجماعی منعقد نشده است.

۲- و آنجا که در رأی میان دو نظر مردّد شود، هر دو نظر را ذکر می کند تا بیان کند که از نظر من هیچ یک از دو نظر



رجحانی بر دیگری ندارد و بلکه متعارضان، متساویان هستند.

**\* مفهوم عبارت (من عدم الاعتبار بالخلاف لانقراض عصر المخالف) چیست؟**

این است که: اگر عصر او (مخالف) منقرض نشده بود مخالفتش مضر به اجماع می بود، لکن چون عصر مخالف سپری شده، مخالفتش فاقد اعتبار است.

نکته: کلام فخر الدین اعتقاد و مشی ایشان را به قاعده لطف روشن می سازد.

ص: ۷۲

متن: و قال في الذكرى: ظاهر العلماء المنع عن العمل بقول الميِّت محتجِّين بأنَّه لا قول للميِّت، و لهذا ينعقد الإجماع على خلافه ميِّتا(١).

و استدَلَّ المحقِّق الثاني في «حاشيه الشرائع» على أنَّه لا قول للميِّت ب:

الإجماع على أنَّ خلاف الفقيه الواحد لسائر أهل عصره يمنع من انعقاد الإجماع، اعتدادا بقوله و اعتبارا بخلافه، فإذا مات و انحصر أهل العصر في المخالفين له انعقد و صار قوله غير منظور إليه و لا يعتدُّ به.(٢) انتهى.

و حكى عن بعض(٣) أنَّه حكى عن المحقِّق الداماد أنَّه قال في بعض كلام له في تفسير النعمه الباطنه، إنَّ من فوائد الإمام- عجل الله فرجه- أن يكون مستندا لحجِّيه إجماع أهل الحلِّ و العقد من العلماء على حكم من الأحكام إجماعا بسيطا في أحكامهم الإجماعية و حجِّيه إجماعهم المركَّب في أحكامهم الخلافية؛ فإنَّه- عجل الله فرجه- لا ينفرد بقول، بل من الرِّحمه الواجبه في الحكمه الإلهية أن يكون في المجتهدين المختلفين في المسأله المختلف فيها من علماء العصر من يوافق رأيه رأى إمام عصره و صاحب أمره و يطابق قوله قوله و إن لم يكن ممَّن نعلمه بعينه و نعرفه بشخصه. انتهى.

و كأنَّه لأجل مراعاة هذه الطريقه التجأ الشهيد في الذكرى(٤) إلى توجيه الإجماعات التي ادَّعاهها جماعه في المسائل الخلافية مع وجود المخالف فيها ب: إرادته غير المعنى الاصطلاحي من الوجوه التي حكاهها عنه في المعالم(٥)؛ و لو جامع الاجماع وجود الخلاف و لو من المعلوم النسب لم يكن داع الى التوجيهات المذكوره مع بعدها او اكثرها.

ص: ٧٣

١- ذكرى الشيعة: ص ٣ س ٢٢

٢- حاشيه الشرائع: الصفحه الثانيه من الورقه ١٦٢ س ٧ كتاب الأمر بالمعروف.

٣- حكاه المحقِّق الكاظمي في كشف القناع: ص ١٤٥.

٤- الذكرى: ص ٦.

٥- معالم الدين ص ١٧٤

## گفتار شهید اول در ذکری

شهید اول در کتاب «ذکری» می فرماید:

ظاهر کلام علما ممنوعیت از عمل به قول میت است، درحالی که استدلال کرده اند به اینکه قولی برای میت وجود ندارد، و لذا ممکن است که اجماع برخلاف شخص میت منعقد شود.

## استدلال محقق ثانی بر عدم قول برای میت

محقق ثانی در حاشیه شرایع، در اثبات عدم قول برای میت استدلال نموده بر اینکه: اجماع داریم بر اینکه مخالفت یک فقیه با بقیه علمای معاصرش از انعقاد اجماع ممانعت می کند درحالی که روی قولش حساب می کنند و مخالفتش را مورد توجه قرار می دهند.

پس: اگر وی از دنیا برود و فتوای معاصرینش تنها در مخالفت با رأی او منعقد شود، اجماع منعقد می گردد و قول وی (فقیه میت) بی ارزش شده و به آن توجه نمی شود، تمام شد کلام محقق ثانی.

## نقل کلام از محقق داماد در این مقام

از برخی حکایت شده، که این بعض از محقق داماد حکایت کرده که ایشان در تفسیر نعمت باطنی فرموده: یکی از فوائد امام (عج) این است که: ایشان مدرک برای حجیت اجماع اهل حل و عقد می باشد بر حکمی از احکام، اجماعی بسیط در احکام اجماعی و اتفایشان، و اجماعی مرکب در احکام اختلافی شان، چرا که امام (علیه السلام) خود منفرد بقولی نمی باشد، بلکه یکی از رحمت های واجبه الهی که حکمتش اقتضای آن را دارد این است که: در میان مجتهدینی که در یک مسأله اختلافی، اختلاف نظر دارند کسی باشد که رأیش با رأی امام عصر و صاحب الامر خودش موافق بوده و قولش با قول حضرتش مطابق باشد، اگرچه ما بعینه ایشان را نشناخته و بخصوصه به او معرفت پیدا نکنیم. تمام شد کلام محقق داماد.

## استشهاد شهید اول به توجیحات بعیده در اثبات قاعده لطف

گویا شهید اول به خاطر رعایت قاعده لطف، در کتاب «ذکری» پیرامون اجماعاتی که جمعی در مسائل اختلافی با وجود رأی مخالف ادعای آن اجماعات را نموده اند، توجیه نموده است به اینکه، مراد این مدعیان معنا غیر اصطلاحی اجماع است، از جوهری که صاحب «معالم» در کتاب «معالم» آورده است. و اگر اجماع با وجود مخالف جمع می شد، خصوصا در صورتی که مخالف معلوم النسب باشد، دیگر وجهی برای توجیه کردن اجماعات مذکوره در معالم وجود ندارد، که بیشتر آنها توجیحات بعیده ای هستند.



**\* حاصل بیان شهید اول در ذکری چیست؟**

این است که: فقها از عمل به قول میت منع می کنند، چرا که می گویند: لا قول للمیت.

و لذا: از نظر مشهور، اجماع، برخلاف قول میت نیز قابل انعقاد است چرا که قول میت حجت نیست تا مانع از اجماع شود.

**\* وجه انطباق در عبارت (ظاهر العلماء المنع عن العمل...) بر قاعده لطف چیست؟**

همان طور که قائلین به قاعده لطف در تحقق اجماع شرط نمودند که مجمعی تمامشان زنده باشند، مفهوم کلام شهید نیز این است که:

اگر این مجتهد میت نیز زنده می بود، مخالفتش مضر به انعقاد اجماع می شد و لذا:

از این اعتبار و اشتراط (زنده بودن) استفاده می شود که این مبنا با مبنای لطف می سازد و اینان نیز قائل به قاعده لطف هستند.

**\* لبّ الباب بیان محقق داماد در این مقام چیست؟**

در ذیل آیه شریفه **أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً** (۱) فرموده است:

یکی از برکات وجودی امام عصر (عج) هر چند در زمان غیبت، این است که حضرت مستند و مدرک حجیت اجماع علما است (چه در اجماعات بسیطه که همه در یک مسئله متفق القول هستند و فی المثل می گویند: فلان عمل واجب است و چه در اجماعات مرکبه که برخی از علما می گویند: فلان عمل واجب است و برخی می گویند: حرام است لکن هر دو گروه بر عدم اباحه متفق اند).

**\* استدلال جناب محقق به این مستند بودن چگونه است؟**

بدین گونه است که: اگر همه علما متفق شدند ولی نظر امام غیر از نظر آنان بود، به مقتضای لطف و رحمتی که در حکمت الهی فرض و واجب شده، امام نیز باید اظهار خلاف نماید و یا اینکه در میان مخالفین کسی باشد که قولش موافق قول امام باشد تا اینکه اجماع درست نشود.

نکته: جناب محقق نیز تصریح نموده به قاعده لطف.

**\* حاصل گفتار جناب شهید اول پیرامون قاعده لطف در ذکر چیست؟**

این است که: وقتی در مسائل اختلافی با اجماعات ادعاشده روبرو می شود، دست به توجیه زده

ص: ۷۵

---

۱- لقمان / ۲۰.

می فرماید: مراد این ها از اجماع، اجماع اصطلاحی نیست، بلکه یا شهرت مرادشان است و یا امر دیگری، و در این راستا چهار توجیه آورده که در کتاب «معالم» ذکر و ضبط گردیده است، و لذا شیخ در مطالب بعد می آورد که:

اگر اجماع با وجود مخالف سازگاری داشت، چنانچه در اجماع دخولی و یا حدسی چنین است و مخالفت حتی یک نفر و لو معلوم النسب ضربه ای به اجماع وارد نمی ساخت دیگر وجهی برای توجیه کردن این اجماعات در مسائل اختلافی وجود نداشت، آن هم توجیهاتی که بیشتر و یا همه آنها دور از ذهن و قابل خدشه هستند.

پس: معلوم می شود که تحقق اجماع با وجود مخالف قابل جمع نیست و مخالفت یک نفر هم آن را از ارزش می اندازد و چنین معیاری تنها با طریقه لطف سازگار است و نه طریق دیگری.

در نتیجه:

غیر از شیخ طوسی کسان دیگری نیز هستند که صریحا و یا از ظاهر کلامشان استفاده می شود که مشی آنها بر قاعده لطف بوده است.

ص: ۷۶

متن: الثالث من طرق انكشاف قول الإمام (عليه السلام) لمَدَّعى الإجماع الحدس و هذا على وجهين:

أحدهما: أن يحصل له ذلك من طريق لو علمنا به ما خطأناه في استكشافه؛ و هذا على وجهين:

أحدهما: أن يحصل له الحدس الضرورى من مبادئ محسوسه بحيث يكون الخطأ فيه من قبيل الخطأ فى الحس، فيكون بحيث لو حصل لنا تلك الأخبار لحصل لنا العلم كما حصل له.

ثانيهما: أن يحصل الحدس له من إخبار جماعه أئفق له العلم بعدم اجتماعهم على الخطأ، لكن ليس إخبارهم ملزوما عادة للمطابقه لقول الإمام (عليه السلام) بحيث لو حصل لنا علمنا بالمطابقه أيضا.

الثانى: أن يحصل ذلك من مقدمات نظريه و اجتهادات كثيره الخطأ، بل علمنا بخطأ بعضها فى موارد كثيره من نقله الإجماع، علمنا ذلك منهم بتصريحاتهم فى موارد و استظهرنا ذلك منهم فى موارد اخر، و سيجى ء جمله منها.

ترجمه:

### راه سوّم در كشف رأى امام برأى مدّعى اجماع

ديگر از راههاى انكشاف قول امام (عليه السلام) برأى مدّعى اجماع، راه حدس است و اين راه بر دو گونه است:

۱- يکى از آن دو عبارت است از اينکه:

آن حدس از راهى برأى مدّعى اجماع حاصل شود، که اگر ما نيز به آن راه آگاه مى شدیم وى را در استكشاف رأى امام (عليه السلام) تخطئه نمى کردیم و اين راه نيز خود بر دو گونه است:

الف: اينکه حدس ضرورى از مبادى محسوسه برأى وى (مدّعى اجماع) حاصل شود به طورى که خطاء در آن از قبيل خطاء در حس باشد. بنابراین: موقعيت اين حدس به گونه اى است که اگر اين اخبار برأى ما نيز حاصل مى شد برأى ما هم به رأى امام علم حاصل مى شد همان طور که برأى او حاصل شده است.

ب: اينکه حدس برأى وى (مدّعى اجماع) از اخبار جماعتى حاصل شود، که علم و قطع به عدم اجتماعشان در اشتباه برأى وى حاصل شود ولى مع ذلك اخبار ايشان عاده ملزوم مطابقت با رأى امام نيست، به طورى که برأى ما هم علم به موافقت رأى امام با ايشان حاصل شود.

۲- و يکى از آن دو وجه عبارت است از اينکه: آن حدس (به رأى امام) از مقدمات و مبادى نظرى و اجتهاداتى که اشتباه در آنها بسيار است حاصل مى شود بلکه به اشتباه بعضى از اين اجتهادات که ناشى از ناقلين اجماع است آگاه مى شويم، درحالى که مى دانيم اين آگاهى و علم، به سبب تصريحات خودشان در موارد مشخص مى باشد و استظهار کرده ايم اين اشتباهات را از عبارات خودشان در موارد ديگر، که به زودى برخى از آنها خواهد آمد.





### \* مراد از طریقه حدس در متن مذکور چیست؟

این است که: شخص از راه امارات به امری از امور حدس می زند. فی المثل: از راه اماراتی عدالت شما یا کرامت دوستش را حدس می زند.

در ما نحن فیه نیز: ناقل اجماع از طریق یک سری قرائن و امارات حدس می زند که رأی امام، همین رأی مجمعین است.

### \* چه اموری ممکن است منشأ حصول حدس باشند؟

۱- آنجا که حدس، بدیهی است متکی بر مبادی حسیه ضروریه می باشد.

یعنی: ناقل اجماع از راه یک سری مبادی حسیه، رأی امام را حدس می زند، که اگر این مبادی برای هرکسی حاصل شود، حدس قطعی به رأی امام (علیه السلام) حاصل می کند.

فی المثل: فقیهی در مسأله ای، آراء و فتاوی تمام فقهاء مسلمان را در تمام عصرها و بلاد به دست آورده و نتیجه می گیرد که فتوای جمیع آنها در آن مسئله وجوب است. این یک مبدأ حسیه ضروری است که از این راه حدس قطعی به رأی امام می زند.

به عبارت دیگر: یقین می کند که لا بد، رأی امام نیز همین است، کأنّ حکم را از زبان امام (علیه السلام) شنیده است.

نکته: متأسفانه راه مذکور صرف فرض است و واقعیت خارجی ندارد و لذا ارزشی ندارد.

۲- و آنجا که حدس، اتفاقی است متکی بر مبادی حسیه غیر ضروریه است.

فی المثل: آراء چند فقیه متبحر و مشهور مثل: صاحب جواهر، شیخ انصاری، مقدس اردبیلی و ... را مورد تتبع قرار می دهد و چون به آنها اعتماد کامل داشته و آنان را تالی معصوم می دانسته، یقین پیدا کرده که رأی امام (علیه السلام) نیز همین است.

لکن مبدأ حسیه این حدس یک امر بدیهی (ضروری) نیست، یعنی: این گونه نیست که اگر به طور عادی برای هرکسی پیدا شود بتواند رأی امام را حدس بزند، بلکه امری اتفاقی است.

یعنی: هر فقیهی چنین اعتقاد و حسن ظنی داشته باشد این حدس را می زند و گرنه، نه.

۳- و گاهی حدس متکی بر یک سلسله مبادی حدسیه و اجتهادیه است، یعنی: حدس در حدس است. فی المثل: پس از رؤیت آیه و یا حدیثی:

۱- با اجتهاد و دقت نظر در آن حکمی را استنباط می کند و این حدس اوّل است.

۲- بر مبنای محاسباتی که در خبرهای حسی داشتند با چنین خبر حدسی برخورد می کنند.

ص: ۷۸

فی المثل: در خبرهای حسّی می گویند: الاصل عدم الخطاء و یا الاصل عدم الغفله.

در خبرهای حدسی نیز می گویند: الاصل عدم الخطاء و یا الاصل عدم الغفله.

حاصل مطلب اینکه: همان گونه که احتمال تعدّد کذب را در مخبر عادل برمی داشتیم، در اینجا نیز احتمال تعدّد کذب را از مخبر اجماع برداشته و سایر احتمالات را با اصول عقلانیه رفع می کنیم.

یعنی: همان طور که این اصل در اخبار حسّیه جاری است در اخبار حدسیه ای که به منزله الحس اند جاری است، نتیجه اینکه: چنین خبر حدسی:

۱- از ناحیه نقل سبب دارای ارزش است چون که مشمول آیه نبأ و ادله حجّیت خبر می باشد.

۲- از ناحیه کاشف نیز قابل پذیرش است، چرا که مخبر در نقل سبب متکی به حسّ است، یعنی:

نظر فقهاء را دیده و برای ما نقل نموده و ما خبرهای او را که از این ناحیه یک خبر حسّی است و مشمول ادله حجّیت است قبول می کنیم.

**\* اگر در اینجا سؤال شود خبر عادل باید دارای اثر شرعی باشد حال اثر شرعی قبول این خبر کدام است؟ پاسخ چیست؟**

می گویند اثرش آن است که: وقتی در اثر اتفاق همه علمای اعصار و امصار بر امری برای ناقل اجماع حدس به رأی امام حاصل شده، برای ما نیز حاصل می شود. چرا که به حسب فرض مبادی حسّیه، ضروریه است.

یعنی: مبادی مزبور چنان قوی هستند که در اختیار هر کس که باشد، او را به رأی امام منتقل می کند.

حال: ما که خبر عادل را می پذیریم و صدق او را به منزله علم می دانیم، خود را جای او می گذاریم.

لذا: همان حدسی که برای او حاصل شده برای ما نیز حاصل می شود. پس، باز هم اجماع منقول دارای ارزش است.

متن: (وجوب التوقف في العمل بالاجماع المنقول) إذا عرفت أنّ مستند خبر المخبر بالاجماع المتضمن للإخبار من الإمام لا يخلو من الامور الثلاثة المتقدمه- و هي السماع عن الإمام مع عدم معرفته بعينه، و استكشاف قوله من قاعده اللطف، و حصول العلم من الحدس- و ظهر لك أنّ الأول منها غير متحقق عادة لأحد من علمائنا المدّعين للإجماع، و أنّ الثاني ليس طريقا للعلم فلا يسمع دعوى من استند إليه، فلم يبق ممّا يصلح أن يكون هو المستند في الاجماع المتداوله على ألسنه ناقلها إلّا الحدس؛ و عرفت أنّ الحدس قد يستند إلى مبادئ محسوسه ملزومه عادة لمطابقه قول الإمام (عليه السلام)- نظير العلم الحاصل من الحواسّ الظاهره، و نظير الحدس الحاصل لمن أخبر بالعداله و الشجاعه لمشاهدته آثارهما المحسوسه الموجهه للانتقال اليهما بحكم العاده- أو إلى مبادئ محسوسه موجهه لعلم المدّعي بمطابقه قول الامام (عليه السلام) من دون ملازمه عاديه و قد يستند الى اجتهادات و أنظار؛ و حيث لا دليل على قبول خبر العادل المستند إلى القسم الأخير من الحدس بل و لا المستند إلى الوجه الثاني، و لم يكن هناك ما يعلم به كون الإخبار مستندا إلى القسم الأول من الحدس، و جب التوقف في العمل بنقل الاجماع، كسائر الأخبار المعلوم استنادها إلى الحدس المرّد بين الوجوه المذكوره.

## وجوب التوقف در عمل به اجماع منقول

۱- وقتی فهمیدی که مدرک خبر دادن مخبر به اجماعی که مشتمل بر اخبار از رأی امام (علیه السلام) است، خالی از امور سه گانه ای که گذشت نیست و آن امور سه گانه عبارتند از:

الف: شنیدن از امام (علیه السلام) با عدم شناخت ایشان بعینه.

ب: کشف رأی امام (علیه السلام) از راه قاعده لطف.

ج: حصول علم به رأی امام (علیه السلام) از راه حدس.

۲- و برای تو روشن شد که: طریق شنیدن به حسب عادت برای احدی از علمای مدعی اجماع حاصل نگردیده است.

۳- طریق قاعده لطف، راه برای حصول علم نیست، پس به ادعای اجماع کسی که مدرکش این قاعده است، گوش داده نمی شود.

نتیجه اینکه: از راههایی که صلاحیت دارند در اجماعات متداوله بر السنه ناقلین مورد استناد باشند باقی نمی ماند مگر راه حدس.

۴- و دانستی که حدس نیز: گاهی مستند به مبادی محسوسه ای است که عادات ملازم با مطابقت قول امام است نظیر علمی که از راه حواس ظاهر حاصل می شود و مانند حدس حاصله برای کسی که از عدالت و شجاعت خبر می دهد و به خاطر مشاهده آثار محسوسه این دو صفت و به حکم عادت به اصل وجود آنها منتقل می شود.

و گاهی مستند به مبادی محسوسه ای است که سبب علم (مدعی اجماع) به مطابقت آنها با رأی امام است، بدون اینکه میان این مبادی و موافقت رأی امام ملازمه عادی باشد. و گاهی مستند به اجتهادات و انظار دیگر است.

۵- و از آنجا که:

الف- دلیلی بر لزوم قبول خبر عادل که مستند به قسم اخیر از حدس بوده، بلکه خبر مستند به وجه دوم نیز، در دست نیست.

ب- قرینه ای هم بر اینکه دلالت کند اخبار از اجماعات مستند به قسم اول از حدس است وجود ندارد.

نتیجه اینکه: توقف در عمل به نقل اجماع واجب است، همان طور که در سایر اخباری که مردد بودنشان میان یکی از وجوه مذکور معلوم است، واجب است.



**\* حاصل مطلب در عبارت (اذا عرف ان مستند...) چیست؟**

این است که: در بحث های قبلی با راههای انکشاف رأی امام (علیه السلام) از طریق اجماع آشنا شدیم و دانستیم که مستند و مدرک علم ناقل اجماع نسبت به قول امام یکی از طرق ذیل است:

۱- طریق حس ۲- طریق لطف ۳- طریق حدس.

**\* حاصل مطلب در عبارت (و ظهر لك ان الاول...) چیست؟**

تبیین دوباره هریک از راه های سه گانه مذکور است.

۱- طریقه حس: دارای ارزش است، ولی مخصوص به زمان حضور امام است و در زمان غیبت، احدی از مدعیان اجماع چنین ادعایی نکرده اند.

۲- طریقه لطف: فاقد ارزش است، چون اصل مبنا در اینجا باطل است و اظهار حق از باب لطف بر امام واجب نیست.

به خاطر اینکه از راه های متعارف و وظیفه اش را انجام داده است.

۳- طریقه حدس نیز دارای شعبات ذیل و فاقد ارزش است.

الف: حدس قطعی عادی که متکی بر مبادی حسیه ضروریه است.

ب: حدس قطعی اتفاقی که متکی بر مبادی حسیه غیر ضروریه است.

ج: حدس قطعی اتفاقی که متکی بر مبادی حدسیه است.

**\* چرا به نظر شیخ حدس قطعی عادی دارای ارزش است؟**

زیرا چنین مبنا و مبدئی برای هر کس حاصل شود، قطع به قول معصوم پیدا می کند.

لکن؛ راه مذکور:

اولا: صرف فرض است و واقعیت خارجی ندارد.



ثانیا: به فرض امکان در عالم خارج، از کجا که مدعی اجماع براساس طریقه حدس، به اتفاق الكل و شعبه اول متکی باشد تا گفته شود حجت است بلکه محتمل است ادعایش مبتنی بر هریک از شعبات مذکور باشد. فاذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال.

### **\* چرا حدس قطعی اتفاقی مبتنی بر مبادی حسیه غیر ضروریه ارزش ندارد؟**

چون مبتنی بر علل و عوامل خارجی است و کلیت ندارد یعنی: برای همه حجیت نیست.

به عبارت دیگر: ممکن است این علل و عوامل برای فرد و یا افرادی فراهم شود مثل: اعتماد و اعتقاد به فتوای علمای فلان طائفه و از این اعتقاد و اتفاق قطع به رأی امام (علیه السلام) پیدا نمایند، لکن چه بسا

ص: ۸۲

این زمینه برای بسیاری از افراد مهیا نباشد و از این راه حدس ظنی هم به رأی معصوم پیدا نکنند.

**\* چرا حدس قطعی اتفاقی مبتنی بر مبادی حدسیه ارزش ندارد؟**

زیرا اخبار مربوطه مشمول ادله حجیت خبر واحد نیستند و دلیل دیگری هم بر حجیت آنها نداریم.

**\* جناب شیخ از تنظیم مطالب در متن مذکور چه نتیجه ای می گیرد؟**

اجماع منقول حجت نبوده و در آن باید توقف نمود.

**\* مراد از عبارت (مستند خبر المخبر بالاجماع المتضمن...) چیست؟**

اشاره دارد به اینکه ملاک حجیت اجماع از نظر شیعه، کاشفیت از رأی از معصوم است به نحوی که اخبار از اجماع، اخبار از معصوم است.

**\* آیا اجماع منقول در حکم خبر واحد نیست؟**

چرا در واقع همان است.

**\* پس چرا اجماع منقول را در عداد ادله و به طور جداگانه آورده اند؟**

به حسب ظاهر، متابعت از اهل سنت شده است.

**\* مراد از عبارت (الی القسم الاخیر من الحدس) چیست؟**

حدسی است که مستند به انظار و اجتهادات است.

**\* مراد از عبارت (و لا المستند الی الوجه الثانی...) چیست؟**

حدسی است که مبتنی بر مبادی محسوسه ای است که عادتاً ملازم با رأی معصوم است.

**\* مراد از عبارت (الی القسم الاول من الحدس) چیست؟**

حدسی است که مبتنی بر مبادی محسوسه ای باشد که عاداتاً ملازم با رأی معصوم نمی باشد.

ص: ۸۳

متن: فإن قلت: ظاهر لفظ الإجماع اتّفاق الكلّ، فإذا أخبر الشخص بالإجماع فقد أخبر باتّفاق الكلّ و من المعلوم أنّ حصول العلم بالحكم من اتّفاق الكلّ كالضروريّ، فحدس المخبر مستند إلى مبادئ محسوسه ملزومه لمطابقه قول الامام عادتا.

فأما ان يجعل الحجّه نفس ما استفاده من الاتّفاق، نظير الاخبار بالعداله و اما ان يجعل الحجّه اخباره بنفس الاتّفاق المستلزم عاده لقول الامام و يكون نفس المخبر به حينئذ محسوسا نظير اخبار الشخص بامور تستلزم العداله او الشجاعه عاده.

ترجمه:

### اشكال بر جناب شيخ انصاری

ظاهر لفظ اجماع (از نظر مدعی آن) اتفاق کل است، پس وقتی مدعی خبر از (تحقق) اجماع می دهد، خبر از اتفاق الكل (تمام اصحاب) داده است، و روشن است که حصول علم و آگاهی به حکم (ناشی از) اتفاق همه اصحاب، مثل امر ضروری و بدیهی است.

در نتیجه: حدس مخبر مستند به مبادی محسوسه ای است که عادتا ملازم با قول امام است.

حال: یا حجت و دلیل، نفس آن چیزی قرار داده شده که مخبر از اتفاق کل استفاده نموده است، یعنی: رأی امام نظیر خبر دادن مخبر (پس از دیدن آثار عدالت از کسی) از نفس عدالت.

و یا حجت و دلیل، اخبار او به نفس آن اتفاق کل قرار داده شده که عادتا با رأی امام ملازم است و در این صورت مخبر به امر محسوسی است.

نظیر آنکه شخص پس از مشاهده آثار و اموری که مستلزم عدالت و شجاعت هستند از نفس آن امور خبر می دهد.

ص: ۸۴

**\* حاصل بیان شیخ در متن قبلی چه شد؟**

این شد که تمام راه های استکشاف قول امام را از راه اجماع منقول مسدود نمود و نتیجه حکم فرمود به عدم حجیت و لزوم توقف در آن.

به عبارت دیگر فرمود: شعبه اول طریقه حدس نیز به دلیل وجود احتمال فاقد ارزش است.

**\* حاصل سؤال و تقریر اشکال مستشکل به مطلب فوق چیست؟**

**اشاره**

این است که: اطلاق لفظ اجماع به لحاظ وضع اصلی و حقیقی ظهور در اتفاق کل دارد.

بنابراین: وقتی ناقل و یا مخبر می گوید: فقهاء در فلان مسئله اجماع دارند، ظاهر آن این است که همه علما رأیشان یکی است.

به عبارت دیگر می گوید: ظاهر کلمه اجماع عبارت است از اتفاق الكل، کسی که اخبار به اجماع می کند در حقیقت خبر از اتفاق الكل داده است.

پس: چنین اجماعی حجیت دارد، هم از ناحیه نقل سبب و کاشف و هم از ناحیه نقل مسبب و منکشف.

**\* تقریر حجیت اجماع از ناحیه منکشف به نظر مستشکل چگونه است؟**

می گوید: درست است که ناقل اجماع قول امام را عن حسّ به دست نیاورده ولی حدس او یک حدسی است که مبتنی بر مبادی حسیه ضروریه است، و این در حالی است که در شعبات حدس گفته شد: هر خبر حدسی که مستند به مبادی حسیه ضروریّه باشد به منزله خبر حسّی است، یعنی:

عقلای عالم هر برخورداری با خبرهای حسّی دارند با چنین خبر حدسی هم دارند.

در خبرهای حسّی می گویند: الاصل عدم الخطاء در اینجا نیز می گویند: الاصل عدم الخطاء.

خلاصه مطلب اینکه:

احتمال تعمد کذب مخبر به اجماع را با آیه نبأ برمی داریم و می گوئیم: چون مخبر عادل است تو مطمئن باش و سایر احتمالات را با اصول عقلانیه رفع می کنیم.

در نتیجه: چنین خبر حدسی مضمول آیه نبأ و ادله حجیت خبر بوده و از ناحیه منکشف یا نقل مسبب ارزش دارد.

**\* تقریر حجیت اجماع از ناحیه کاشف و نقل سبب به نظر مستشکل چگونه است؟**

می گوید: کسی که خبر از اجماع می دهد خود به دلیل رؤیت فتاوی علمای در اعصار مختلف دارای قوه حدس گردیده و رأی معصوم را حدس می زند لکن ما با حدس او کاری نداریم.

ص: ۸۵

بلکه ما می‌گوییم: او در نقل سبب متکی به حس است، بدین معنا که رأی فقها را دیده و برای ما نقل می‌کند و لذا از آن جهت که یک خبر حسی بوده و مشمول ادله حجیت است قابل پذیرش است.

**\* اگر به مستشکل گفته شود که خبر عادل باید دارای اثر شرعی باشد، قبول این خبر اثر شرعی اش کدام است، چه می‌گوید؟**

می‌گوید: اثرش آن است که وقتی همه فقها اعصار و امصار بر امری از امور متفق شدند همان طور که برای ناقل اجماع حدس به رأی امام حاصل شده برای ما هم حاصل می‌شود، چرا که فرض این است که مبادی حسیه، ضروریه است. یعنی: این مبادی در اختیار هرکسی که باشد او را به رأی امام منتقل می‌کند بنابراین: ما خبر عادل را می‌پذیریم. و از آنجا که صدق العادل نزله منزله العلم، خود را جای عادل می‌گذاریم. در نتیجه: حدسی که برای عادل حاصل شده برای ما نیز حاصل می‌شود پس باز هم اجماع منقول ارزشمند است.

**\* حاصل مطلب مستشکل چیست؟**

این است که: هرکدام از دو وجه را قبول کنیم موجب آن است که اجماع حجت بوده می‌توان به آن اعتماد نمود.

در نتیجه: می‌توان اجماع منقول را از جمله ظنون خاصه قرار داد.

متن: و قد اشار الى الوجهين بعض الساده الاجله في شرحه على الوافيه فانه لما اعترض على نفسه:

ب «انّ المعبر من الاخبار ما استند الى احدى الحواس و المخبر بالاجماع انما رجع الى بذل الجهد و مجرد الشك في دخول مثل ذلك في الخبر يقتضى منه».

اجاب عن ذلك: بانّ المخبر هنا ايضا يرجع الى السمع فيما يخبر عن العلماء و ان جاء العلم بمقاله المعصوم من مراعاة امر آخر كوجوب اللطف و غيره.

ترجمه:

### کلام و اشکال محقق کاظمی در شرح وافیه

و برخی از سادات اجله (یعنی مرحوم سید محسن کاظمی) در شرح وافیه به این دو وجه (که در تقریر حجیت اجماع منقول ذکر نمودیم) اشاره کرده است.

پس هنگامی که به (ان قلت) خودش اعتراض نمود به اینکه:

اخباری معتبر است که مستند به یکی از حواس است و حال آنکه مخبر از اجماع و اتفاق علماء، خبرش بر رجوعش به بذل سعی و اجتهاد و اعمال حدس است و نه بر پایه حس و صرف شک در این که مثل چنین خبری در خبر معتبر داخل باشد، مقتضی ممنوع بودن و حجت نبودنش است، پاسخ می دهد که:

مخبر به اجماع نیز در آنچه از علماء نقل می کند به حس رجوع نموده و از امری محسوس خبر می دهد، اگرچه در رسیدن به نظر معصوم و علم پیدا کردن به مقاله ایشان از مراعات امر دیگری مثل قاعده وجوب لطف و یا غیر آن استفاده کرده باشد.

ص: ۸۷



**\* مراد سائل و یا مستشکل از نقل عبارات مرحوم کاظمی چیست؟**

تأیید برای مقاله خودش و اثبات حجیت اجماع منقول است.

**\* نظر مرحوم کاظمی پیرامون حجیت اجماع منقول چیست؟**

اجماع منقول را از باب ظن خاص حجت می داند، منتهی پس از اثبات این امر در مقام اعتراض و انتقاد به مقاله خود پیرامون اجماع منقول اشکالی را مطرح نموده است.

**\* حاصل اشکال مرحوم کاظمی به مقاله خود چیست؟**

این است که:

اخبار معتبر به آن دسته از اخبار گفته می شود که بر پایه حس و مخبر به در آن امر محسوس باشد، و لذا اخباری که بر پایه اجتهاد، حدسیات و اعمال افکار است فاقد ارزش است و حجیت ندارند.

حال ناقل اجماع که در اخبارش از رأی معصوم از اجتهاد و حدس استفاده نموده است. خبرش قابل اعتماد و استناد نمی باشد و ادله حجیت شامل این گونه خبرها نمی شود.

**\* جناب کاظمی چه پاسخی از اعتراض فوق به خودش می دهد؟**

می گوید: اجماع منقول دارای دو جنبه است:

الف: جنبه سبب و کاشف که اتفاق فقها می باشد.

ب: جنبه مسبب و منکشف که قول امام (علیه السلام) است.

حال: اگرچه اجماع منقول (به خاطر اینکه مخبر نه قول امام را دیده و نه آن را حس کرده بلکه تنها حدس می زند) از ناحیه مسبب، خبر حدسی است، لکن از ناحیه سبب یک خبر حسی است و از این جهت مشمول ادله حجیت خبر واحد می باشد و ارزشمند است.

متن: ثم أورد: بأنّ المدار في حجّيه الاجماع على مقاله المعصوم عليه السّلام فالأخبار إنّما هو بها ولا يرجع إلى سماع.

فأجاب عن ذلك:

أولاً: بأنّ مدار الحجّيه وإن كان ذلك، لكن استلزام اتفاق كلمه العلماء لمقاله المعصوم معلوم لكلّ أحد لا يحتاج فيه إلى النقل. وإنّما الغرض من النقل ثبوت الاتفاق فبعد اعتبار خبر الناقل لوثاقته ورجوعه في حكايه الاتفاق إلى الحسّ و السّماع كان الاتفاق معلوماً، و متى ثبت ذلك كشف عن مقاله المعصوم للملازمه المعلومه لكلّ أحد.

و ثانياً أنّ الرجوع في حكايه الاجماع إلى نقل مقاله المعصوم لرجوع الناقل في ذلك إلى الحسّ، باعتبار أنّ الاتفاق من آثارها. ولا كلام في اعتبار مثل ذلك، كما في الأخبار بالايمان و الفسق و الشجاعه و الكرم و غيرها من الملكات و إنّما لا يرجع الى الأخبار في العقليّات المحضه فأنّه لا يعوّل عليها و إن جاء بها ألف من الثّقات حتّى يدرك مثل ما أدركوا.

ص: ٨٩

## دومین اشکال محقق کاظمی به خودش

پس ایراد گرفت، به اینکه مدار در حجیت اجماع بر فرموده معصوم (علیه السلام) است، پس ملاک و اعتبار اخبار بر فرموده معصوم است (و نه بر اتفاق علما) و مخبر (در اخبار خودش از آن) به حس رجوع نمی کند.

پس پاسخ داده است از آن (ایراد) به اینکه:

اولاً: اگرچه مدار حجیت فرموده معصوم (علیه السلام) است لکن بر هر کسی معلوم است که این اتفاق علما مستلزم مقاله معصوم (علیه السلام) است، به نحوی که نفس اخبار از اتفاق الكل کافی بوده و نیازی به نقل و اخبار مقاله معصوم نمی باشد و غرض از نقل اجماع اخبار از ثبوت اتفاق علما است که امر محسوس می باشد.

بنابراین:

به خاطر اعتبار خیر ناقل به دلیل وثاقت و عدالت او و رجوعش در اخبار از ثبوت اتفاق به امر محسوس، اتفاق مزبور معلوم (و به مرحله ثبوت می رسد).

و وقتی این امر ثابت شد، این ثبوت کاشف از مقاله معصوم است چرا که تلازم میان ثبوت اتفاق و مقاله امام برای هر کسی روشن و معلوم است.

ثانیاً: بازگشت ناقل در حکایتش از اجماع به نقل مقاله معصوم به دلیل بازگشت او در آن مورد به امر حسی است، به اعتبار اینکه اتفاق علما از آثار مقاله معصوم است. و در این اعتبار، اختلافی وجود ندارد، چنان که در اخبار به ایمان و فسق و شجاعت و کرم و غیر این صفات از ملکات دیگر، مخبر به امور حسی که از آثار این صفات است مراجعه نموده و پس از ادراک و مشاهده آنها چنین خبر می دهد و هرگز در مقام اخبار به عقلیات محض مراجعه نمی کنند؛ زیرا این قبیل امور مورد اعتماد واقع نمی شوند اگرچه هزار شخص موثق به آن خبر دهند، مگر آنکه همان درکی که عدول نسبت به آنها پیدا کرده اند دیگران نیز پیدا نمایند.

**\* حاصل اشکال دوم از جانب محقق کاظمی به خودش چیست؟**

این است که: مناط در حجیت اجماع از نظر علمای شیعه کاشفیت یا اشمال اجماع بر مقاله معصوم است، پس ملاک، مقاله و یا قول معصوم است و آنچه ارزش دارد همین قول است.

به عبارت دیگر:

۱- اگرچه ناقل اجماع به اعتبار اخبارش از اتفاق علما از امر محسوس و مسموع خبر می دهد لکن این مقدار کافی نمی باشد، و ما وقع لم يقصد.

پس: اجماع منقول اگرچه از ناحیه سبب (یعنی: اتفاق العلماء) خبری حسی است اما این فایده ای ندارد و باید از ناحیه مسبب (یعنی: قول معصوم) حسی می بود.

۲- روشن است که ناقل اجماع در اخبارش از آن بر حدس و اجتهاد تکیه می کند و لذا اخبار از مقاله معصوم اخبار از امر حدسی است و در زمره اخبار معتبره واقع نمی شود و ارزش ندارد، فما قصد لم يقع.

**\* اولین پاسخ مرحوم کاظمی از اشکال مذکور چیست؟**

بر پایه مقدمه ای به شرح ذیل است که می گوید:

اگرچه مناط در حجیت اجماع کاشفیت از قول معصوم است، لکن این مسئله غیر قابل انکار است که: اخبار از ملزوم در قوه اخبار از لازم و اخبار از لازم در قوه اخبار از ملزوم است.

یعنی: هر یک مورد اخبار و نقل واقع شوند، دیگری نیاز به نقل ندارد چرا که قابل انفکاک از آن نیست.

حال: بلا تردید اتفاق کل علما و گزاره آنها ملازم با مقاله معصوم است و لذا وقتی ناقل اجماع از اتفاق کل علما خبر داد مثل این است که: از مقاله معصوم خبر داده است و لذا نیازی به خبر مجدد و علی حده ندارد و لذا: چون اخبار از اتفاق علما اخبار از امر حسی است و ثبوت مقاله معصوم از آن غیر قابل انفکاک است و از طرفی ناقل اجماع، عادل و ثقه است.

و لذا وقتی اتفاق کل به واسطه خبر عادل ثابت شد لازمه آنکه مقاله معصوم است ثابت می شود.

در نتیجه: ثبوت مقاله معصوم به واسطه اخبار از اجماع، از مصادیق اخبار از امر محسوس به حساب می آید.

**\* عبارت اخراجی پاسخ اول چیست؟**

اثبات حجیت اجماع از ناحیه نقل سبب است:

بله: مدار حجیت اجماع، مقاله معصوم است لکن ما نه کاری به مقاله معصوم که لازم باشد داریم و

ص: ۹۱

نه با ملازمه میان اتفاق کل و قول معصوم.

بلکه ما سبب را که اتفاق علما است نقل می کنیم، و این خبر نسبت به اتفاق الكلّ یک خبر حسی است.

حال:

لازمه صدق العادل تصدیق خبر عادل است.

لازمه تصدیق عادل در اخبارش این است که خود را جای او بگذارد.

در نتیجه: همان طور که او قول معصوم را حدس می زند تو هم آن را حدس خواهی زد و این یقین برای تو حجت است.

### **\* دومین پاسخ محقق کاظمی به اشکال دوم چیست؟\***

این است که: حجیت اجماع باید از ناحیه نقل مسبب باشد.

یعنی: اگرچه مدعی اجماع، قول معصوم را عن حدس نقل می کند، لکن حدسی که مبتنی بر مبادی حسیه ضروریه باشد به منزله حس است.

بله، حسی که مبتنی بر مبادی حسیه نباشد ارزش ندارد مثل: اخبار به امور عقلیه محضه مثل:

حدوث و یا قدم عالم و ...، که اگر هزار نفر شخص موثق هم خبر دهند قابل قبول نیست، بلکه شخص باید خودش به تفحص پردازد و برهان بر اثبات چنین امور عقلی اقامه نماید.

ص: ۹۲

متن: ثمَّ أورد على ذلك: بأنه يلزم من ذلك الرجوع إلى المجتهد، لأنه و ان لم يرجع إلى الحسّ في نفس الأحكام إلّا أنّه رجوع في لوازمها و آثارها إليه و هي أدلتها السمعیه فيكون روايه فلم لا يقبل إذا جاء به الثقة.

و أجاب: بأنه إنّما يكفي الرجوع الى الحسّ في الآثار إذا كانت الآثار مستلزمه له عادة و بالجمله إذا أفادت اليقين، كما في آثار الملكات و آثار مقاله الرئيس، و هي مقاله رعيتته و هذا بخلاف ما يستنهضه المجتهد من الدليل على الحكم.

ثمّ قال: على أنّ التحقيق في الجواب عن السؤال الأوّل هو الوجه الأوّل و عليه فلا أثر لهذا السؤال(1)، انتهى.

ترجمه:

### ایرادی دیگر بر پاسخ دوم

سپس محقق کاظمی بر جواب دوم از اعتراض، اشکال وارد کرده است به اینکه:

از آن پاسخ دوم (یعنی: اگر آثار و لوازم امری صرفاً از محسوسات باشد در مقام اخبار از امر غیر محسوس کفایت می کند) رجوع مجتهد به مجتهد دیگر لازم می آید.

زیرا اگرچه مجتهد در بیان نفس حکم (فتوایی که می دهد) به حس رجوع نموده (و بنایش بر حدس است) و لکن در لوازم و آثار آن احکام که همان ادله سمعیه و اخبار و روایات و یا آیات قرآنی است به حس رجوع نموده به نحوی که عادتاً میان آنها تلازم برقرار است).

در نتیجه: فتوای مجتهد (با این تقریر) همان روایت است. پس چرا وقتی شخص ثقه آن فتوا را بدهد (از جانب مجتهد دیگر) مورد قبول واقع نشود.

### پاسخ کاظمی از ایراد فوق

و پاسخ داده است به اینکه: رجوع به حس در آثار در صورتی کافی است که آثار به حکم عرف مستلزم امر غیر محسوس باشد. و بالجمله زمانی که افاده قطع و یقین کند، همان طور که (این افاده قطع) در آثار ملکات و صفات و آثار گفتار حاکمی وجود دارد و آثار این گفتار همان گفتار رعیت و مرئوسین است. و این به خلاف چیزی (فتوایی) است که مجتهد بر حکم می دهد.

سپس می فرماید: علاوه بر این حق این است که: در پاسخ از اعتراض اول همان جواب و یا وجه اول است و بنابراین جایی برای اشکال بعدی نمی ماند.

١- شرح الوافيه (مخطوط) ج ١ الصفحه الاولى من الورقه ١٥١ س ٨ فى الاجماع المنقول



**\* مراد از عبارت (یکفی الرجوع الی الآثار اذا كانت مستلزمه ...) چیست؟**

این است که: رجوع مجتهد به آثار زمانی کفایت می کند که از دیدن و ادراک حسی آن آثار علم و قطع به وجود امر غیر محسوس حاصل شود و به طور کلی زمانی که این رجوع به آثار برای مجتهد افاده یقین نماید، همان طور که در آثار و ملکات این گونه است که از ملاحظه و مشاهده آنها قطع به وجود صفات و ملکات حاصل می شود.

فی المثل: وقتی دیده می شود که فلان شخص از معاصی پرهیز کرده و واجباتش را انجام می دهد، قطع به تقوی و عدالت او حاصل می شود.

و یا فی المثل: وقتی دیده می شود که جمعیتی متفقا به یک مقاله تکلم می کنند و یک سخن را محور کار خود قرار می دهند، قطع حاصل می شود که مولی و یا حاکم آنها چنین دستور داده است.

**\* مراد از عبارت (و هذا بخلاف ما يستنهضه المجتهد ...) چیست؟**

این است که: تلازم فوق در فتوای مجتهد از دلیل وجود ندارد.

یعنی: این طور نیست که اگر مجتهد در حکمی فتوی داد، مجرد محسوس بودن اثر آن، که دلیل سمعی می باشد موجب قطع به فتوای وی و تطابقش با واقع گردد.

**\* پس مراد از (انّ التّحقیق فی الجواب عن السؤال الاول هو الوجه الاول ...) چیست؟**

این است که: علاوه بر مطالب فوق حق این است که، در پاسخ به اعتراض اول (که گفته شد: مدار حجیت اجماع بر مقاله معصوم است و اخبار از آن اخبار از امر محسوس نمی باشد و لذا نمی توان به آن اکتفا نمود) همان پاسخ اول را آورده بگوییم:

اگرچه مدار حجیت اجماع بر نقل مقاله معصوم است و لکن اخبار از ملزوم بلا تردید در قوه اخبار از لازم است و لذا وقتی ناقل اجماع از اتفاق تمام علما خیر می دهد گویا از نفس مقاله امام اخبار نموده و بدین ترتیب نیازی به آن نمی باشد که دوباره و به طور علی حدّه از آن خبر داده شود و لذا اگر به همان پاسخ اول در دفع اعتراض اکتفا کنیم و به پاسخ دوم نپردازیم جایی برای طرح و اشکال بعدی وجود ندارد.

**\* حاصل اشکال سوم چیست؟**

این است که: براساس پاسخی که شما از اعتراض دوم دادید و گفتید اگرچه اجماع منقول نسبت به قول معصوم خبر حدسی است لکن مستند به حس است و ارزش دارد.

لازم می آید که: فتوای هر مجتهدی نیز در حق مجتهد دیگر حجت باشد، زیرا اگرچه مجتهد عن

ص: ۹۴

حسّ به خود حکم شرعی نرسیده است ولی نسبت به مقدمات و مبادی و آثار حکم شرعی، یعنی ادله سمعیّه، عن حسّ به حکم رسیده پس حدس او هم مستند بر حسّ است و باید حجّت باشد.

### **\* پاسخ محقق کاظمی به اعتراض فوق از جانب خودش چیست؟**

این است که:

اولاً: قیاس باب فتوای مجتهد با باب اجماع منقول، قیاس مع الفارق است؛ زیرا در باب خبرهای حدسی مثل: اجماع منقول، تحصیل اتفاق الكلّ تلازم دارد با رأی معصوم.

یعنی: از آثار به مؤثر پی می بریم، همان طور که از آثار عدالت و شجاعت به ملکه عدالت و شجاعت پی می بریم.

به خلاف باب فتوا که عادتاً چنین ملازمه ای میان فتوای مفتی و حکم واقعی وجود ندارد، چرا که احتمال خطا در فتوی بسیار وجود دارد.

ثانیاً: همان جواب اول از اشکال ثانی کافی است و نیازی به این پاسخ دوم نمی باشد، چرا که اشکال براساس جواب دوم است و فاقد اعتبار می باشد.

### **\* حاصل سؤال و اشکال بر شیخ تا به اینجا چه شد؟**

این شد که: این طور نیست که اجماع منقول حجت نباشد و نتوان به آن بسنده نمود.

یعنی: نمی توان گفت چون اخبار از اجماع مبتنی بر مبادی محسوسه نبوده و بر پایه حدس استوار است، قابل اکتفا نیست. بلکه ظاهر این سخن ناقل اجماع که می گوید (اجمعت الاصحاح علی حکم کذا...) همان اتفاق الكل است که از امور محسوسه ای می باشد که نقل معصوم بر آن استوار است و میان آنها استلزام متعارف برقرار است پس اجماع منقول در زمره ادله و ظنون خاصه است و حجّیت دارد و لذا معترض برای تثبیت کلامش مقاله محقق کاظمی را نقل نمود.

ص: ۹۵

متن: قلت: إنّ الظاهر من الاجماع اتفاق أهل عصر واحد، لا- جميع الأعصار، كما يظهر من تعاريفهم و سائر كلماتهم. و من المعلوم أنّ إجماع أهل عصر واحد مع قطع النظر عن موافقه أهالی الأعصار المتقدمه و مخالفتهم، لا يوجب عن طريق الحدس العلم الضروريّ بصدور الحكم عن الامام، و لذا قد يتخلف، لاحتمال مخالفه من تقدّم عليهم أو اکثرهم.

نعم يفيد العلم من باب وجوب اللطف الذي لا نقول بجريانه في المقام كما قرّر في محلّه. مع أنّ علماء العصر إذا كثروا، كما في الأعصار السابقه يتعدّر او يتعسّر الاطلاع عليهم حسّاً بحيث يقطع بعدم من سواهم في العصر إلّا إذا كان العلماء في عصر قليلين يمكن الاحاطه بآرائهم في المسأله فيدعى الاجماع، إلّا أنّ مثل هذا الأمر المحسوس لا- يستلزم عاده لموافقه المعصوم. فالمحسوس المستلزم عاده لقول الامام مستحيل التحقّق للناقل، و الممكن التحقّق له غير مستلزم عاده.

ترجمه:

### پاسخ شیخ از اشکال

ظاهر لفظ اجماع، اتفاق فقها هم عصر است نه همه عصرها (تا لازمه عادی این ظاهر موافقت با رأی معصوم باشد)، چنان که از تعاریف اهل فن و سایر کلمات آنها روشن می شود.

و بدیهی است که اجماع فقهای یک عصر با قطع نظر از موافقت علمای متقدمه و مخالفت آنها باعث نمی شود که بتوان از طریق حدس علم ضروری و بدیهی به صدور حکم از جانب امام پیدا نمود و لذا (علم به صدور حکم از جانب امام از اتفاق علما یک عصر) تخلف پیدا می کند، به دلیل احتمال مخالفت علمای متقدم و یا اکثرشان با علمای عصر مزبور.

بله: اتفاق علمای یک عصر از باب قاعده لطف (که در این مقام قائل به جریان آن نیستیم) موجب علم به صدور حکم (از امام) است، از این گذشته وقتی علمای یک عصر همچون اعصار گذشته تعدادشان زیاد بود، اطلاع بر (آحاد) آنها به نحوی که قطع به عدم وجود غیر آنها حاصل شود غیر ممکن یا بسیار سخت است، جز اینکه علمای در یک عصر به قدری کم باشند که امکان احاطه به آرای تمامشان در مسأله ای باشد، پس (در این صورت) ادعای اجماع می شود، جز اینکه مثل چنین امری محسوس عادتاً مستلزم رأی امام نیست.

پس: امر محسوسی که عادتاً مستلزم فرموده امام است، دست یابی و تحققش برای ناقل غیر ممکن است و آنچه تحققش برای ناقل ممکن است، عادتاً مستلزم رأی معصوم نیست.

**\* حاصل پاسخ شیخ از اعتراض مستشکل چیست؟**

این است که: بله اگر ظاهر لفظ اجماع (اجمعت الاصحاب ..) ظهور در اتفاق الكل در جمیع اعصار داشته باشد، لازمه عادی آن موافقت با رأی معصوم است.

لکن ظاهر عبارت مذکور نشان دهنده اتفاق علمای یک عصر است و چنین اتفاقی به تنهایی ملازمه عادی با رأی معصوم ندارد، به ویژه در مواردی که همه علمای متقدم مخالف این رأی باشند جز دست یابی و احراز قول معصوم از راه قاعده لطف بنا بر رأی قائلین به آن، که این قاعده نیز از نظر ما قاعده درستی نیست.

علاوه بر این می توان گفت: اتفاق الكل نیز در عصر واحد نیز دو گونه است:

۱- اینکه تعداد علمای عصر به قدری زیاد است که حدس زدن به قول امام را برای ما ممکن می سازد و اقوال همگی آنها بنا بر قاعده لطف ملازم با موافقت رأی معصوم است، ولی معمولاً احاطه بر همه اقوال و انظار آنها به ویژه در زمان های گذشته بعید است.

۲- اینکه تعداد علمای عصر کم و اقوال نادر باشد، به نحوی که احاطه به آرای آنها ممکن است و لکن ارزش ندارد، چون که این مقدار از آرا مستلزم رأی معصوم نیست.

حاصل مطلب اینکه: آرا و اقوالی که اطلاع بر آنها موجب احراز رأی امام است قابل احاطه نیست و آراء و اقوالی که قابل احاطه و علم است موجب احراز رأی امام نیست.

متن: (محاكمل دعوى الاجماع) و كيف كان، فاذا ادعى الناقل الاجماع، خصوصا إذا كان ظاهره اتفاق جميع علماء الأعصار او أكثرهم إلا من شدّد- كما هو الغالب فى إجماعات مثل الفاضلين و الشهيدين - انحصر محمله فى وجوه:

أحدها: أن يراد به اتفاق المعروفين بالفتوى دون كلّ قابل للفتوى من أهل عصره او مطلقا.

الثانى: أن يراد إجماع الكلّ. و يستفيد ذلك من اتفاق المعروفين من أهل عصره. هذه الاستفادة ليست ضروريّه و ان كانت قد تحصل، لأنّ اتفاق أهل عصره، فضلا عن المعروفين منهم، لا- يستلزم عادة اتفاق غيرهم و من قبلهم، خصوصا بعد ملاحظه التخلف فى كثير من الموارد، لا يسع هذه الرساله لذكر معشارها. و لو فرض حصوله للمخبر كان من باب الحدس الحاصل عمّا لا- يوجب العلم عادة. نعم هى أماره ظنيّه على ذلك، لأنّ الغالب فى الاتفاقيات عند أهل عصر كونه من الاتفاقيات عند من تقدّمهم. و قد يحصل العلم بضميمه أمارات اخر، لكنّ الكلام فى كون الاتفاق مستندا إلى الحسّ او الى حدس لازم عادة للحسّ.

و الحق بذلك ما إذا علم اتفاق الكلّ من اتفاق جماعه لحسن ظنّه بهم، كما ذكره فى أوائل المعتبر حيث قال:

و من المقلّده من لو طالبتّه بدليل المسأله ادعى الإجماع، لوجوده فى كتب الثلاثه، و هو جهل ان لم يكن تجاهلا. (1)

فإنّ فى توصيف المدعى بكونه مقلّدا- مع أنا نعلم أنّه لا يدعى الإجماع إلا عن علم- إشاره إلى استناده فى دعواه إلى حسن الظنّ بهم و أنّ جزمه فى غير محلّه. فافهم.

ص: ٩٨

## محمل های ادعای اجماع

به هر تقدیر وقتی ناقل ادعای اجماع نمود به ویژه هنگامی که ظاهر آن اجماع اتفاق کل علما در تمام اعصار یا اکثر علما به جز افراد کمی باشد چنانچه غالباً در اجماعات افرادی همچون فاضلین (محقق و علامه) و شهیدین (شهید اول و دوم) همین طور است محمل آن منحصر در چند وجه است.

توجیه اول: اینکه اراده شده است از آن (اجماع)، اتفاق علمایی که معروف به فتوا هستند، نه هر عالمی که صلاحیت افتاء دارد، چه (این علما) هم عصر ناقل باشند و چه هم عصر او نباشند.

توجیه دوم: اینکه اراده شده است (از آن اجماع)، اتفاق کل، درحالی که استفاده کرده است مدعی اجماع آن اتفاق را (از طریق حدس) به صرف اتفاق معروفین و مشهورین علمای هم عصرش با یکدیگر. و این چنین استفاده ای قطعی و مسلم نیست، اگرچه گاهی چنین استفاده ای محصل شده است، زیرا اتفاق تمام علمای یک عصر چه رسد به معروفین آنها، معمولاً مستلزم توافق علمای گذشته با ایشان نیست، به ویژه پس از مشاهده اختلافات (میان فقها) در بسیاری از موارد، که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آن موارد را هم ندارد.

و اگر حصول چنین اتفاقی برای ناقل اجماع فرض شود از باب حدسی است که معمولاً موجب علم نمی گردد. بلکه مجرد اتفاق معروفین در فتوا، اماره ظنیه ای است برای اتفاق کل علما، زیرا اتفاق نظر علمای یک عصر غالباً مورد اتفاق و اجماع علمای قبلی نیز بوده است.

و گاهی (به واسطه این امر) و ضمیمه شدن امارات ظنی دیگر علم نیز حاصل می شود، لکن محور سخن در اتفاق و اجماعی است که مستند به حس یا حدسی است که عادتاً ملازم آن است.

و ملحق می شود به این (نحو اجماع) ادعای اجماعی که مبتنی بر حسن ظن جماعتی است که اتفاق دارند، چنانچه مرحوم محقق در اوایل کتاب «معتبر» این (توجیه) را ذکر نموده است، آنجا که می فرماید:

و از مقلده (ابن زهره در غنیه) کسانی هستند که اگر دلیل مسئله را از آنها طلب کنی، ادعای اجماع می کند؛ زیرا در کتب علمای ثلاثه (یعنی حضرات کلینی، صدوق و شیخ طوسی) این طور آمده است.

و این نحو از استدلال، حکایت از جهل مستدل دارد، اگر خبر از تجاهل وی ندهد.

اتّصاف جناب محقق مدّعی اجماع را به مقلد بودن، با اینکه می دانیم او ادعای اجماع نمی کند مگر از روی علم و یقین، اشاره است به تمسک جستن او (مدّعی) در ادّعایش به حسن ظن به علما و حال آنکه جزم او در غیر محل است، پس بفهم.

**\* مراد از عبارت (و یستفید ذلک من اتفاق المعروفین ...) چیست؟**

این است که: مدعی اجماع به صرف اینکه مشهور از علما با هم متفق شدند، چنان مسئله را مسلم و قطعی پنداشت که دیگر وجود مخالفی برای آن اتفاق در ذهنش باقی نمانده و آن را به تمام علما نسبت داد.

**\* مراد از عبارت (لأن اتفاق اهل عصره فضلا ...) چیست؟**

بیان علت است برای قطعی نبودن چنین استفاده ای به این معنا که: اتفاق تمام علمای یک عصر چه رسد به مشهورین آنها، مستلزم توافق علمای گذشته با آنها نیست، به ویژه پس از مشاهده اختلاف نظرهایی که میان فقها وجود دارد.

**\* حاصل دو پاسخ فوق چیست؟**

این است که: وقتی اختلاف میان علما در موارد مذکور قابل شمارش نیست، چگونه به صرف اتفاق چند عالم مشهور با هم می توان مسئله را همگانی و اتفاق همه علما حتی گذشتگان دانست.

**\* مراد از عبارت (و لو فرض حصوله للمخبر کان من باب الحدس ...) چیست؟**

این است که: اگر فرض کنیم که چنین حدسی (به اتفاق) برای ناقل اجماع حاصل شده، این حدس عادتاً موجب علم نمی باشد، لکن می تواند اماره ظنیه واقع شود.

**\* مراد از اینکه حدس مذکور می تواند اماره ظنیه باشد چیست؟**

این است که: صرف اتفاق مشهورین در فتوی محصل ظن است برای اتفاق تمام علما، چرا که اگر مسأله ای از نظر علمای یک عصر اتفاقی باشد غالباً این طور است که نزد علمای قبلی هم مورد اجماع بوده است و گاهی این امر مشروط به اینکه همراه امارات ظنی و قرائن دیگری باشد موجب حصول علم هم می گردد.

لکن این فرض از محور و مورد کلام ما خارج است، چرا که مورد سخن ما در اتفاق و اجماعی است که مستند به حس یا حدسی باشد که عادتاً ملازم با آن باشد.

**\* مراد از عبارت (الحق بذلک ما اذا علم اتفاق الكل ...) چیست؟**



این است که: ملحق می شود به این نحو اجماع که توجیه شد، ادعای اجماعی که مبتنی بر حسن ظن بر جماعتی از علما است، بدین معنا که ناقل وقتی مسأله ای را میان جمعی از علما که به آنها حسن ظن دارد اتفاقی ببیند، آن را تعمیم داده و به کل علما نسبت داده است و جناب محقق در اوایل کتاب «معتبر» این توجیه را نموده است.

ص: ۱۰۰

### \* مراد از عبارت (و من المقلده من ...) چیست؟

بیان توجیه مذکور است به نقل از مرحوم محقق مبنی بر اینکه: برخی از افراد همچون ابن زهره هستند که وقتی دلیل مسأله ای را از ایشان طلب می کنی، در پاسخ می گویند: دلیل آن اجماع است چرا که در کتب علمای سه گانه یعنی: مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی (قدس سرهم) در آن مسئله اتفاق داشته اند.

و این نحو از استدلال، خود دلالت بر جهل و نادانی مستدل می کند اگر نگوییم که خبر از تجاهل وی می دهد.

### \* مراد از عبارت (فان فی توصیف المدعی ... الخ) چیست؟

این است که: اگر جناب محقق، مدعی، و ناقل اجماع را به تقلید توصیف کرد، درحالی که ما می دانیم که هرکسی ادعای اجماع کند، ادعایش از روی علم و آگاهی است بیانگر این مطلب است که ایشان در این توصیفشان اشاره دارند به این مطلب که مدعی اجماع به حسن ظن تمسک جسته است و این حسن ظن را ملاک و معیار اتفاقی بودن مسئله از نظر تمام علما قرار داده است.

نکته: همین حسن ظن منشأ جزم و قطع او (مدعی اجماع) گشته و حال آنکه چنین جزمی در محل خودش نمی باشد یعنی: چنین جزمی نباید از چنین منشی حاصل شود.

### \* برداشت شما از مطالب مرحوم محقق در اینجا چیست؟

این است که: مدعی اجماع چشم بسته و بدون علم ادعای اجماع ننموده و لکن منشا این علم صحیح و قابل اعتماد نیست.

### \* حاصل مطلب در عبارت (کیف کان) چیست؟

طرح سؤالی است در مقابل فرموده شیخ مبنی بر اینکه:

بزرگانی همچون: علامه، محقق و شهید اول و ثانی در کتابهای خود در موارد عدیده ای ادعای اجماع کرده و ظاهر تعبیرشان هم، اتفاق الكل فی عصر و یا فی الاعصار و القرون است.

فی المثل می گویند: اجماعی عند الاصحاب او عند الإمامیه و ... که الف و لام در اینجا مفید عموم است، یعنی: هیچ یک از فقهای شیعه در هیچ عصری با آن مخالفت ننموده اند، حال شما چگونه می گوید: اتفاق الكل واقع نشده و مستحیل التحقق است؟

**\* حاصل فرموده شیخ در این مبحث چه بوده است؟**

این بوده است: (ما هو مستلزم عادتا لقول الامام مستحيل التحقق (هنا) و ما هو ممكن التحقق ليس مستلزم لقول المعصوم).

ص: ۱۰۱

### **\* پاسخ شیخ به سؤال مذکور چیست؟**

مطلب خود را غیر قابل خدشه می داند و لذا می فرماید: باید در این ظواهر (ادعاهای اجماع) تصرف نموده و حمل برخلاف ظاهر کنیم و لذا سه توجیه را ذکر می کند که اولین توجیه آن گذشت.

### **\* حاصل توجیه اول توسط شیخ چه بود؟**

این بود که، مراد این حضرات از اجماع، اجماع مصطلح یعنی: اتفاق الكل فی عصر و به طریق اولی فی الأعصار نیست. بلکه مراد آنها اتفاق المعروفین است، لکن مسامحه از باب اینکه غالباً نظر غیر معروفین با معروفین یکی است، ادعای اجماع نموده اند و چنانچه مراد این باشد چنین اجماعی نه اجماع مصطلح است و نه حجیت دارد.

### **\* حاصل توجیه دوم توسط شیخ چه بود؟**

این بود که مراد این حضرات از اجماع، همان اجماع مصطلح یعنی: اتفاق الكل باشد و لکن این اتفاق الكل را از طریق اتفاق معروفین حدس زده و سپس قول غیر معروفین را حدس زده است.

یعنی: فتاوی معروفین یک عصر و یا اعصار مختلف را تتبع نموده، اتفاق آنها را در مورد مسأله ای دریافته و سپس گفته: لا بد نظر غیر معروفین نیز همین است در نتیجه مسئله اتفاقی است.

حال: اگر مرادشان این باشد، این اجماع نیز حجیت ندارد زیرا این گونه نیست که: برای هر کسی از اتفاق المعروفین حدس قطعی به اتفاق دیگران و سپس حدس به قول امام حاصل شود پس نه تلازم عادیه ای در کار است و نه چنین اتفاقی ارزش دارد.

متن: الثالث: أن يستفيد اتفاق الكلّ على الفتوى من اتفاقهم على العمل بالأصل عند عدم الدليل، أو بعموم دليل عند عدم وجدان المخصّص أو بخبر معتبر عند عدم وجدان المعارض، أو اتفاقهم على مسأله اصوليه نقليه أو عقليه يستلزم القول بها الحكم في المسأله المفروضه. و غير ذلك من الامور المتفق عليها التي يلزم باعتقاد المدعى من القول بها- مع فرض عدم المعارض - القول بالحكم المعين في المسأله.

و من المعلوم أنّ نسبه هذا الحكم إلى العلماء في مثل ذلك لا تنشأ إلا من مقدمتين أثبتها المدعى باجتهاده: إحداهما كون ذلك الأمر المتفق عليه مقتضيا و دليلا للحكم لو لا المانع، و الثانيه انتفاء المانع و المعارض و من المعلوم أنّ الاستناد إلى الخبر المستند إلى ذلك غير جائز عند أحد من العاملين بخبر الواحد.

ثمّ إنّ الظاهر أنّ الإجماعات المتعارضه من شخص واحد أو من معاصرين أو متقاربي العصر، و رجوع المدعى عن الفتوى التي ادعى الإجماع فيها، و دعوى الإجماع في مسائل غير معنونه في كلام من تقدّم على المدعى. في مسائل قد اشتهر خلافها بعد المدعى بل في زمانه، بل في ما قبله، كلّ ذلك مبني على الاستناد في نسبه القول إلى العلماء على هذا الوجه.

## توجیه سوم

اینکه بگوییم:

ناقل اجماع، اتفاق همه علما بر فتوی را از اتفاق آنها بر عمل کردن به قاعده و اصل هنگام نبودن دلیل و یا عمل کردن به عموم دلیل هنگام نیافتن مخصص و یا عمل کردن به خبر معتبر هنگام نیافتن معارض و یا از اتفاقشان بر مسئله اصولی (چه آنکه مسئله نقلی بوده و یا عقلی باشد) به نحوی که قائل شدن به آن، مستلزم با قائل شدن به مسئله مورد فرض و سخن باشد، استفاده نموده است و یا غیر این امور از مطالب مورد اتفاقی که به نظر مدعی قائل شدن به آنها، در صورت نبود معارض، ملازم با حکم معین در مسئله است که از هم غیر قابل انفکاک اند.

و روشن است که نسبت این حکم به علما (و اتفاقشان در آن) در مثل چنین اجماعی حاصل نمی شود مگر با دو مقدمه که مدعی اجماع با اجتهادش آن دو را به طریق ذیل اثبات می کند:

۱- امر متفق علیه (یعنی: حکمی که از نظر علما اجماعی است) در صورت نبودن مانع، مقتضی و دلیل برای حکم است.

۲- مانع و معارض مفقود و منتفی است.

پس: نفس امر متفق علیه، دلیل و مقتضی برای ثبوت حکم است.

روشن است که استناد به خبری که مبتنی بر این دو مقدمه باشد از نظر کسانی که خبر واحد را حجت دانسته و به آن عمل می کنند، جایز نیست و عمل به آن را مشروع نمی دانند.

سپس بدان:

که اجماعات متعارضه ادعاشده (در مسئله واحدی) از فقیه واحد و یا دو فقیه معاصر و یا قریب العصر که هر یک در یک مسئله اجماعی معارض با اجماع دیگر ادعا نموده اند و نیز رجوع فقیه از فتوایی که در آن ادعای اجماع نموده است و نیز ادعای اجماع در مسائلی که در کلام فقها قبل از مدعی اجماع اصلا عنوان نشده است و نیز ادعای اجماع در مسائلی که شهرت در زمان بعد از مدعی بلکه در زمان او بلکه در زمان قبل از او برخلاف آن است، همه این اجماعات ادعاشده بر همین وجه است و توجیه مذکور (سوم) در آنها جاری است.

**\* مراد از اصل در عبارت (علی العمل بالاصل عند عدم الدلیل) چیست؟**

همان قاعده و اصل عملی است.

**\* مراد از مسئله اصولیه نقلیه یا عقلیه در عبارت (اتفاقهم علی...) چیست؟**

مراد از مسأله اصولیه نقلیه، قواعدی همچون: «کُلّ شیء مطلق یا کُلّ شیء طاهر حتی تعرفه أنّه حرام».

و مراد از مسأله اصولیه عقلیه، قواعدی همچون: «عقاب بلا بیان قبیح است» می باشد.

**\* در تبیین عبارت (ان یستفید اتفاق الكل... الخ) مثال بزنید؟**

فی المثل: تمسک به عموم دلیل بعد از فحص از مخصص و نیافتن آن، به اجماع علما جایز است.

حال: مدعی اجماع، مسئله مورد بحث و کلام خودش را از مصادیق این قاعده می داند، و از آنجا که پس از فحص مخصصی نیافته می گوید: اجماع علما آن است که حکم به طور عام ثابت است و حال آنکه چه بسا هیچ گونه تفحصی از آرای علما نکرده است و حتی ممکن است افرادی نیز در آن حکم با وی مخالف باشند، با این وجود ادعای اجماع و اتفاق می کند. چنین اجماعی مبنی بر این مطلب است که چون قاعده اصلی (تمسک به عام) از نظر اکثریت علما مورد توافق و تسالم است و مسئله مورد نظر هم از مصادیق این قاعده است لازمه اش اجماعی بودن مسئله مفروض است.

به عبارت دیگر: این ها دیده اند که در یک مسئله اصولیه علما متفق الرأی اند و این کبرای کلی بر فلان مورد منطبق است در نتیجه در همان مورد و فرع، ادعای اجماع کرده اند و حال آنکه شاید در آن فرع اصلا فتوایی نباشد، که در فرازهای بعدی به ذکر امثله می پردازیم.

**\* مراد از عبارت (ثم ان الظاهر... الخ) چیست؟**

این است که:

۱- گاهی یک فقیه، در مسئله واحدی دو اجماع متعارض را ادعا می کند فی المثل: در اول کتابش فرموده: «هذا مباح بالاجماع»، در جای دیگری از همان کتاب نوشته: «هذا حرام بالاجماع».

۲- و گاهی دو فقیه معاصر در مسئله واحدی ادعای اجماع می کنند و ادعای یکی معارض با ادعای دیگری است.

فی المثل: شیخ طوسی در باب حجیت خبر واحد می گوید: «هو حجه بالاجماع» و سید مرتضی که هم عصر اوست، می گوید: «خبر الواحد لیس بحجّه بالاجماع».

۳- و گاهی دو فقیه قریب العصر مثل: محقق اول و علامه، هر یک (در مسئله واحد) برخلاف

ص: ۱۰۵



دیگری ادعای اجماع می کند. فی المثل: یکی بر وجوب و دیگری بر اباحه حکم می کند بالاجماع.

۴- و گاهی یک فقیه در مسئله واحدی فتوی داده و ادعای اجماع می کند لکن از آن رجوع کرده و آن اجماع را پس از مدتی زیر پا می گذارد.

۵- و گاهی یک فقیه در مسائل مستحدثه (مسائلی که قبلا در سخن فقهای سابق عنوان نگردیده) فتوا می دهد و بر این حکم ادعای اجماع می کند.

۶- و گاهی یک فقیه در مورد مسائلی اجماع می کند که قبل از او یا در زمان او و یا بعد از او شهرتی برخلاف ادعای مدعی اجماع داشته و یا دارد.

### **\* مراد از عبارت (کل ذلک مبنی علی استنباط...) چیست؟**

بیان شیخ است مبنی بر اینکه: تمام این ها اجماعات قاعده ای است و براساس اجتهادات و استنباطات خود مدعی اجماع است.

یعنی: مجتهد (ناقل اجماع) یک قاعده اصولی مسلم را پیدا نموده و آن را به عنوان یک کبرای کلی قرار داده است.

سپس به نظرش رسیده که این قاعده و کبرای کلی بر فلان فرع فقهی منطبق است، در نتیجه در همان فرع، ادعای اجماع نموده و حال آنکه ممکن است احدی در خصوص آن فرع فتوا نداده باشد.

سپس می فرماید: بجاست که ما نمونه هایی از این قبیل اجماعات را از لسان فقهای شیعه ذکر کنیم تا بدانند که کلام ما صرف ادعا نیست.

ص: ۱۰۶

متن: و لا بأس بذكر بعض الموارد:

صرّح المدعى بنفسه أو غيره في مقام توجيه كلامه فيها بذلك.

فمن ذلك ما وجّه المحقّق به دعوى المرتضى و المفيد «أنّ من مذهبنا جواز إزاله النجاسه بغير الماء من المائعات» قال:

و أما قول السائل: كيف أضاف المفيد و السيد ذلك إلى مذهبنا و لا نصّ فيه؟

فالجواب: أما علم الهدى فإنّه ذكر في الخلاف أنّه إنّما أضاف ذلك إلى مذهبنا لأنّ من أصلنا العمل بالأصل ما لم يثبت الناقل و ليس في الشرع ما يمنع الإزاله بغير الماء من المائعات.

ثمّ قال: و أمّا المفيد فإنّه ادّعى في مسائل الخلاف أنّ ذلك مروى عن الأئمّه (١) انتهى.

فظهر من ذلك أنّ نسبه السيد الحكم المذكور إلى مذهبنا من جهه الأصل. و من ذلك: ما عن الشيخ في الخلاف، حيث إنّّه ذكر في «ما إذا بان فسق الشاهدين بما يوجب القتل بعد القتل» ب: أنّه يسقط القود و تكون الديه من بيت المال. قال: دليلنا إجماع الفرقه فإنّهم رويوا أنّ ما أخطأت القضاء ففي بيت مال المسلمين (٢) انتهى.

فعلّ انعقاد الاجماع بوجود التروايه عند الاصحاب.

و قال بعد ذلك:

فيما اذا تعددت الشهود فيمن اعتقه المريض و عين كلّ غير ما عينه الآخر و لم يف الثلث بالجميع أنّه يخرج بالقرعه.

قال: دليلنا اجماع الفرقه و اخبارهم فإنّهم اجمعوا على أنّ كلّ امر مجهول فيه القرعه، انتهى.

ترجمه: ذکر برخی از موارد که مدعی اجماع، خود یا دیگری در مقام توجيه اجماع به این امر تصریح نموده اند بلا اشکال است.

۱- از جمله این موارد، موردی است که مرحوم محقق در آن ادعای سید مرتضی و شیخ مفید که فرموده اند: ازاله نجاست با غیر آب از مایعات دیگر در مذهب ما جایز است را توجيه می کند.

مرحوم محقق فرموده: اگر سائل بپرسد که جناب مفید و سید مرتضی چگونه این حکم را به مذهب

ص: ۱۰۷

۱- المسائل المصریّه المطبوعه فی آخر النهایه و نکتها: ج ۳ ص ۲۲

۲- الخلاف: ج ۲ ص ۶۲

ما نسبت داده اند و حال آنکه روایتی در آن وارد نشده؟

پاسخ این است که: علم الهدی سید مرتضی در کتاب «خلاف» فرموده است که او این حکم را به مذهب ما نسبت داده، چرا که از اصول ثابت و مسلم ما عمل به اصل است تا زمانی که ناقل و دلیل برخلاف اصل نیامده باشد و در مذهب ما دلیلی که مانع از ازاله نجاست با غیر آب باشد وارد نشده و جواز آن با اصل موافق است.

لذا سید با تکیه به اصل مذکور که اجماعی شیعه است حکم مذکور را نیز اجماعی دانسته است.

سپس جناب محقق فرموده: جناب مفید در مسائل خلاف مدعی شده که این حکم از جانب ائمه (علیه السلام) در روایات وارد شده است.

جناب شیخ می فرماید: از این عبارت روشن می شود که نسبت دادن سید حکم مذکور را به مذهب ما به جهت اجماعی بودن آن اصل و قاعده است (که حکم مسئله مبتنی بر آن است) نه اینکه نفس حکم را اجماعی و اتفاقی بدانند.

۲- و از جمله این موارد، موردی است که از جانب شیخ در کتاب «خلاف» آمده است، آنجا که فرموده است: اگر فسق شاهدین در شهادتی که سبب قتل مشهود علیه می شود و پس از قتل او آشکار شود، قصاص از شاهدین ساقط می شود و پرداخت دیه مقتول از بیت المال است.

سپس فرموده: دلیل ما (بر این حکم) اجماع شیعه است، زیرا ایشان روایت کرده اند: آنچه را که قضات خطا و اشتباه کنند جریمه اش از بیت المال مسلمین داده می شود. پس معلل کرده اند اجماع را به وجود روایت نزد اصحاب.

سپس: بعد از آن در جایی که شهادت شهود پیرامون عبدی که مریض در مرض وفاتش او را آزاد نموده متعدد گردید و هر یک از شهود عبدی را معین نموده غیر از عبد معین شده توسط دیگری و ثلث میت نیز وافی به آزاد کردن جمیع عبید وافی نمی باشد، فرموده است: عبد آزاد شده را باید به وسیله قرعه اخراج نمود.

پس از آن فرموده: دلیل ما اجماع طائفه امامیه و اخبار روایت شده توسط ایشان است، زیرا که ایشان اجماع نموده اند بر اینکه هر امر مجهولی را می توان به وسیله قرعه معلوم نمود.

**\* حاصل فرموده سید مرتضی به عنوان نقل یک نمونه چیست؟**

این است که: سید می فرماید (انّ من مذهبنا ازاله النجاسه بغير الماء من المائعات).

اگر از او پرسیده شود بر چه مبنایی این حکم را به مذهب شیعه نسبت داده و ادعای اجماع می کنید، و حال آنکه نصی در این خصوص وارد نشده است؟

جناب محقق اول به دفاع از سید برخاسته می گوید: ما یک اصل و قاعده مسلم داریم و آن (جواز عمل به اصاله الاباحه) است.

یعنی: ما عمل کننده به اصاله الاباحه هستیم تا زمانی که دلیل شرعی برخلاف این اصل عقلی پیدا شود، لکن بعد الفحص در شریعت مانعی از ازاله به غیر ماء از سایر مایعات نیافتیم.

لذا: سید روی این اصل است که فتوا به جواز داده و ادعای اجماع نموده است.

**\* مراد از عبارت (فظهر من ذلك ان النسبه ... الخ) چیست؟**

بیان شیخ است که می فرماید:

از این عبارت روشن می شود که اگر سید این حکم را به مذهب شیعه نسبت داده به خاطر اجماعی بودن (آن اصل و قاعده) است که (حکم مسئله) مبتنی بر آن است، نه اینکه ایشان نفس حکم را اجماعی و اتفاقی بدانند. (نکته: اصل یاد شده باطل است، چرا که استصحاب بقاء نجاست داریم.

**\* مراد از عبارت (و من ذلك: ما عن الشيخ في الخلاف ...) چیست؟**

ذکر نمونه سوم است از شیخ طوسی که فرموده است:

اگر دو شاهد بر امری شهادت دهند که موجب قتل است و قاضی دادگاه برطبق این شهادت متهم را اعدام نمود، بعد از آن معلوم شد که آن شهود فاسد بوده اند و شهادت مقبول نبوده، قاضی خطا کرده و قصاص از آن دو شاهد و قاضی ساقط می باشد و باید دیه مقتول را از بیت المال پرداخت نمایند.

**\* دلیل شیخ طوسی بر نظر فوق چیست؟**

می فرماید: دلیلنا اجماع الفرقه.

**\* دلیل شیخ طوسی بر اجماع الفرقه چیست؟**

اجماع را معلّل و مدللّ کرده به اینکه: روایت فرموده: (ما اخطأه القاضی ففی بیت مال المسلمین).

**\* نکته قابل توجه در اینجا چیست؟**

ملاحظه این مطلب است که شیخ طوسی این مطلب را خودش از روایت استنباط کرده است، لکن ادعای اجماع نموده، چرا که روایت بلا معارض است.

ص: ۱۰۹

متن: و من الثانی: ما عن المفید فی فصوله حیث إنه سئل عن الدلیل علی أنّ المطلّقه ثلاثا فی مجلس واحد یقع منها واحده، فقال:

الدلاله علی ذلک من کتاب اللّٰه عزّ و جلّ و سنه نبیه (صلی اللّٰه علیه و آله) و إجماع المسلمین.

ثمّ استدللّ من الکتاب بظاهر قوله تعالی: الطّلاقُ مرّتان (۱) ثمّ بیّن وجه الدلاله.

و من السنّه قوله صلّی اللّٰه علیه و آله: «کلّ ما لم یکن علی أمرنا هذا فهو ردّ» و قال: «ما وافق الکتاب فخذوه، و ما لم یوافق فاطرحوه» و قد بینا أنّ المرّه لا تكون مرّتين ابدا و أنّ الواحد لا تكون ثلاثا. فوجب السنّه ابطال طلاق الثلث.

و اما اجماع الامّه فهم مطبقون علی (انّ ما خالف الکتاب و السنّه فحصل الاجماع علی ابطاله).

و حکى عن الحلّی فی السرائر الاستدلال بمثل هذا.

ترجمه: موردی دیگر از مواردی که تصریح به محمل و توجیه سوم دارد مورد دوم از مواردی که تصریح به توجیه سوم شده است، مطلبی است از جناب مفید در کتاب فصولش، آنجا که از ایشان سؤال شده است، به چه دلیل اگر زنی را در یک مجلس سه طلاق کنند، تنها یک طلاق واقع می شود؟

که در جواب می فرماید: دلیل بر این حکم، قرآن شریف و سنت نبی و اجماع مسلمین است.

سپس از قرآن به ظاهر آیه شریفه: الطّلاقُ مرّتان استدلال و سپس وجه دلالت را بیان نموده و از سنت به فرموده پیامبر استدلال نموده که فرموده اند:

هرآنچه بر امر ما نباشد پس آن امر مردود است و سپس فرمودند: آنچه موافق کتاب است اخذ و آنچه موافق نیست طرح نمایید. و روشن نمودیم که یک بار طلاق دو مرتبه نمی باشد و یک طلاق سه طلاق نمی باشد، پس سنت ابطال هر سه طلاق را که در یک مجلس واقع شود واجب کرده است.

و امّا اجماع امت: امت متفق اند بر اینکه هرچه مخالف قرآن و سنّت باشد باطل است و قبلا گفته شد که طلاق مزبور (سه طلاق در یک مجلس) خلاف با کتاب و سنت است، پس اجماع بر بطلان می باشد.

ص: ۱۱۰

**\* مراد از محمل و توجیه سوم در عنوان ترجمه چیست؟**

موردی است که مدعی اجماع، اتفاق را از اجماع علما بر مسأله اصولیه عقلی و یا نقلی استفاده می نمود.

**\* کدامین مورد به محمل و توجیه فوق تصریح داشت؟**

کلام مفید در فصول مبنی بر اینکه: قرآن و سنت نبی و اجماع مسلمین، سه طلاق در مجلس واحد را باطل می داند.

**\* مراد از عبارت (انّ المطلّقه ثلثا فی مجلس واحد) چیست؟**

این است که: مرد به زنش بگوید: «انت طالق ثلثا». یعنی: تو را سه طلاقه نمودم.

به عبارت دیگر:

در اینکه اگر مرد تنها به همین لفظ (انت طالق ثلثا) بسنده کند بدون اینکه میان هر دو طلاق رجوعی فاصله شود، آیا یک طلاق واقع می شود و یا همان سه طلاق میان مسلمین اختلاف نظر وجود دارد. اهل سنّت معتقدند که به لفظ مزبور و یا شبه آن سه طلاق در یک مجلس واقع می شود و دیگر مرد بدون وجود محلّ حق رجوع ندارد. برخی از علمای شیعه معتقدند که اصلا هیچ یک از طلاقات واقع نمی شود. و برخی دیگر (از جمله شیخ مفید) فرموده اند: یکی از آن طلاق واقع می گردد.

**\* مشار الیه ذلک در عبارت (فقال الدّلاله علی ذلک) چیست؟**

عدم وقوع سه طلاق در یک مجلس است.

یعنی: کتاب و سنت و اجماع دلالت بر این دارد که سه طلاق در یک مجلس واقع نمی شود نه این که این ادله دلالت بر وقوع یک طلاق می کنند.

**\* حاصل مطلب در کلام مفید چیست؟**

این است که: جناب مفید، بر واقع نشدن سه طلاق در یک مجلس به ادله سه گانه تمسک جسته است نه بر وقوع یک طلاق. زیرا وقوع یک طلاق دلیلش امر دیگری است.

**\* دلیل وقوع یک طلاق در یک مجلس چیست؟**

این است که: طلاق دهنده قطعا در ضمن سه طلاق قصد یک طلاق را داشته است و لذا یک طلاقش مسلم واقع می شود. مضاف بر اینکه بر اخبار وارده دلالت بر وقوع یک طلاق دارد.

**\* مراد از عبارت (ثُمَّ بَيْنَ وَجْهِ الدَّلَالَةِ) چیست؟**

بیان وجه دلالت آیه شریفه الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ است.

ص: ۱۱۱



### \* وجه دلالت در آیه شریفه چیست؟

این است که:

ظاهر آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه طلاق باید مرّه بعد مرّه باشد. و لذا دلالت می کند بر اینکه دو یا سه طلاق به لفظ واحدی که مرّه بعد مرّه نیست واقع نمی شود.

### \* مراد از عبارت (كَلِّ مَا لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ امْرَأًا هَذَا فَهُوَ رَدٌّ) چیست؟

این است که: هرچه مخالف با قرآن و سنت رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام باشد، مردود است.

### \* مراد از عبارت (وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْمَرْءَ لَا تَكُونُ ... الْخ) چیست؟

تبیین عدم توافق حکم به وقوع سه و یا دو طلاق به لفظ واحد است با آیه شریفه قرآن. چرا که قرآن شریف دلالت دارد بر اینکه در وقوع سه طلاق، سه بار باید لفظ طلاق واقع شود، و حال آنکه اگر شخص مطلق به لفظ واحد اکتفا کند، نه مرتین بر آن صادق است و نه ثلاث مرّات.

### \* مگر آیه شریفه الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ دلالت بر لزوم دو طلاق ندارد، پس چرا بر اعتبار و لزوم طلاق سوم در قرآن تأکید می شود؟

چرا، بر لزوم دو طلاق دلالت دارد لکن آیه شریفه أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَا يَأْتِيَنَّ طَلَقَهَا... \* الآیه، بر اعتبار و لزوم طلاق سوم نیز دلالت می کند.

### \* مراد از عبارت (فَأَوْجِبُ السَّنَةَ لِأَبْطَالِ طَلَاقِ الثَّلَاثِ) چیست؟

این است که:

سنت نیز بر عدم وقوع سه طلاق به لفظ واحد دلالت دارد.

### \* حاصل مطلب و جمع این نمونه از شیخ مفید چیست؟

این است که:

از شیخ مفید پرسیدند چرا شما سه طلاق در یک مجلس را باطل می دانید و معتقدید که یک طلاق بیشتر واقع نمی شود؟

فرمود: دلیل ما عبارت است از کتاب خدا، سنت پیامبر و اجماع مسلمین.

سپس توضیح فرموده است که: مرادم از کتاب خدا آیه شریفه الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ است. سپس فرمود: وجه دلالت این است که: آنچه از «مَرَّتَانِ» به ذهن تبادر می‌کند این است که: مرد یک بار طلاق دهد، پس از آن مرد رجوع کند و برای بار دوم دوباره طلاق دهد.

یعنی: اگر مرد در یک مجلس بگوید: «انت طالق ثلاثاً»، طلاق دوم و سوم معقول نیست.

و مرادم از سنت پیامبر این سخن ایشان است که فرمود: «كَلَّ مَا لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ امْرُنَا هَذَا فَهُوَ رَدٌّ» و

ص: ۱۱۲

نیز این سخن پیامبر است که فرمود: «ما وافق الكتاب فخذوه و ما خالف فاطرحوه».

حال: سه طلاق در يك مجلس، يك طلاق است و نه سه طلاق که این امر خلاف کتاب الله است.

سپس فرمود:

مرادم از اجماع امت عبارت است از اینکه: امت اسلامی اجماع دارند بر اینکه، هر چیزی مخالف کتاب و سنت باشد، باطل است و این يك کبرای کلی است به عنوان يك اصل ثابت.

در نتیجه این قیاس شکل می گیرد که:

هر چیزی که مخالف کتاب و سنت باشد باطل است بالاجماع.

سه طلاقه در يك مجلس، مخالف کتاب و سنت است.

پس، سه طلاقه در يك مجلس باطل است بالاجماع.

نکته: ادعای اجماع در اینجا نیز مبتنی بر يك قاعده اصولیه عقلیه است.

ص: ۱۱۳

متن: و من ذلك: الاجماع الذي ادعاه الحلّي على المضايقه في قضاء الفوائت في رسالته المسّماه بـ«خلاصه الاستدلال»، حيث قال:

اطبقت عليه الاماميه خلفا عن سلف و عصرا بعد عصر و اجمعت على العمل به، و لا يعتدّ بخلاف نفر يسير من الخراسانيين، فانّ ابني بابويه، و الاشعريين، كسعد بن عبد الله صاحب كتاب الرحمه، و سعد بن سعد، و محمّد بن عليّ بن محبوب صاحب كتاب نوادر الحكمه، و القميين أجمع، كعليّ بن إبراهيم بن هاشم، و محمّد بن الحسن بن الوليد، عاملون بأخبار المضايقه، لأنّهم ذكروا أنّه لا- يحلّ ردّ الخبر الموثوق برواته، و حفظتهم الصدوق ذكر ذلك في كتاب من لا- يحضره الفقيه، و حرّيت هذه الصّناعه و رئيس الأعاجم الشيخ أبو جعفر الطوسيّ مودع أخبار المضايقه في كتبه مفت بها. و المخالف إذا علم باسمه و نسبه لم يضرّ خلافه».

ترجمه:

### موردی دیگر از موارد محمل سوم

اجماعی است که مرحوم حلّی (ابن ادریس) بر مضایقه در قضای نمازهای فوت شده در رساله اش به نام «خلاصه الاستدلال» ادعا نموده، آنجا که فرموده است: علمای امامیه گروهی پس از گروه دیگر و عصری بعد از عصر دیگر بر عمل به مضایقه اتفاق و اجماع نموده اند و به مخالفت تعداد معدودی از اهل خراسان اعتنا نمی شود، چه آنکه ابن بابویه و پدرش و اشعریون از جمله سعد ابن عبد الله صاحب کتاب «الرحمه» و سعد بن سعد و محمد بن علی بن محبوب صاحب کتاب «نوادیر الحكمه» و اکثریت علمای قم مانند علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسین بن ولید عمل کنندگان به اخبار مضایقه اند. زیرا ایشان فرموده اند: ردّ خبری که ناقلانش موثق اند جایز نیست و شخص کثیر الحفظ علمای قم (جناب صدوق) هم اخبار مضایقه را در کتاب «من لا يحضره الفقيه» آورده است و استاد حاذق و ماهر فن حدیث و رئیس علمای عجم شیخ ابو جعفر طوسی این اخبار را در کتب خودش به رسم و دیعه نقل کرده و به آنها فتوا داده است. و لذا: به خاطر اجماع ارباب دانش در مسأله مذکور، مخالفت مخالفین با تحقق این اجماع چون نام و نسبشان معلوم است، مضر به تحقق آن نمی باشد.

ص: ۱۱۴

**\* مشار الیه ذلک در عبارت (و من ذلک:) چیست؟**

موردی است که ادعای اجماع مبتنی بر اتفاق بر مسئله اصولیه نقلی و یا عقلی باشد.

و لذا: ادعای ابن ادریس مبنی بر اینکه علمای شیعه بر عمل به اخبار مضایقه اتفاق و اجماع داشته و به آن عمل می کنند به عنوان مورد دیگری از موارد توجیه سوم ذکر شده است.

**\* چه مطلبی از عبارت (علی المضایقه فی قضاء الفوائت) به دست می آید؟**

این مطلب که اختلاف است در اینکه اگر نمازهای کسی فوت شده باشد وقت قضاء این فوائت موسع است یا مضیق.

**\* مراد از موسع چیست؟**

این است که: کسی که نماز ادائش فوت شده است، ملزم نیست که در انجام قضاء نمازهای فوت شده تسریع نماید بلکه تا زمانی که یقین به تنگی وقت پیدا نکرده می تواند آن را به تعویق اندازد.

**\* مراد از مضیق چیست؟**

این است که: شخص مذکور که نمازهایی از او فوت شده است، حق ندارد وقت خودش را در غیر ضروریات، همچون خواب و خوراک به مقدار نیاز و دیگر تکالیف واجبش، صرف و آن را اتلاف کند، بلکه موظف است که پس از رفع ضروریات به خواندن قضاء نمازهای فوت شده بپردازد تا آنها را به انجام برساند.

**\* مراد از عبارت (ابنی بابویه) چه کسانی است؟**

محمد بن بابویه که پدر و علی بن الحسین بابویه که پسر اوست و هر دو ملقب به ابن بابویه هستند.

**\* مراد از اصطلاح (حفظه) در عبارت چیست؟**

شخص کثیر الحفظ است.

حاذق و ماهر است.

**\* حاصل مطلب در ذکر این نمونه چیست؟**

این است که: این ادریس در خلاصه الاستدلال خود فرموده است که: امامیه در تمام اعصار اجماع دارند بر اینکه (قضاء فوائت واجب فوری است) و لذا مخالفت برخی از فقهاء خراسان که طرفدار عدم مضایقه اند ضروری به حال اجماع ندارد، چرا که آنان معلوم النسب هستند.

ص: ۱۱۵

## \* دلیل ابن ادریس بر این اجماع چیست؟

این است که: همه آن اخباری که مضایقه را نقل می کنند، ثقه هستند و همه به خیر ثقه عمل می کنند، پس معلوم می شود که همه به اخبار مضایقه فتوی داده اند.

سپس می فرماید:

شیخ صدوق رحمه الله نیز این احادیث را آورده است، پس معلوم می شود که بدانها عمل می کرده است شیخ طوسی رحمه الله نیز اخبار مضایقه را آورده و طبق آن فتوی داده است.

پس: فوریت قضاء فوائت، اجماعی است.

ص: ۱۱۶

متن: و لا يخفى أنّ إخباره باجماع العلماء على الفتوى بالمضايقه مبنّى على الحدس و الاجتهاد من وجوه:

أحدها: دلالة ذكر الخبر على عمل الذاكر به. و هذا و إن كان غالبيا إلّا أنّه لا يوجب القطع، لمشاهده التخلف كثيرا.

الثاني: تماميه دلالة تلك الأخبار عند أولئك على الوجوب، إذ لعلهم فهموا منها بالقرائن الخارجيه تأكّد الاستحباب.

الثالث: كون رواه تلك الروايات موثوقا بهم عند أولئك، لأنّ وثوق الحلّي بالرواه لا يدلّ على وثوق أولئك، مع أنّ الحلّي لا يرى جواز العمل بأخبار الآحاد و إن كانوا ثقات، و المفتى إذا استند فتواه إلى خبر واحد لا يوجب اجتماع أمثاله القطع بالواقع، خصوصا لمن يخطئ العمل بأخبار الآحاد.

و بالجملة فكيف يمكن أن يقال: إنّ مثل هذا الاجماع إخبار عن قول الامام، فيدخل في الخبر الواحد، مع أنّه في الحقيقة اعتماد على اجتهادات الحلّي مع وضوح فساد بعضها، فإنّ كثيرا ممّن ذكر أخبار المضايقه قد ذكر أخبار الموسسه أيضا، و أنّ المفتى إذا علم استناده إلى مدرّك لا يصلح للركون إليه من جهة الدلالة او المعارضه لا يؤثّر فتواه في الكشف عن قول الامام.

ص: ١١٧



ترجمه: مخفی نباشد که حکایت ابن ادریس از اجماع علمای شیعه بر فتوی دادن به مضایقه مبتنی بر حدس و اجتهادش بوده و از وجوه مختلف قابل اثبات است.

### وجوه سه گانه در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس

وجه اول:

دلالت ذکر خبر است بر عمل ذاکر بدان خبر.

اگرچه این معنا (که ذاکر به خبری که ذکر می کند) غالباً عمل می کند، و لکن این مقدار موجب حصول قطع و یقین نمی شود، به دلیل مشاهده تخلف بسیار ذاکرین خبر از عمل به آن.

وجه دوم:

تمام و حتمی بودن دلالت اخبار یاد شده از نظر ابن ادریس بر وجوب مضایقه است، زیرا ممکن است ایشان به واسطه قرائن خارجی از این اخبار تأکد استحباب را فهمیده باشند.

وجه سوم:

موثوق به و مورد اطمینان بودن روایت و ناقلین روایات مذکوره از نظر ذاکرین است، زیرا صرف اطمینان ابن ادریس به روایت و ناقلین اخبار مزبور دلالت بر وثوق آنها نزد ذاکرین ندارد.

مضاف بر اینکه: ابن ادریس قائل به جواز عمل به اخبار آحاد (خبر واحد) نیست و لو اینکه روایتش ثقه باشند و مفتی (ذاکرینی که فتوا به وجوب مضایقه می دهند) اگر فتوایش را به اخبار آحاد مستند کند، اجتماع امثال این فتاوی و تشکیل اجماع موجب قطع به واقع نمی شود، به ویژه از نظر کسی که (ابن ادریس) مدرک این اجماع یعنی: عمل به اخبار واحد را تخطئه می کند.

خلاصه کلام اینکه:

چگونه ممکن است گفته شود: مثل چنین اجماعی (که بر پایه خبر واحد استوار است) از نظر (ابن ادریس) اخبار از قول امام (علیه السلام) بوده و در مصادیق خبر واحد داخل می شود؟

با اینکه در حقیقت (تحقق آن در واقع) مبتنی بر اجتهاد است و مقدمات حدسیه ابن ادریس است و حال آنکه فساد برخی از این مقدمات واضح و روشن است. چه آنکه بسیاری از کسانی که اخبار مضایقه را نقل کرده اند، اخبار موسعه را نیز آورده اند و لذا مقدمه اول ایشان رد می شود. از این گذشته:

وقتی معلوم شود که فتوای مفتی استنادش به مدرکی است که صلاحیت اعتماد به آن را، از جهت ضعف دلالتش و یا تعارض با دلیل دیگر را ندارد، مؤثر در کشف از قول امام نمی افتد.



**\* حاصل وجه اول در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس چیست؟**

این است که: وقتی فردی خبر و حدیثی را ذکر نمود، نفس این ذکر دلالت دارد بر اینکه ذاکر به آن نیز عمل می کند و این حدسی است که ابن ادریس زده است.

**\* آیا وجه مذکور در ادعای قطع به چنین اجماعی کافی است؟**

اگرچه غالباً ذاکر خبر، خود به خبر عمل می کند و لکن این مقدار در حصول قطع کافی نیست. زیرا چه بسیار ذاکرینی بوده اند که از عمل به خبری که ذکر نموده اند تخلف نموده و به آن عمل نکرده اند.

**\* اشتباه ابن ادریس در وجه اول در کجاست؟**

در اینجاست که چون دیده اکثریت علمای قم و افراد سابق الذکر، روایات مضایقه را در کتب خود ذکر نموده اند، حدس زده است که به محتوا و مضمون آنها نیز معتبد بوده و براساس آنها فتوی داده اند.

**\* در چه صورتی می توان نفس ذکر را دلیل بر عمل به آنها قرار داده و فتوای به مضمونشان را به ناقلین آنها نسبت داد؟**

در صورتی که:

دلالت اخبار مذکوره بر وجوب مضایقه از نظر این ذاکرین و ناقلین تمام و حتمی باشد، چرا که احتمال این هست که ایشان به واسطه قرائن خارجیه از این اخبار، استحباب را استفاده کرده باشد و نه وجوب.

**\* حاصل مطلب در وجه دوم چیست؟**

این است که:

چون از نظر ابن ادریس، اخبار یاد شده بر وجوب مضایقه دلالت دارد حدس زده است که از نظر ناقلین و ذاکرین نیز این اخبار دلالت بر وجوب مضایقه دارند و لذا به ایشان نسبت فتوی به وجوب مضایقه داده است.

**\* در چه صورتی در وجه سوم می توان فتوی به اخبار مضایقه را به ذاکرین نسبت داد؟**

در صورتی که رواه و ناقلین روایات مذکور از نظر ذاکرین موثوق به و مورد اطمینان باشند، چرا که صرف اطمینان ابن ادريس به رواه اخبار مذکور کافی نمی باشد و دلالت ندارد بر اینکه از نظر ذاکرین هم موثوق هستند.

علاوه بر اینکه: عمل به خبر واحد از نظر ابن ادريس فاقد حجیت می باشد هرچند روایتش ثقه و دارای عدالت باشند.

ص: ۱۱۹

## **\* با توجه به مطالب مذکور در وجه سوم چرا چنین اجماعی نمی تواند برای مثل ابن ادریس قطع به واقع آورد؟**

زیرا این فتاوی مستند و مبتنی بر اخبار آحاد است و لذا اجتماع این فتاوی و تشکیل اجماع از نظر ابن ادریس قابل اعتنا نیست، چون مدرک این اجماع از نظر مرحوم ابن ادریس مورد تخطئه است.

## **\* حاصل پاسخ فوق چیست؟**

این است که:

نمی توان گفت: چنین اجماعی که بر مبنای خبر واحد است از نظر جناب حلی، اخبار از قول امام بوده و در مصادیق خبر واحد است. در صورتی که تکوّن و تحقق آن براساس اجتهاد و مقدمات حدسیه ایشان است. و حال آنکه برخی از این مقدمات و اجتهادات واضح الفسادند.

از طرفی دیگر بسیاری از کسانی که اخبار مضایقه را در آثارشان ذکر نموده اند، اخبار موسعه را نیز آورده اند.

## **\* با توجه به پاسخ فوق، مقدمه اول ابن ادریس چگونه رد می شود؟**

بدین نحو که به او گفته می شود که:

۱- به صرف ذکر یک خبر توسط ذاکرین در کتابهایشان نمی توان ادعا کرد که به آن خبر و یا اخبار فتوی هم داده اند، چرا که در کنار اخبار مضایقه، اخبار موسعه را نیز آورده اند و مگر می شود گفت که آنها به وجوب هر دو فتوی داده اند و لذا وجه اول برای حدس اجماع مقدمه اش تمام نیست.

۲- وقتی معلوم شد که مدرک فتوای مفتی قابل اعتماد نیست و از نظر دلالت ضعیف است و یا اگر دلالتش تمام است در تعارض با دلیل دیگر است، این فتوی نمی تواند کاشف از قول امام باشد.

و لذا: روشن است اجماعی که از چنین فتوایی شکل گرفته قابل استناد و اعتماد نمی باشد.

حال: چگونه اجماع و اتفافی که از طریق حدس و اجتهاد ابن ادریس ادعا شده است می تواند حجت باشد و قابل اعتماد.

## **\* اولین اشکال شیخ انصاری بر ابن ادریس در این گونه اجماع چیست؟**

این است که: این ادعای اجماع، از جهاتی حدسی بوده و مبتنی بر اجتهادات خود ابن ادریس است و لذا برای دیگر علما ارزشی ندارد.

## **\* اولین جهت در حدسی بودن این ادعای اجماع چیست؟**

این است که ابن ادریس گفت:

همه فقها جز برخی از علمای خراسان به اخبار مضایقه عمل کرده اند، چرا که این اخبار را در

ص: ۱۲۰

کتبشان آورده اند. شیخ انصاری می گوید:

خبر، چنین ملازمه ای وجود ندارد، یعنی: این گونه نیست که در هر موردی که فقیهی یا فقهای احادیثی را آورده اند حتماً عامل به آن هم بوده اند.

بله، غالباً چنین است، یعنی به احادیثی که ذکر نموده اند عمل هم کرده اند، لکن مواردی هم صرفاً حدیث را آورده اند ولی برطبق آن فتوی نداده اند.

در نتیجه:

آوردن حدیث در کتاب، دلیل بر عمل به آن و فتوای برطبق آن نمی باشد.

### **\* دومین جهت در حدسی بودن ادعای اجماع توسط ابن ادریس چیست؟**

این است که ابن ادریس گفت:

همه علما اخبار مضایقه را نقل می کنند و این اخبار هم از جمله خبر ثقه هستند.

همه علما به اخبار ثقه عمل می کنند.

پس: معلوم می شود همه به اخبار مضایقه فتوی داده اند.

شیخ انصاری می فرماید: از کجا معلوم که دلالت این اخبار بر وجوب مضایقه نزد فقها تام بوده و به همین ظهور فتوی داده اند؟ شاید آنها به واسطه قرائن خارجیه استحباب مؤکد را فهمیده باشند پس این جهت نیز حدسی است.

**\* اگر ابن ادریس بگوید: الف- راویان این اخبار مورد وثوق اند و این اخبار، اخبار ثقه هستند. صغری ب- فقهاء نیز به خبر ثقه عمل می کنند. کبری پس: باید به این اخبار عمل نمایند. چه پاسخ می دهید؟**

شیخ می گوید:

به نظر شما این رواه موثق اند از کجا معلوم که از نظر دیگران هم مورد وثوق باشند.

### **\* دومین اشکال شیخ انصاری به ابن ادریس چیست؟**

این است که:

صرف نظر از همه مطالبی که گذشت، همه اخبار مضایقه خبر واحدند و مبنای ابن ادریس این است که خبر واحد را حجت نمی داند حال چگونه است که برطبق این اخبار فتوی داده است و چگونه ادعای اجماع نموده است و چگونه از راهی که خود قبول ندارد قول امام را کشف کرده است.

ص: ۱۲۱



**\* اگر گفته شود شاید ابن ادریس به خبر واحد تنها اعتماد نکرده است تا در تعارض با مبنایش باشد بلکه به خبر واحد به علاوه فتوای علما که یقین آور بوده اعتماد نموده پس اشکالی وجود ندارد. شیخ چه پاسخی می دهد؟**

شیخ می فرماید:

وقتی مسلم باشد که فتاویٰ فقها مستند به خبر واحد است اگر صد نفر هم برطبق آن فتویٰ دهند برای دیگر مجتهدان یقین آور نمی باشد و او باید مدرک را ملاحظه کند، لذا این اجماع مدرکی است و فاقد ارزش، به ویژه اگر فقیه همچون ابن ادریس باشد که خبر واحد را حجت نمی داند، پس چگونه از مدرکی که خود قبول ندارد به قول امام قطع حاصل می کند.

**\* سومین اشکال شیخ به ابن ادریس چیست؟**

این است که:

برخی از اجتهادات شما اشتباه است و ما یک اشکال نقضی به شما داریم.

فی المثل: اجتهاد اول شما این بود که: فقها اخبار مضایقه را در کتب خود آورده اند، پس همه به آن عمل می کنند در پاسخ باید بدانید که: اگر تنها اخبار مضایقه را آورده بودند حق با شما بود لیکن بسیاری از آنها اخبار موسعه را نیز آورده اند.

حال: آیا به هر دو دسته روایات فتویٰ داده اند تا دو فتوای متعارض داشته باشند؟ حاشا و کلاً، پس: صرف آوردن احادیث در کتاب دلیل عمل بر آنها نمی باشد.

**\* چهارمین اشکال شیخ به ابن ادریس چیست؟**

این است که:

بر مبنای مطالبی که گذشت این فقیهان در فتوایشان به روایاتی اعتماد کرده اند که یا دلالتشان مخدوش است و یا سندشان اشکال دارد و یا مبتلا به معارض اند، لذا این گونه فتاویٰ نمی تواند کاشف از قول امام و محصل قطع به آن باشد. خیر ظن به قول امام هم نمی آورند چه رسد به قطع.

ص: ۱۲۲

متن: و أوضح حالا فی عدم جواز الاعتماد ما ادّعه الحلّی من الاجماع علی وجوب فطره الزوجه و لو كانت ناشزه علی الزوج. و ردّه المحقّق بأنّ أحدا من علماء الاسلام لم یذهب إلی ذلك. فانّ الظاهر أنّ الحلّی إنّما اعتمد فی استکشاف أقوال العلماء علی تدوینهم للروایات الدالّه باطلاقها علی وجوب نفقه الزوجه علی الزوج، متخیلاً أنّ الحکم معلق علی الزوجه من حیث هی زوجه، و لم یتفطن لكون الحکم من حیث العیلوله او وجوب الانفاق؛ فکیف یجوز الاعتماد فی مثله علی الاخبار بالاتّفاق الکاشف عن قول الامام و یقال: أنّها سنّه محکیه.

ترجمه:

### شاهدی دیگر بر عدم حجیت اجماع ناشی از حدس و اجتهاد

روشن تر از مورد قبلی در جایز نبودن اعتماد به اجتماع ادعاشده، اجماعی است که ابن ادریس بر وجوب زکات فطره همسر بر زوجه ادعا کرده است، اگرچه این زوجه ناشزه باشد.

مرحوم محقق این ادعای ابن ادریس را با توجه به اینکه احدی از علمای اسلام به این قول فتوی نداده اند رد نموده است.

### استظهار شیخ

پس از فرموده محقق، ظاهر می شود که ابن ادریس در استکشافش نسبت به اقوال علما مبتنی بر ثبت و ضبط روایاتی است در کتبشان که دلالت بر وجوب فطره زوجه بر زوج به طور مطلق دارد.

او پنداشته است که حکم وجوب معلق بر زوجه است ولی توجه نکرده که ثبوت این حکم از جهت عیلوله و یا وجوب و لزوم نفقه زن بر مرد است.

پس چگونه در چنین مسأله ای (که مبنای حکم معلوم و مشخص است) اعتماد بر اخبار ابن ادریس از اتفاق علما بر حکم که کاشف از رأی معصوم است جایز بوده و گفته می شود که این اخبار از مصادیق خبر واحد و در زمره سنت محکیه اند؟

ص: ۱۲۳

**\* مراد از عبارت (و اوضح حالا فی عدم جواز الاعتماد ما ...) چیست؟**

اجماعی است که مرحوم ابن ادریس در مسأله وجوب زکات فطره زن بر شوهرش ادعا کرده و فرموده است که: اجماع علما منعقد است که زوج باید زکات فطره زوجه را پردازد هرچند وی ناشزه و غیر مطیع باشد.

**\* مبنای محقق در رد این ادعا چیست؟**

این است که:

احدی از علمای اسلام به چنین مطلبی که ابن ادریس فرموده قائل نیستند تا چه رسد به اینکه اجماع بر آن داشته باشند.

**\* نظر شیخ پیرامون ادعای ابن ادریس چیست؟**

این است که: وی به صرف اینکه آن حضرات این قبیل روایات را که اطلاقاتی بیش نیستند در کتب خود ضبط و نقل نموده اند، خیال کرده که این ناقلین خود به طور مطلق به آن احادیث فتوا داده اند.

**\* مراد از عبارت (متخیلاً انّ الحکم معلق علی الزوجه ...) چیست؟**

این است که: ابن ادریس پنداشته است که حکم وجوب زکات فطره بر همسر معلق بر زوجیت است، در نتیجه تا زمانی که این وصف صادق است پرداخت زکات به همسرش بر مرد لازم است.

**\* مراد از (و لم یتفطن لكون الحکم من حیث العیلوله ...) چیست؟**

این است که: ابن ادریس به این نکته توجه پیدا نکرده که حکم وجوب در زمانی ثابت است که عیلوله صادق باشد و یا نفقه زن بر مرد واجب باشد و لذا در صورتی که زن ناشزه بوده از اطاعت شوهر در آنجا که وظیفه اوست سر باززند، عاقله و واجب النفقه وی به حساب نمی آید و در نتیجه زکات فطره اش بر مرد واجب نمی باشد.

**\* مراد از عبارت (فکیف یجوز الاعتماد فی مثله علی الا ...) چیست؟**

این است که: در چنین مسأله ای که اساس و مبنای حکم مشخص و معلوم است نمی توان بر اخبار ابن ادریس از اتفاق علما بر

حکمی که کاشف از قول معصوم است اعتماد نمود و گفت:

این اخبار از مصادیق خبر واحد و از جمله سنت محکمه به حساب می آیند.

**\* حاصل مطلب در ذکر این نمونه از اجماع چیست؟**

این است که: مشهور فقهاء می گویند: زکات فطره زن ناشزه بر همسرش واجب نیست.

لکن ابن ادریس ادعای اجماع کرده بر وجوب زکات فطره چنین زوجه ای بر همسرش.

ص: ۱۲۴

## \* حاصل پاسخ شیخ در اینجا به ابن ادریس چیست؟

این است که: گویا مدرک و مستند ابن ادریس در این ادعای اجماع عبارت است از اینکه:

- روایاتی وجود دارد مبنی بر اینکه: زکات فطره زوجه بر زوج واجب است.

- این روایات اطلاق داشته، لذا هم زوجه مطیعه را شامل می شود هم زوجه ناشزه را.

- علمای اعلام این روایات را در کتب خویش آورده اند پس معلوم می شود که همه آنها برطبق این ظهور اطلاق، فتوی داده اند.

در نتیجه: ابن ادریس به خیال اینکه: (زوجه بما هی زوجه، زکات فطره اش بر زوج عند الفقهاء واجب است)، ادعای اجماع نموده است.

- حال علاوه بر اشکالات قبلی که بر این نوع از اجماع وارد است یک اشکال دیگری وجود دارد و آن این است که: اگر کسی در میان احادیث غور کند درمی یابد که: زوجیت بما هی زوجیت مناط وجوب زکات فطره نیست، بلکه: مناط و ملاک فطره زکات یکی از دو امر ذیل است:

۱- عیولت و عیال بودن مثل: میهمان و زوجه مطیعه و ...

۲- واجب النفقه بودن مثل: دختر و پسر و ...

حال: زن و همسری که مطیعه باشد واجد هر دو صفت بوده و زکات فطره اش بر شوهر واجب است لکن همسری که ناشزه باشد واجب النفقه زوج نیست.

حال همین همسر ناشزه که واجب النفقه زوج نمی باشد، اگر در خانه همین شوهرش باشد از باب عیال بودن زکات فطره اش بر زوج واجب است همان طور که زکات فطره میهمان واجب است.

حال: اگر همین همسر ناشزه از منزل شوهرش رفته باشد نه واجب النفقه است و نه عیال، در نتیجه: زکات فطره هم ندارد.

بنابراین اجتهاد ابن ادریس اشتباه است.

## \* چه نسبتی میان عیال بودن و واجب النفقه بودن برقرار است؟

عموم و خصوص من وجه؛ یعنی: در برخی موارد عیال هست لکن واجب النفقه نیست. مثل:

میهمان. در برخی موارد واجب النفقه هست لکن عرفا عیال نیست. مثل: کسی که نذر کرده به فقیری اطعام کند.

در برخی موارد هم واجب النفقه است هم عیال است مثل: فرزند صغیر و زوجه مطیعه.

**\* نظر محقق راجع به این ادعای اجماع ابن ادریس چیست؟**

این است که:

ص: ۱۲۵

نسبت به خصوص ناشزه احدی از فقها به وجوب زکات فطره او بر زوج تصریح نکرده است.

البته: نسبت به زوج فتوی داده اند لکن از راه اجماع بر یک لفظ مطلق نمی توان گفت حتما در خصوص این فرد فتوی داده اند، مگر اینکه بدانیم که در اطلاق کلام این فرد هم مورد نظر بوده است و در خصوص این فرد باید قصد محرز باشد تا بتوان مطلب را به آنها نسبت داد و گرنه شاید مرادشان از اطلاق کلام، همان فرد متعارف، یعنی زوج مطیعه باشد.

نکته: بیان محقق و ذکر تنظیر در مسئله در متن بعدی آمده است.

ص: ۱۲۶

متن: و ما أبعد ما بين ما استند إليه الحلي في هذا المقام و بين ما ذكره المحقق في بعض كلماته المحكيه، حيث قال:

«إنّ الاتفاق على لفظ مطلق شامل لبعض أفراده الذى وقع فيه الكلام لا يقتضى الاجماع على ذلك الفرد، لأنّ المذهب لا يصار إليه من إطلاق اللفظ ما لم يكن معلوما من القصد، لأنّ الاجماع مأخوذ من قولهم: أجمع على كذا، إذا عزم عليه. فلا يدخل فى الاجماع على الحكم إلّا من علم منه القصد إليه. كما أنا لا نعلم مذهب عشره من الفقهاء الذين لم ينقل مذهبهم لدلاله عموم القرآن و إن كانوا قائلين به»<sup>(١)</sup>، انتهى كلامه.

و هو فى غاية المتانه. لكنك عرفت ما وقع من جماعه من المسامحه فى اطلاق لفظ الاجماع.

و قد حكى فى المعالم عن الشهيد:

«إنّه أوّل كثيرا من الاجماع، لأجل مشاهدته المخالف فى موارد، باراده الشهره، او بعدم الظفر المخالف حين دعوى الإجماع، او بتأويل الخلاف على وجه لا ينافى الاجماع، او بإرادته الاجماع على الروايه و تدوينها فى كتب الحديث»<sup>(٢)</sup> انتهى.

و عن المحدث المجلسي فى كتاب الصلاه من البحار، بعد ذكر معنى الاجماع و وجه حجّيته عند الأصحاب: «إنّهم لما رجعوا إلى الفقه كأنّهم نسوا ما ذكروه فى الاصول. ثمّ أخذ فى الطعن على إجماعاتهم - إلى أن قال - فيغلب على الظنّ أنّ مصطلحهم فى الفروع غير ما جروا عليه فى الاصول»<sup>(٣)</sup> انتهى.

ترجمه:

### مقایسه شیخ میان کلام حلی و محقق

چه فاصله ای است میان آنچه که ابن ادريس به آن استناد جسته (و وجود حدیثی را در کتابی دلیل بر فتوای صاحب کتاب و عمل وی به روایت دانسته) و میان آنچه مرحوم محقق در برخی از کلماتی که از ایشان حکایت شده است فرموده: «اتفاق (علما) بر لفظ مطلقى که اطلاق آن شامل برخی از افرادش می شود که کلام در این برخی واقع شده اقتضای اجماع نسبت به فرد مورد کلام را ندارد، زیرا رأی و

ص: ۱۲۷

۱- معارج الاصول، ص

۲- معالم الدين ص ۱۷۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۸۶ ص ۲۲۲.



مذهب علما (مادامی که قصدشان معلوم نباشد) از مجرد اطلاق لفظ احراز نمی گردد مگر اینکه علم به قصد ایشان پیدا کنیم (که نسبت به فرد محل کلام عنایت داشته و مورد قصدشان می باشد) زیرا لفظ اجماع از این قول اهل لسان که می گویند: اجمع علی کذا، اخذ می شود، پس در اجماع بر حکم داخل نمی شود مگر کسی که معلوم شود قصد فتوی بر حکم مورد کلام را داشته است.

به عبارت دیگر: در اجماع بر حکم تنها کسی داخل است که بدانیم وی قصد فتوی بر حکم مورد کلام را داشته است همان طور که ما رأی و مذهب گروه ده نفره ای از علما را که نظرشان نقل شده است نسبت به دلالت یک عموم قرآنی نمی دانیم اگرچه قائل به حجیت عموم قرآنی هستند.

یعنی: اگر در قرآن کریم عمومی وارد شده باشد و ما بدانیم تعدادی از علما از نظر اصولی عام را حجت می دانند نمی توانیم به همین مقدار اکتفا کرده حکم فلائد مسئله را که مشمول عموم مزبور است به ایشان نسبت دهیم مگر اینکه فتوای آنها به صراحت نقل شده باشد.

این کلام از مرحوم محقق در کمال متانت است، و لکن دانستی که بناء بسیاری از مدعیان اجماع بر مسامحه و تساهل است (و حال آنکه رعایت این دقائق و احتیاطات که ایشان می گویند: در صورتی است که ادعای اجماع کاشف از اجماع حقیقی و دقی باشد) و لذا مراعات این گونه دقائق در چنین اجماعاتی لازم نمی باشد.

### **تأویل در اجماعات ادعاشده**

در کتاب معالم از شهید اول (ره) حکایت کرده است که وی بسیاری از اجماعات (ادعاشده) را به خاطر وجود نظریات مخالف با آنها، به اراده شهرت (از اجماع) و یا عدم دست یابی به وجود مخالف در هنگام ادعای اجماع تأویل نموده است و یا به تأویل نظر مخالف پرداخته به نحوی که آن نظر تنافی با اجماع نداشته باشد، یا مراد از اجماع را اراده اجماع بر روایت و نوشتن آن در کتب حدیث تأویل نموده است.

### **مقاله محدث مجلسی**

مرحوم مجلسی در کتاب صلاه از کتاب بحار پس از ذکر معنای اجماع و وجه حجیت آن از نظر اصحاب می فرماید: علما هنگامی که به فقه بازمی گردند، گویا آنچه را در اصول گفته اند فراموش می کنند.

سپس شروع به طعن در اجماعات ایشان نموده تا آنجا که فرموده است: بدین خاطر ظن غالب این گونه حاصل می شود که، اصطلاح ایشان در فقه غیر از مصطلح در اصول است.

**\* مستند ابن ادریس در مدعایش چه بود؟**

صرف مشاهده روایت یا روایاتی در یک کتاب بوده که همین امر را دلیل بر فتوای صاحب کتاب و عمل وی به روایت مذکور قرار داده است.

**\* بیان محقق در رابطه با اجماع چیست؟**

این است که:

اگر علما بر لفظ مطلقى اتفاق نمودند که شامل برخی از افرادش که محل کلام است، نسبت دادن اجماع به فرد و یا مورد محل کلام را اقتضاء نمی کند. چون رأی علما را نمی توان از مجرد اطلاق لفظ استفاده نمود و به دست آورد، مگر اینکه بدانیم فرد و یا مورد محل کلام مورد قصد آنها می باشد.

دلیل ایشان بر مطلب فوق این است که: لفظ اجماع از قول اهل لسان که می گویند: (اجمع علی کذا) که بیانگر قصد و عزم فرد بر فلان شیء است، اخذ می شود.

پس:

در اجماع بر حکم تنها کسی دخیل است که قصد و عزم فتوی بر حکم مورد کلام را داشته باشد.

فی المثل: چنانچه در قرآن کریم عامی وارد شده باشد و ما بدانیم که جمعی از علما رأیشان در اصول حجیت عام است، به صرف اطلاع از این نظر نمی توانیم حکم فلان مسئله را که مشمول عام مزبور است به ایشان نسبت دهیم، مگر فتوای آنها در رابطه با آن مسئله صراحتاً نقل شده باشد.

**\* مراد از عبارت (علی لفظ مطلق شامل لبعض افراد) چیست؟**

این است که:

فی المثل:

به طور مطلق اجماع قائم شده بر وجوب فطره زن بر مرد، که این اطلاق شامل صورت نشوز و عدم اطاعت زن هم می شود.

**\* مراد از عبارت (أنه أول كثيرا من الاجتماعات ... الخ) چیست؟**

این است که: شهید اول به خاطر وجود مخالفتی با اجماعات ادعاشده آنها را به نحو ذیل تأویل و هریک را به نحوی توجیه نموده است و در مقام تأویل و جوهی را ذکر نموده است از جمله:

۱- در برخی از آنها فرموده: مراد مدعی از اجماع، شهرت بوده است نه اتفاق الكل و اجماع مصطلح.

۲- در برخی دیگر فرموده: ناقل اجماع در زمان ادعا بر اینکه مخالفی وجود داشته مطلع نشده لذا

ص: ۱۲۹

ادعای اجماع کرده.

۳- در برخی دیگر: خود اجماع را به حال خود گذاشته و نظر مخالف را به نحوی تأویل کرده که با اجماع تنافی نداشته باشند.

فی المثل: اجماع قائم شده بر اینکه سوره در نماز واجب است لکن برخی گفته اند واجب نیست، توجیه می کند که قول این برخی مربوط به حالت ضروره است مثل: ضیق وقت، پس اشکالی وجود ندارد.

۴- همان طور که شهرت روایی و فتوایی داریم، اجماع روایی و فتوایی هم داریم و مراد از اجماع در روایت یعنی اینکه: همه علما این احادیث را آورده اند، اگرچه همه برطبق آن فتوی نداده اند نه این که مراد اجماع در مقام فتوی باشد.

### **\* چه نسبتی میان اجماع روایی و فتوایی وجود دارد؟**

عموم و خصوص من وجه:

یعنی:

چه بسا حدیثی روایتش مجمع علیها باشد ولی فتوی برطبق آن اجماعی نباشد.

چه بسا حدیثی از لحاظ فتوی مجمع علیها باشد لکن از حیث روایت اجماعی نباشد.

چه بسا حدیثی روایتش مجمع علیها و فتوا برطبق آن نیز اجماعی است.

چه بسا حدیثی فتوا برطبق آن اجماعی و روایت آن هم اجماعی است.

### **\* حاصل بیان مرحوم مجلسی در اینجا چه بود؟**

این بود که:

حضرات فقها در مباحث اصولی مرادشان از اجماع، اتفاق الكل است، لکن به فقه که می رسند گویا همه مبانی اصولی را از یاد می برند و بر اتفاق جماعتی هم، اطلاق اجماع می کنند.

گویا: مصطلح آقایان در فروع غیر از مبنا و اصطلاح اصولی آنها است.

ص: ۱۳۰

متن: و التحقيق أنه لا- حازه إلى ارتكاب التأويل في لفظ الاجماع بما ذكره الشهيد، و لا إلى ما ذكره المحدث المذكور من تغاير مصطلحهم في الفروع و الاصول، بل الحق أنّ دعواهم للإجماع في الفروع مبنی علی استکشاف الآراء و رأى الإمام إماماً من حسن الظنّ بجماعه من السلف أو من امور تستلزم باجتهادهم إفتاء العلماء بذلك و صدور الحكم عن الإمام أيضاً. و ليس في هذا مخالفه لظاهر لفظ الإجماع حتّى يحتاج إلى القرينه، و لا تدليس، لأنّ دعوى الإجماع ليس لأجل اعتماد الغير عليه و جعله دليلاً يستريح إليه في المسأله، نعم، قد يوجب التدليس من جهه نسبه الفتوى الى العلماء الظاهره في وجدانها في كلماتهم؛ لكنّه يندفع بأدنى تتبع في «الفقه» ليظهر أنّ مبنی ذلك على استنباط المذهب، لا على وجدانه مأثوراً.

ترجمه:

### تحقيق شيخ

### تحقيق شيخ

آن است که: نه نیازی به ارتکاب تأویلاتی است که از شهید اول در لفظ اجماع نقل شده و نه نیازی به آنچه محدث مجلسی از تغایر اصطلاح فروع با مصطلح اصول (نسبت به لفظ اجماع) فرمود، بلکه حق این است که: ادعای آنها بر اجماع در مسائل فرعیه مبتنی بر کشف آرای (فقهاء) و رأى امام در ضمن آن آراء توسط مدعی است، و این کشف، یا از حسن ظنی است که مدعی (اجماع) به جماعتی از علمای گذشته داشته و یا از اموری است که با اجتهاد وی مستلزم فتوای علما به آن حکم و صدور آن از امام (علیه السلام) است.

و در این (اطلاق به چنین اجماعاتی) نه مخالفتی با ظاهر لفظ اجماع وجود دارد تا در نتیجه نیاز به نصب قرینه باشد و نه تدلیسی وجود دارد در فرضی که نصب قرینه نباشد.

زیرا ادعای اجماع به خاطر اعتماد دیگران به آن (اجماع) و دلیل قرار دادن آن، تا در مسئله مورد نظرشان به آن استناد کنند، نمی باشد.

استدراک بله، گاهی (این ادعاها) به جهت نسبت دادن فتوی (توسط مدعی اجماع در ضمن ادعای اجماع) به علما و یافتن این نسبت توسط مدعی در کلمات ایشان سبب حصول تدلیس برای دیگران می شود.

لکن این (زمینه برای تدلیس) با اندک تفحص و دقتی در فقه، معلوم می شود که مبنای این استکشاف آراء و فتاوی مبتنی بر استنباط و اجتهاد خود مدعی است، نه اینکه بعد الفحص در اقوال مکتوبا و مضبوطا فی الکتب، به این نسبت ها دست یافته باشد.

**\* مراد از عبارت (و التحقيق ... الخ) چیست؟**

این است که:

ادعای اجماع در مسائل فرعی، مبتنی بر آن است که مدعی آراء و نظرات در ضمن این آراء، رأی امام را کشف نموده است. لذا، نه نیازی به تأویلات شهید اول می باشد و نه گفتار مرحوم مجلسی، که فرمود: اصطلاح فروع با مصطلح اصول نسبت به لفظ اجماع تغایر دارد.

**\* مراد از عبارت (اما من حسن الظنّ بجماعه ... الخ) چیست؟**

این است که:

این کشف رأی معصوم در ضمن دست یابی به آرای علما یا از حسن ظنی است که این مدعی به جماعتی از علمای گذشته داشته است یا حکمی است که با اجتهاد وی حاصل شده و مستلزم فتوای علما به آن حکم و صدور آن از امام است.

**\* آیا برای جلوگیری از تدلیس نیازی به نصب قرینه در این گونه اجماعات نمی باشد؟**

خیر، زیرا اطلاق اجماع به چنین اجماعاتی، مخالفتی با ظاهر اجماع ندارد تا اینکه نیاز به نصب قرینه داشته باشد و در فرض نیاوردن قرینه موجب تدلیس شود.

**\* مراد از عبارت (لانّ دعوی الاجماع لیس لاجل ... الخ) چیست؟**

بیان علت است جهت عدم وجود تدلیس در اجماعات مذکور.

چرا که این ادعاها نسبت به اجماعات مزبور، به خاطر این نیست که دیگر علما به آن اعتماد کرده و آن را از ادله معتبره در مسئله قرار می دهند، تا شما بگویید: مدعی بر امری ادعای اجماع نموده که محل و معقد اجماع نبوده و در نتیجه دیگران را به اشتباه انداخته و مآلاً موجب تدلیس برای آنها شده است، بلکه تمسک او به لفظ اجماع و آوردن آن در کلامش برای این است که به دیگران بفهماند که فتوایش مستند به علم است و بدون علم فتوی نداده است.

**\* مراد از عبارت (نعم قد یوجب التدلیس من جهه ...) چیست؟**

استدراک شیخ است مبنی بر اینکه:

بله: گاهی این ادعاها موجب حصول تدلیس برای دیگران می شود و آن بدین جهت است که:

مدعی در ضمن ادعای اجماع، فتوی را به علما نسبت دهد و چنان وانمود کند که این نسبت و فتوی را خود در عبارات آنها یافته است و حال آنکه، فتاوی علما را حدس زده است.

ص: ۱۳۲

**\* پس مراد از عبارت (و لکنه یندفع بادنی ... الخ) چیست؟**

این است که: با اندک تفحص و دقت، زمینه مذکور برای تدلیس از بین می رود و شخص می فهمد که استکشاف آراء و فتاوی، مبتنی بر اجتهاد و استنباط خود مدعی است نه اینکه بعد از فحص و بررسی در اقوال به آنها دست یافته است.

**\* حاصل و نتیجه این اندفاع چیست؟**

این است که:

تدلیس احتمالی زائل شده و از این جهت نیز به اجماعات مذکور اشکالی وارد نمی شود.

ص: ۱۳۳



متن: و الحاصل أنّ المتتبع في الإجماعات المنقوله يحصل له القطع من تراكم أمارات كثيره باستناد دعوى الناقلين للإجماع- خصوصا إذا أرادوا به اتفاق علماء جميع الأعصار، كما هو الغالب في إجماعات المتأخرين- إلى الحدس الحاصل من حسن الظنّ بجماعه ممّن تقدّم على الناقل، أو من الانتقال من الملزوم إلى لازمه مع ثبوت الملازمه باجتهاد الناقل و اعتقاده.

و على هذا ينزل الاجماع المتخالفه من العلماء مع اتحاد العصر أو تقارب العصرين و عدم المباهه كثيرا بإجماع الغير، و الخروج عنه للدليل، و كذا دعوى الاجماع مع وجود المخالف فإنّ ما ذكرنا في مبنى الإجماع من أصحّ المحامل لهذه الامور المنافيه لبناء دعوى الإجماع على تتبع الفتاوى في خصوص المسأله.

ترجمه:

### حاصل كلام

حاصل كلام اينكه: برای شخص متتبع در اجماع منقوله از راه قرائن فراوان، قطع حاصل می شود که ادعای ناقلين اجماع منقوله به ویژه هنگامی که از آن اجماع اتفاق تمام علمای اعصار را قصد کرده باشند، چنانچه غالبا اجماع منقوله در کلمات متأخرين همین طور است، تماما مبتنی بر حدس ناشی از حسن ظن مدعی به جماعتی از علماء گذشته و یا ناشی از انتقال از ملزوم (اتفاق کل علماء) به لازم (رأی معصوم) است، که تلازم میان این لازم و ملزوم، به اجتهاد و اعتقاد خود ناقل و مدعی ثابت شده است.

بنابراین: اجماع متخالف از علماء هم عصر و یا قریب العصر و بی توجهی فراوان دیگران به این گونه اجماع و صرف نظر از این (اجماع)، به مجرد وجود دلیلی (برخلاف آن) و نیز ادعای اجماع در مسأله ای که مخالف در آن وجود دارد، بر همین اجماع مبتنی بر حدس برمی گردد.

به هر تقدیر: آنچه ما در مبنای اجماع ادعاشده ذکر کردیم از اصلح محامل، برای مواردی است که با ادعای اجماع بر تفحص نمودن فتاوی در خصوص این مسئله منافات دارد.

ص: ۱۳۴

**\* مراد شیخ از عبارت (و الحاصل ...) چیست؟**

این است که: قرائن فراوانی دلالت دارد بر اینکه مراد مدعیان اجماع، به ویژه کسانی که ظاهر اجماعاتشان اتفاق الکل در تمام اعصار و امصار است، از جمله اجماعات شهیدین و فاضلین، اجماع حدسی و اجتهادی است، چرا که به نظر آنها میان این دو امر ملازمه وجود دارد و کبرای کلی را نیز منطبق نمودند، لذا مدعی اجماع شدند.

**\* مراد از قرائن کثیره چیست؟**

۱- وجود مخالف در مسئله ۲- اجماعات متعارضه از دو عالم هم عصر و ...

**\* مراد از عبارت (و علی هذا ینزل الاجماع المتخالفه ...) چیست؟**

این است که:

اگر دو اجماع متخالف با هم از دو عالم هم عصر و یا قریب العصر صادر می شود و اگر در برخی موارد به ادعای اجماع توجه نمی کنند و به مجرد وجود دلیل برخلاف از اجماع رفع ید می کنند و گویا با اجماع مثل اصل رفتار می کنند که (الاصل دلیل حیث لا دلیل) و یا اگر با وجود مخالف هم، ادعای اجماع می کنند و یا اگر از ادعای اجماعی که کرده اند عدول می کنند و اگر ...

بهترین توجیهش این است که بگوئیم: در تمام این ادعاها و ... مرادشان اجماع اجتهادی است و لذا نیازی به حمل لفظ اجماع برخلاف ظاهر نمی باشد.

متن: و ذکر المحقق السبزواری- فی الذخیره- بعد بیان تعسر العلم بالإجماع:

انّ مرادهم بالإجماعات المنقوله فی كثير من المسائل بل فی أكثرها لا يكون محمولاً علی معناه الظاهر، بل إمّا يرجع الی اجتهاد من الناقل مؤدّ- بحسب القرائن و الأمارات الّتی اعتبرها- إلى أنّ المعصوم موافق فی هذا الحكم، أو مرادهم الشهره، أو اتّفاق أصحاب الكتب المشهوره، أو غیر ذلك من المعانی المحتملہ: (۱) ثم قال بعد کلام له: و الّذی ظهر لی من تتبع کلام المتأخّرين أنّهم كانوا ينظرون إلى كتب الفتاوى الموجوده عندهم فی حال التّألیف فإذا رأوا اتّفاقهم علی حکم قالوا:

إنّہ إجماعی، ثمّ اذا اطلعوا علی تصنیف آخر خالف مؤلفه الحكم المذكور رجعوا عن الدّعوى المذكوره. و یرشد الی هذا كثير من القرائن الّتی لا یناسب هذا المقام تفصیلها. (۲)

ترجمه:

### بیان محقق سبزواری پیرامون اجماعات مذکوره

مرحوم سبزواری در کتاب «ذخیره» پس از بیان تعسر و دشواری دسترسی به اجماع (همه علما) عن حس می فرماید: مراد علماء از اجماعات منقوله در بسیاری از مسائل بلکه در اکثر آنها حمل بر معنای ظاهری آن نیست (که همه نظرات را بررسی کرده و عن حس برای ما نقل کند) بلکه مراد از اجماع:

- یا معنایی است که به اجتهاد ناقل تکیه دارد و به حسب قرائنی که وی مورد نظر قرار داده، این اجماع دلالت می کند که معصوم در این حکم با مجمعی موافق است.

- و یا مرادشان از آن (اجماع) شهرت است و نه اجماع مصطلح.

- و یا مرادشان از آن اتفاق صاحبان کتب مشهوره است (مثل: مؤلفین کتب اربعه).

- و یا غیر این امور از معانی دیگر که احتمال اراده آن از مدعی اجماع داده می شود.

سپس بعد از این کلام می فرماید:

از تتبع در کلام متأخرین روشن می شود که ایشان هنگام تألیف تنها به کتب فتوائی که در اختیارشان بوده مراجعه می کردند، پس وقتی می دیدند که صاحبان این کتب در مسأله ای با هم موافق بوده اند می گفتند: این مسئله اجماعی است، سپس وقتی بر تصنیف و کتاب دیگری (غیر از آنچه در اختیارشان بود) دست می یافتند، که مؤلف آن مخالف حکم مزبور است، از ادعای اجماع خود برمی گشتند.

و گواه ما بر این مدعا: قرائن بسیاری است که این مقام تقاضای ذکر آن را نداشته و تفصیل آن مناسب این مقام نیست.

---

١- ذخيرہ المعاد: ص ٥٠ س ٤٢

٢- همان منبع: ص ١٣٦

متن: و حاصل الکلام من أوّل ما ذكرنا الى هنا:

۱- أنّ الناقل للإجماع إن احتمل في حقه تتبع فتاوى من ادعى اتّفاقهم حتّى الإمام العزّدي هو داخل في المجمعين فلا إشكال في حجّيته و في إلحاقه بالخبر الواحد، إذ لا يشترط في حجّيته معرفه الإمام تفصيلا حين السّماع منه لكن هذا الفرض ممّا يعلم بعدم وقوعه، و إنّ المدّعى للإجماع لا يدّعيه على هذا الوجه.

۲- و بعد هذا فإن احتمل في حقه تتبع فتاوى جميع المجمعين - و المفروض أنّ الظاهر من كلامه هو اتّفاق الكلّ المستلزم عادة لموافقته قول الإمام - فالظاهر حجّيته خبره للمنقول إليه سواء جعلنا المناط في حجّيته تعلق خبره بنفس الكاشف العزّدي هو من الامور المحسوسه المستلزمه ضروره لأمر حدسيّ و هو قول الامام، أو جعلنا المناط تعلق خبره بالمنكشف و هو قول الامام لما عرفت من أنّ الخبر الحدسيّ المستند إلى احساس ما هو ملزوم للمخبر به عادة كالخبر الحسيّ في وجوب القبول.

۳- و قد تقدّم الوجهان (۱) في كلام السيّد الكاظمي في شرح الوافيه.

۴- لكنك قد عرفت سابقا (۲) القطع بانتفاء هذا الاحتمال، خصوصا إذا أراد الناقل اتّفاق علماء جميع الأعصار؛ نعم، لو فرضنا قلّه العلماء في عصر - بحيث يحاط بهم - أمكن دعوى اتّفاقهم عن حسّ، لكن هذا غير مستلزم عادة لموافقته قول الإمام نعم يكشف عن موافقته بناء على طريقه الشيخ المتقدّمه التي لم تثبت عندنا و عند الأكثر.

ثمّ اذا علم عدم استناد دعوى اتّفاق العلماء المتشكّتين في الاقطار - الذي يكشف عادة عن موافقته الامام - إلّا الى الحدس الناشئ عن احد الامور المتقدّمه التي مرجعها الى حسن الظنّ او (الملازمات الاجتهاديّه) فلا عبره بنقله لأنّ الاخبار بقول الامام حدسيّ غير مستند الى حسّ ملزوم له عادة - ليكون نظير الاخبار بالعداله المستنده الى الآثار الحسيّه و الاخبار بالاتّفاق ايضا حدسيّ.

ترجمه:

### حاصل بحث

حاصل سخن از ابتدای آنچه تاکنون ذکر کردیم آن است که:

۱- اگر احتمال بررسی و تفحص فتاوی کسانی را که ناقل اجماع ادعای اتّفاق آنها را نموده، حتی امام را که داخل مجمعین است (اجماع دخولی) در حق او داده شود، پس اشکالی در حجیت آن (اجماع دخولی)

ص: ۱۳۷

۱- ذخیره المعاد: ص ۱۳۶

۲- همان منبع: ص ۱۳۷

و الحاقش (به خبر واحد) نیست، زیرا در حجت بودن آن (خبر واحد) معرفت و شناخت امام توسط مخبر هنگام شنیدن خبر از او شرط نمی باشد.

لکن این فرض قطعاً واقع نشده، و مدعی اجماع ادعایش بر این وجه صورت نگرفته است و بعد از این فرض، فرض دیگر آن است که:

۲- اگر احتمال تتبع و بررسی فتاوی جمیع مجمعین (که به حسب فرض ظاهر کلام ناقل اجماع نیز این اتفاق تمام علما است که عرفاً مستلزم با موافقت قول امام (علیه السلام) است، به این معنا که مدعی اجماع، اقوال همه آحاد مجمعین به جز امام را بررسی نموده، منتهی لازمه فتاوی کل، توافق امام با آنهاست) در حق ناقل اجماع داده شود، ظاهراً خبر مدعی (به اتفاق علماء) در حق منقول الیه حجت است. اعم از آنکه:

الف: مناط حجیت (خبر مدعی) را تعلق خبر به نفس کاشف (یعنی: اتفاق کل علما) قرار دهیم که امر محسوسی است که ضرورتاً مستلزم امر حدسی دیگر یعنی: رأی امام (علیه السلام) می باشد.

ب: مناط حجّت بودن (خبر مدعی) را تعلق خبر او به منکشف (یعنی: قول امام) بدانیم.

زیرا دانستی که: خبر حدسی مستند به احساس (امر حسی) که عادتاً ملزوم مخبر به است، همچون خبر حسی است در لزوم و وجوب قبول و پذیرفتن آن.

۳- و قبلاً هر دو وجه در کلام مرحوم سید کاظمی در شرح وافیه آورده شد.

۴- ولی در مباحث گذشته به منتفی بودن این احتمال (از مدعی اجماع) قطع حاصل نمودی، به ویژه اگر ناقل، اتفاق علمای اعصار را از اجماع اراده کرده باشد (که چنین احتمالی در حق مدعی اجماع داده نمی شود، مگر قلت علما را در قرنی چنان فرض کنیم که احاطه بر اقوالشان مقدور باشد)، ادعای اتفاق و اجماع آنها از طریق حس ممکن است، ولی این فرض عادتاً ملازم با موافقت قول امام نمی باشد.

بله: فرض مزبور بنا بر طریقه شیخ (قاعدۀ لطف) که از نظر ما و اکثر علما ثابت نمی باشد، کاشف از موافقت امام است. پس اگر معلوم شود که ادعای اتفاق علمای پراکنده در اقطار عالم که توافقتشان عادتاً کشف کننده از موافقت امام (علیه السلام) است، صرفاً مستند به حدس ناشی از یکی از امور گذشته است که مرجع آنها به حسن ظن (ناقل به جمعی از علماء بوده) یا ملازمات اجتهادیه (حاکی اجماع) است، توجه و اعتنایی به نقل آن نمی شود؛ زیرا اخبار به قول امام حدسی است و در این فرض مستند به امر حسی که ملزوم آن بوده و رأی امام (علیه السلام) لازمه اش باشد نیست، تا از قبیل اخبار به عدالتی که به آثار حسی مستند است باشد چه آنکه علاوه بر حدسی بودن رأی امام (علیه السلام) اخبار به اتفاق علما نیز امر حدسی است و به چنین اجماعی که کاشف و منکشف هر دو، امر حسی باشند نمی توان اعتنا نمود.

**\* مراد از عبارت (تقدم الوجهان ...) چیست؟**

تعلق خبر به کاشف و مکشوف است.

**\* وجه تعبیر به کلمه خصوصا در عبارت (خصوصا اذا اراد الناقل ...) در این فرض چیست؟**

این است که:

اگر به احتمال بسیار غریب و بعید بتوان بر اقوال تمام علمای عصر واحدی احاطه پیدا نمود، تسلط یافتن و آگاهی یافتن بر اتفاق علمای جمیع اعصار از محالات است، به طوری که با جزم و یقین می توان گفت که مدعی، چنین قصد و اراده ای را نداشته است.

**\* حاصل کلام از ابتدای بحث اجماع تا به اینجا چیست؟**

این که از ابتدائی که وارد بحث اجماع شدیم شیخ فرمود:

هیچ ملازمه ای میان حجیت خبر واحد و حجیت اجماع منقول وجود ندارد و ادله حجیت خبر واحد شامل اجماع منقول به خبر واحد نمی شود، و این مدعی را در دو مرحله بیان نمود:

۱- در مرحله اول ثابت کرد که ادله حجیت خبر واحد تنها خبرهای حسی را شامل می شود.

۲- در مرحله دوم بعد از ذکر مقدمه ای طولانی تفصیلا وارد بحث شده ثابت کرد، اجماع منقول خبر حدسی است و لذا مشمول ادله حجیت نیست. و در اینجا که پایان مطالب است خلاصه مطالبی را که گذشت این گونه بیان می کند که:

اگر مدرک و مستند ناقل اجماع حس و وجدان باشد، یعنی: مدعی فتاوی همه علما را عن حس بررسی کرده و یقین حاصل نموده که امام در میان مجمعین بوده و قول ایشان (علیه السلام) را نیز به دست آورده، چنین اجماع منقولی مصداقی از مصادیق خبر واحد بوده و به همان ادله ای که خبر واحد حجت است، اجماع منقول نیز حجت است.

زیرا که این اخبار، حکایت حجت و نقل قول معصوم است و در اینجا لازم نیست که حتما امام را تفصیلا بشناسی، بلکه شناخت اجمالی هم کافی است، لکن متأسفانه این شیوه، مخصوص به زمان حضور است و در دوران غیبت احدی از مدعیان اجماع چنین شیوه ای را ادعا نکرده است.

و اگر مدرک و مستند مدعی اجماع در استکشاف رأی امام قاعده لطف باشد، چنین چیزی ممکن التحقق است و لکن

ارزش ندارد، لذا اجماعاتی که بر این مبنا بنا شوند فاقد حجیت اند.

- و اگر مدرک و مستند مدعی اجماع در استخراج رأی امام حدس باشد، خود دارای سه شعبه است:

۱- یکی حدس قطعی ضروری که مبتنی بر مبادی حسیه ضروریه است.

ص: ۱۳۹



فی المثل: اتفاق نظر تمام علما در تمام اعصار و امصار را تتبع کرده و از این راه حدس به قول امام می زند.

مثل: حدس به شجاعت علی وجود حاتم ... از راه آثار حسیه که این قسم از حدس نازل منزله حس است و ارزش دارد.

- هم از ناحیه نقل سبب و کاشف حجیتش ثابت می شود، هم از ناحیه نقل مسبب و منکشف که قول معصوم باشد. لکن میان آن و واقعیت و حقیقت فاصله است.

۲- یکی حدس قطعی اتفاقی که مبتنی بر مبادی حسیه غیر ضروریه است.

فی المثل: اتفاق نظر جماعتی را بررسی کرده و براساس حسن ظن به آنها و نازل منزله وحی منزل دانستن کلام آنها، قطع پیدا کرده که رأی امام همین است که این طریق فاقد ارزش است.

۳- حدس قطعی که مبتنی بر مبادی حدسیه و اجتهادیه است.

یعنی مجتهد:

- کبرای کلی مورد قبول همه علماء را بر فلان فرع فقهی منطبق می بیند.

- روی این انطباق و اجتهاد در خصوص همان فرع ادعای اجماع می کند.

- این ادعای اجماع نسبت به اتفاق الكل حدس است.

- سپس از راه این حدس به قول امام منتقل می شود که نسبت به رأی امام نیز حدس است.

- این قسم از اجماعات نیز برای خود ارزش دارد و نه برای دیگر مجتهدین.

در نتیجه: ما هو حجّه من الاجماع المنقوله، لیس بمتحقّق و ما هو متحقّق لیس بحجّه.

به عبارت دیگر: ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد.

**\* مراد از (ثم) در عبارت (ثم اذا علم عدم ...) چیست؟**

یعنی: پس از اینکه گفتیم:

اجماع دخولی قطعاً در خارج تحقق نیافته، اجماع کشفی به هر یک از دو احتمالش قطعاً مراد مدعیان اجماع نمی باشد؛ زیرا اگر علمای اعصار یا عصر واحد به قدری زیاد بوده که احاطه بر آنها ممکن نیست، در این فرض اطلاع بر اقوال آنها اگرچه مستلزم کشف از موافقت امام با ایشان است، لکن چنانچه گفته شد وقوع این امر در خارج و حصول اطلاع بر اقوال امر غیر

ممکن است و اگر هم تعداد و آحاد مجمعین معدود و کم باشد اگرچه احاطه بر آنها کار آسانی است ولی دست یافتن بر آنها کاشف از موافقت معصوم با ایشان نمی باشد.

ص: ۱۴۰

متن: نعم، بقی هنا شیء، و هو أنّ هذا المقدار من النسبه المحتمل استناد الناقل فيها إلى الحسّ يكون خبره حجّه فيها؛ لأنّ ظاهر الحكایه محمول علی الوجدان إلّا إذا قام هناك صارف، و المعلوم من الصارف هو عدم استناد الناقل إلى الوجدان و الحسّ فی نسبه الفتوی إلى جمیع من ادّعی إجماعهم، و أمّا استناد «نسبه الفتوی الی جمیع أرباب الکتب المصنّفه فی الفتاوی» إلى الوجدان فی کتبهم بعد التّبع فأمر محتمل لا یمنعه عادة و لا عقل.

ترجمه: استدراک بله: مطلبی در اینجا باقی مانده، و آن این است که: این مقدار از نسبت، که محتمل است ناقل (اجماع) در آن (ادعایش) به حس و امر محسوسی استناد بسته باشد، کفایت نموده و خبر او (ناقل) در نقل اجماع حجت می باشد، زیرا ظاهر حکایت اجماع (این است که ناقل، اقوال مجمعین را دیده و ادعایش) مستند به وجدان است. مگر اینکه صارف و قرینه ای بر عدم چنین استنادی وجود داشته باشد، و آنچه از صارف و قرینه ای که یقیناً وجود دارد معلوم است، عدم استناد و تمسک به حس و وجدان است در نسبت فتوی به جمیع علماء و کل فقهای که ادعای اتفاقشان را دارد (یعنی: آرای همه ایشان را خودش مشاهده و ملاحظه نکرده، زیرا بسیاری از ایشان دارای اثر مکتوب نبوده و آراء و فتاوايشان در دست نبوده است تا او به آنها مطلع شده باشد).

و اما استناد نسبت فتوی به تمام صاحبان کتب و ارباب تصنیف به وجدان و حس (مشاهده و ملاحظه آرای خود آنها) بعد از تفحص و آگاهی بر آنها امری است ممکن و عقل و عادت مانع از آن نمی شود.

متن: و ما تقدّم من المحقق السبزواري، من ابتناء دعوى الاجماع على ملاحظه الكتب الموجوده عنده حال التأليف، فليس عليه شاهد، بل الشاهد على خلافه. و على تقديره فهو ظنّ لا يقدر في العمل بظاهر النسبه، فانّ نسبه الأمر الحسيّ إلى شخص ظاهر في إحساس الغير إيّاه من ذلك الشخص. و حينئذ فنقل الاجماع غالبا إلّا ما شدّ حجّه بالنسبه إلى صدور الفتوى عن جميع المعروفين من أهل الفتاوى.

و لا- يقدر في ذلك أنّا نجد الخلاف في كثير من موارد دعوى الاجماع، إذ من المحتمل إرادته الناقل ما عدا المخالف، فتتبع كتب من عداه و نسب الفتوى إليهم، بل لعله اطلع على رجوع من نجده مخالفًا. فلا- حاجه إلى حمل كلامه على من عدا المخالف.

و هذا المضمون المخبر به عن حسّ، و إن لم يكن مستلزما بنفسه عادة لموافقته قول الامام، إلّا أنّه قد يستلزمه بانضمام أمارات اخر يحصلها المتتبع او بانضمام أقوال المتأخرين دعوى الاجماع.

**تضعیف کلام سبزواری توسط شیخ**

و آنچه از محقق سبزواری مبنی بر اینکه اجماعات ادعاشده تنها مبتنی بر ملاحظه و مشاهده کتب موجود نزد مدعی اجماع است، در وقت تألیف شاهی بر آن نیست، بلکه شاهد برخلاف آن است و به فرض وجود شاهد (بر گفتار ایشان)، (موجب حصول) ظنی است که عملاً ضروری به ظاهر نسبت (دادن اتفاق توسط ناقل به مجمعی) نمی رساند. زیرا نسبت دادن یک امر حسی (مثل اینکه: ناقل اجماع گفته است که اتفاق علماء در این مسئله چنین و چنان است) به یک شخص، ظهور در احساس و ادراک آن (امر حسی) توسط آن شخص دارد (یعنی: او این اقوال را بالحس و المشاهده ادراک کرده و خودش آنها را در کتب فقهاء دیده و لذا به آنها نسبت داده).

و هنگامی که به ظهور این نسبت قائل شدیم، غالباً نقل اجماع منقول به استثنای تعداد کمی نسبت به صدور فتوی از جمیع معروفین از اهل فتوی، حجت و مورد اعتماد بوده و وجود مخالف ضروری به آن (نسبت) نمی زند، زیرا احتمال دارد ناقل اجماع مرادش از اجماع، اتفاق غیر مخالفین باشد، در نتیجه کتب و تصانیف غیر مخالفین را بررسی (و پس از دست یابی به اتفاق رأی میان آنان) فتوی را به (همگی) آنان نسبت داده است. بلکه شاید (ناقل اجماع) از رجوع کسی که ما مخالفش می دانیم آگاهی یافته (که ما از آن بی خبریم).

بنابراین: نیازی به حمل کلام ناقل اجماع بر اجماع غیر مخالف نیست (بلکه می گوئیم: از معروفین، مخالفی در این مسئله وجود نداشته و ناقل پس از بررسی اقوال معروفین اهل فتوی به اتفاق آنها دست پیدا کرده و فتوی را به همه آنها نسبت داده است).

و این مضمون (نسبت) که به وسیله ناقل از آن خبر داده شده (امری) ناشی از حس است اگرچه بنفسه از نظر عرف و عادت مستلزم موافقت با قول امام نباشد، جز آنکه این مضمون امکان دارد به کمک انضمام به برخی از قرائن که متبوع آنها را به دست آورده و یا به انضمام اقوال متأخرین با ادعای اجماع مزبور، به موافقت رأی امام با مجمعی باشد.

متن: مثلاً:

١- إذا ادّعى الشيخ قدّس سرّه الاجماع على اعتبار طهاره مسجد الجبهه، فلا أقلّ من احتمال أن يكون دعواه مستنده إلى وجدان الحكم في الكتب المعده للفتوى و إن كان بايراد الروايات التي يفتى المؤلف بمضمونها.

٢- فيكون خبره المتضمّن لافتاء جميع أهل الفتوى بهذا الحكم حجّه في مسأله. فيكون كما لو وجدنا الفتاوى في كتبهم، بل سمعناها منهم.

٣- و فتواهم و إن لم تكن بنفسها مستلزمه، عاده، لموافقه الإمام عليه السلام إلّا أنّا إذا ضممنّا إليها فتوى من تأخّر عن الشيخ من أهل الفتوى و ضمّ إلى ذلك أمارات اخر، فربّما حصل من المجموع القطع بالحكم، لاستحاله تخلف هذه جميعها عن قول الامام.

٤- و بعض هذا المجموع- و هو اتفاق أهل الفتاوى المأثوره عنهم- و إن لم يثبت لنا بالوجدان، إلّا أنّ المخبر قد أخبر به عن الحسن، فيكون حجّه كالمحسوس لنا.

٥- و كما أنّ مجموع ما يستلزم عاده لصدور الحكم عن الامام إذا أخبر به العادل عن حسّ قبل منه و عمل بمقتضاه، فكذا إذا أخبر العادل ببعضه عن حسّ.

ص: ١٤٤

## مثال

مثلاً:

۱- وقتی شیخ طوسی (ره) بر وجوب پاک بودن محل سجده (مهر) ادعای اجماع نمود، کمترین احتمال (در حق وی) این است که ادعای وی مستند است به یافتن این حکم (توسط خود او) در کتب معتبره اهل فتوی، اگرچه این یافتن صرفاً به سبب نقل روایات داله ای باشد که شیخ به مضمون آن (روایات) فتوی داده است.

۲- پس خبر شیخ (ره) که دربرگیرنده فتوای جمیع اهل فتوی به حکم مزبور است در این مسئله حجت است و به منزله این است که خود ما این فتاوی را در کتب مؤلفین دیده باشیم بلکه از خود آنها شنیده باشیم.

۳- و اگرچه فتوای ایشان بنفسه و به طور معمول (بدون انضمام قرینه) مستلزم موافقت با رأی امام نمی باشد، لکن اگر فتاوی علمای متأخر از شیخ را به آنها ضمیمه کنیم و امارات دیگری (که کاشف از موافقت امام است) به آنها منضم شود، چه بسا از این مجموعه قطع به حکم حاصل شود؛ زیرا تخلف جمیع امور یاد شده از موافقت با رأی امام محال است.

۴- اگرچه برخی از این مجموع، که همان اتفاق اهل فتاوی رسیده از آنان است، وجدانا برای ما ثابت نشده، و لکن چون این مخبر (عادل و موثق یعنی شیخ) عن حسّ از آن خبر داده است به منزله محسوس است برای ما (مثل این است که ما خود آن را از اهل فتوی دیده یا شنیده باشیم) در نتیجه حجت است.

۵- و همان طور که این مجموعه، در صورتی که شخص عادل (شیخ) عن حسّ از آن خبر بدهد از او پذیرفته شده و به مقتضای آن عمل می شود، عادتاً مستلزم موافقت با رأی امام است، پس اگر همان شخص عادل از بعضی آن نیز عن حسّ خبر دهد از او پذیرفته شده و به مقتضای آن خبر عمل می شود.

متن: ١- و توضيحه، بالمشال الخارجى، أن نقول: إن خبر مائه عادل أو ألف مخبر بشىء مع شدّه احتياطهم فى مقام الاخبار يستلزم عادة ثبوت المخبر به فى الخارج، فإذا أخبرنا عادل بأنه قد أخبر ألف عادل بموت زيد و حضور دفنه، فيكون خبره باخبار الجماعه بموت زيد حجّه فيثبت به لازمه العادى و هو موت زيد.

٢- و كذلك إذا أخبر العادل باخبار بعض هؤلاء و حصلنا إخبار الباقي بالسّماع منها.

٣- نعم لو كانت الفتاوى المنقوله إجماعاً بلفظ الاجماع على تقدير ثبوتها لنا بالوجدان ممّا لا يكون بنفسها أو بضميمه أمارات آخر مستلزمه عادة للقطع بقول الامام و إن كانت قد تفيده، لم يكن معنىً لحجّيه خبر الواحد فى نقلها تعديداً، لأنّ معنى التعبد بخبر الواحد فى شىء ترتيب لوازمه الثابته له و لو بضميمه امور آخر.

٤- فلو أخبر العادل باخبار عشرين بموت زيد و فرضنا أنّ إخبارهم قد يوجب العلم و قد لا يوجب، لم يكن خبره حجّه بالنسبه إلى موت زيد، إذ لا يلزم من إخبار عشرين بموت زيد موته.

٥- و بالجملة، فمعنى حجّيه خبر العادل وجوب ترتيب ما يدلّ عليه المخبر به مطابقه، أو تضمّنا، أو التزاماً عقلياً أو عادياً أو شرعياً، دون ما يقارنه أحياناً.



## توضیح مطلب با یک مثال خارجی

این است که بگوییم:

۱- خبر صد نفر شخص عادل یا گزارش هزار نفر مخبر از حادثه ای با وجود احتیاط در مقام خبر دادن، عادتاً مستلزم ثبوت و تحقق مخبر به (آن حادثه) در خارج است. پس اگر یک نفر عادل خبر دهد که هزار نفر عادل (محتاط) از موت زید و حضورشان در دفن او خبر داده اند، خبر او از اخبار آن جماعت به موت و مرگ زید حجت است، و لازمه عادی آنکه مرگ زید است ثابت می گردد.

۲- و این چنین است، وقتی یک نفر عادل خبر دهد از اخبار برخی از این مخبرین (مثلاً ۱۰۰ نفر) و اخبار بقیه این مخبرین با شنیدن خود ما از آنها برای ما حاصل شود (لازمه عادی مجموع خبر و استماع ما که مرگ زید است ثابت می شود).

۳- بله: در صورتی که فتاوی منقول به لفظ اجماع به فرض ثبوت و حصول وجدانی آنها در کتب فتاوی برای ما، از جمله اموری است که به تنهایی یا به ضمیمه کردن امارات و قرائن دیگر، عادتاً مستلزم قطع به رأی امام و موافقت حضرت با مجمعین نمی باشد و اگرچه (این فتاوی منقوله) گاهی مفید قطع می باشند، ولی به معنای حجیت خبر واحد در نقل آن (فتاوی منقوله) نمی باشد و نمی توان آن را تعیداً ثابت فرض نمود، زیرا معنای تعبد به خبر واحد، ترتب و تحقق لوازم ثابت برای آن (خبر واحد) است و لو به ضمیمه امور و امارات دیگر.

۴- در نتیجه: اگر عادل خبر دهد از خبر دادن بیست نفر از مرگ زید، به فرض اینکه اخبار ایشان گاهی موجب علم شده و گاهی فاقد این فایده است، خبر این عادل نسبت به مرگ زید حجت نمی باشد؛ زیرا خبر بیست نفر از مرگ زید مستلزم ثبوت و تحقق مرگ زید (برای ما) نمی باشد.

۵- خلاصه کلام اینکه:

معنای حجیت خبر عادل، عبارت است از مرتب ساختن معنا و مدلول مطابقی یا تضمینی و یا التزامی مخبر به (حادثه) بر آن خبر، اعم از آنکه در مدلول التزامی، لازمه مخبر به (چیزی که از آن خبر داده می شود) عقلی بوده و یا شرعی و یا عادی باشد، نه آنچه را که احیاناً با خبر عادل مقارن است (یعنی: گاهی با آن بوده و گاهی نه).

**\* حاصل کلام از عبارت (نعم بقی هنا شیء) تا به اینجا چیست؟**

این است که: برخلاف جمع بندی قبلی که در تمام مبحث اجماع، شیخ نسبت به اجماع منقول نظر منفی داشت و در همه جا به تضعیف و رد آن می پرداخت و آن را از درجه اعتبار ساقط می نمود و قائل به حجیت آن نبود، در اینجا به آن روی سکه که شیخ نظر نهایی خود را در باب اجماع ابراز می کند، برمی خوریم و آن عبارت است از اینکه: به این آسانی نمی توان از جنبه های مثبت و برکات اجماع دست کشید و لذا حق این است که بگوئیم: اجماع برخلاف خبر واحد فی نفسه و بالاستقلال حجت نیست. و لکن با ضمیمه کردن امارات دیگر حجیت پیدا می کند، پس فی الجملة و نه بالجمله ارزشمند است.

**\* مراد شیخ از مطلب اخیر چیست؟**

این است که: درجات و مراتب اجماع متفاوت است و ترتیب آن از بالا به پایین به شرح ذیل است:

- ۱- اتفاق الكل در تمام اعصار و امصار.
- ۲- اتفاق الكل در عصری از اعصار.
- ۳- اتفاق المعروفین در تمام اعصار.
- ۴- اتفاق المعروفین در يك عصر.
- ۵- اتفاق جماعتی اندك به خاطر حسن ظن به آنها.
- ۶- اجماع اجتهادی و حدسی.

حال می گوید:

۱- کسی که با صراحت در مکتوباتش می گوید: اجمع الاصحاب علی کذا، نمی توان گفت: مراد او از این اجماع، اجماع مرحله پنجم و ششم است چرا که چنین چیزی با ظاهر اجماع نمی سازد، چون ظاهر اجماع اتفاق الكل است آن هم وجدانا. یعنی: مدعی اجماع خود از نزدیک به بررسی و مشاهده اقوال علما پرداخته، نه اینکه حدس زده و یا اینکه حسن ظن پیدا نموده باشد.

۲- گفته شد که تحصیل اتفاق الكل در تمام اعصار و یا لااقل عصر واحد مع کثره الفقهاء معمولا ممکن نیست، پس مرحله اول و دوم اجماع نیز معمولا غیر ممکن است.

در نتیجه:

نمی توان اجماعات منقوله در کتب فقهیه را بر معنای حقیقیش حمل نمود، هم به دلیل وجود صارف و هم حکم عقل به محال بودن آن.

ص: ۱۴۸

## \* پس اگر به نظر شیخ، دست یابی به اجماع حقیقی تعذر دارد چه باید کرد؟

می فرماید: قانون این است که: (اذا تعذرت الحقیقه فاقرب المجازات اولی بالاراده)

## \* حاصل قانون مذکور چیست؟

این است که بگوییم: مراد مدعیان اجماع از این ادعاها، اتفاق المعروفین در تمام عصرها و یا عصر واحد است.

## \* و لکن قبلاً گفته شد که اتفاق المعروفین به تنهایی مستلزم قول امام نیست و برای ما حدس قطعی به رأی امام نمی آورد؟

بله: و لکن با انضمام امارات و قرائن می توان چنین اجماعی را حجت نمود.

## \* مراد از امارات و قرائن چیست؟

قرائن عبارتند از:

۱- ظاهر آیه و یا آیاتی از قرآن به انضمام اتفاق المعروفین.

فی المثل: وقتی شیخ طوسی برای ما نقل اجماع می کند، اگرچه یقین داریم که مرادش از آن اجماع، اتفاق الكل در تمام اعصار و یا یک عصر مع کثره العلماء نیست، چرا که چنین امری عادتاً ممکن نیست، لکن از آنجا که حد اقل مراد شیخ طوسی می تواند اتفاق المعروفین باشد و این اتفاق المعروفین هم عن حس باشد، آن را می پذیریم هرچند عادتاً مستلزم قول امام نیست.

از طرفی هم خود ما از ظاهر آیه برداشتی داشته مطابق با آن اجماع، یعنی: ۵۰٪ از ارزش حکم را اجماع و ۵۰٪ از ارزش آن را ظاهر آیه تأمین نماید، پس یقین حاصل می شود که حکم واقعی همین است.

۲- ظاهر حدیث به ضمیمه اتفاق المعروفین به همان بیان که در ظاهر آیه گفته شد.

۳- انضمام اجماعات منقوله دیگر که در حد استفاضه اند به اتفاق المعروفین.

۴- اجماع محصل ظنی و ضمیمه آن به این اجماع (اتفاق المعروفین).

فی المثل: شیخ طوسی می گوید: (اجمع العلماء علی طهاره مسجد الجبهه).

حال: اگرچه ما یقین داریم که او فتاوی همه علماء را تفحص و تتبع نکرده، اطمینان داریم که حد اقل فتاوی صاحبان کتب

فتوایه را دیده است و لذا از راه نقل شیخ، اتفاق المعروفین تا زمان خود شیخ را به دست می آوریم، سپس همت کرده خودمان به تحصیل آراء معروفین پس از شیخ می پردازیم. وقتی کتب فتوایه آنان را بررسی کرده، دیدیم این ها نیز همان فتوی را دارند، اجماع علمای پس از شیخ نیز تحصیل می شود.

ص: ۱۴۹

حال: از انضمام این اجماع محصل ظنی به آن اجماع منقول یقین به رأی معصوم پیدا می کنیم.

### **\* این یقین حاصله وجدانی است یا ظنی؟**

اگر همه این فتاوی را خودمان وجدان کرده بودیم، یقین ما به رأی معصوم وجدانی بود، لکن در اجماع مذکور، چون قسمتی را با اخبار عادل تحصیل نمودیم یقین ما به رأی معصوم تبعی است.

### **\* حاصل مطلب از مطالب مذکور چیست؟**

این است که:

۱- اگر فتاوی همه ارباب کتب فتوی را خودمان تتبع و بررسی کنیم یقین ما به رأی معصوم وجدانی است.

۲- اگر فتاوی تمام معروفین را فرد عادل برای ما اخبار کند، یقین ما به رأی معصوم تبعی است.

۳- اگر قسمتی از فتاوی را یکی از علماء برای ما اخبار کند و فتاوی متأخرین را خودمان تتبع کنیم، یقین ما به رأی معصوم باز تبعی است.

۴- و آنجا که اخبار مخبر به تنهایی مستلزم قول امام نیست و اماره قابل اعتمادی هم در دست نباشد، چنین اخباری فاقد ارزش است زیرا مستلزم رأی امام نمی باشد.

### **\* تنظیر شیخ جهت فهم مطالب چیست؟**

این است که:

۱- گاهی خود شخص شاهد مرگ زید بوده و در خاکسپاری او حضور داشته لذا برای او علم وجدانی به مرگ زید و ترتیب آثار موت، شرعا و عقلا و عاداتا و ... پیدا می شود.

۲- گاهی خود شخص شاهد مرگ زید و حاضر در خاکسپاری او نبوده، لکن صد مخبر عادل و یا هزار مخبر و لو غیر عادل که در حد تواترند از موت زید و دفن او برای مخاطب خبر داده اند، در اینجا نیز برای مخاطب یقین وجدانی به موت زید حاصل می شود.

۳- گاهی شخص، شاهد موت زید نبوده و در خاکسپاری او حضور نداشته و یک نفر عادل از مرگ زید به او خبر داده که هزار نفر دیگر به آن عادل خبر داده اند، در اینجا نیز خبر آن عادل حجت است.

یعنی: ما آن عادل را تصدیق می کنیم و تصدیق عبارت است از: نَزَلَهُ مِنْزَلَهُ الْعِلْمِ، آن گاه برای خود مخبر یقین وجدانی به مرگ زید حاصل می شود و برای ما یقین تبعیدی.

۴- و گاهی نیز عدلی به ما خبر می دهد که ۵۰ نفر از مرگ زید به او گزارش داده اند که این عادتاً یقین آور نیست. لکن اگر ۵۰ نفر هم به خود ما خبر دادند، این خبر حسی به اضافه آن خبر، نسبت به مرگ زید برای ما قطع تبعیدی حاصل می کند.

ص: ۱۵۰

متن: ١- ثم إن ما ذكرنا لا يختص بنقل الاجماع، بل يجرى في نقل الاتفاق و شبهه، و يجرى في نقل الشهره و نقل الفتاوى عن أربابها تفصيلا.

٢- ثم إنه لو لم يحصل من مجموع ما ثبت بنقل العادل و ما حصّله المنقول إليه بالوجدان من الأمارات و الأقوال القطع بصدور الحكم الواقعي عن الإمام عليه السلام لكن حصل منه القطع بوجود دليل ظني معتبر بحيث لو نقل إلينا لاعتقدناه تاما من جهه الدلاله و فقد المعارض، كان هذا المقدار أيضا كافيا في اثبات المسأله الفقهيّه، بل قد يكون نفس الفتاوى التي نقلها الناقل للاجماع إجمالا- مستلزما لوجود دليل معتبر، فينقل الاجماع المنقول بالحجّيه بعد إثبات حجّيه خبر العادل في المحسوسات، إلّا إذا منعنا- كما تقدّم سابقا- عن استلزام اتفاق أرباب الفتاوى عاده لوجود دليل لو نقل إلينا لوجدناه تاما و إن كان قد يحصل العلم بذلك من ذلك، إلّا أنّ ذلك شىء قد يتفق و لا يوجب ثبوت الملازمه العاديّه التي هي المناط في الانتقال من المخبر به إليه.

٣- الا ترى أنّ إخبار عشره بشىء قد يوجب العلم به، لكن لا ملازمه عاديّه بينهما، بخلاف إخبار ألف عادل محتاط في الإخبار.

٤- و بالجملة، يوجد في الخبر مرتبه تستلزم عاده تحقّق المخبر به، لكن ما يوجب العلم أحيانا قد لا يوجبه، و في الحقيقه ليس هو بنفسه الموجب في مقام حصول العلم و إلّا لم يتخلف.



ترجمه: ۱- البته مطالبی که ذکر نمودیم تنها به نقل فتوای علماء (توسط ناقل) به لفظ اجماع، اختصاص ندارد بلکه در لفظ (اتفاق) و شبه آن، بلکه در نقل شهرت و نقل و حکایت فتوی از ارباب فتوا، به طور تفصیل و (به صورت) علی حده نیز جاری است.

۲- سپس می فرماید:

اگر از مجموع آنچه به نقل عادل ثابت شده و آنچه را که منقول الیه خود از امارات و اقوال بالوجدان تحصیل نموده، قطع و یقین به صدور حکم واقعی از امام پیدا نشود، لکن علم به وجود دلیل ظنی معتبری از آن حاصل گشت، که اگر (از جانب ناقل اجماع و یا ...) برای ما نقل می شد، از جهت دلالت و مفقود المعارض بودن به تام بودنش معتقد می شدیم، و این مقدار نیز در اثبات مسئله فقهیه (و استنادش به دلیل) کفایت می کند، بلکه چه بسا نفس فتاوائی را که ناقل برای اجماع نموده است به تنهایی (یعنی بدون انضمام به آنچه منقول الیه تحصیل نموده) مستلزم وجود دلیل ظنی مذکور باشد، پس بعد از اثبات حجیت خبر عادل در محسوسات اجماع منقول (به عنوان یک دلیل دیگر) مستقلاً حجت است، مگر اینکه همچون گذشته از تلازم (مجرد) اتفاق ارباب فتوی و کشف وجود دلیل معتبری منع کنیم که اگر برای ما نقل شود آن را تام خواهیم یافت، اگرچه گاهی علم به آن دلیل معتبر، از آن اتفاق ارباب فتوی حاصل می شود، و گاهی نه، جز اینکه حصول علم گاهی اتفاق می افتد ولی موجب ثبوت ملازمه عادیه ای که ملاک و مناط انتقال از مخبر به آن می باشد نشود.

۳- آیا ملا-حظه نمی کنی که خبر دادن ده نفر به امری گاهی موجب حصول علم به آن (امر) می شود، لکن ملازمه عادیه ای میان این خبر و حصول علم وجود ندارد (و لذا قابل اعتماد نمی باشد) به خلاف خبر دادن هزار نفر عادل احتیاطکننده در مقام اخبار (که تلاش می کنند میان خبرشان با حصول علم برای مخاطب ملازمه عادیه وجود داشته باشد به نحوی که عرف، انفکاک آن دو را محال می داند و چنین اخباری حجیت دارد).

۴- خلاصه کلام اینکه:

گاهی در خبر مرتبه ای وجود دارد که معمولاً مستلزم تحقق مخبر به است، لکن گاه این مرتبه موجب علم به تحقق مخبر به می شود و گاه نه، و در حقیقت این نفس خبر نیست که در این مقام موجب علم است (بلکه امر دیگری علت حصول علم به تحقق حادثه است) و الا- (اگر نفس خبر، علت ایجاد علم به تحقق حادثه بود، نمی باید در برخی اوقات) از تحقق مخبر به و علم به آن تخلف کند؛ زیرا تخلف علت از معلول خودش ممکن نیست.

ص: ۱۵۲

**\* حاصل مطلب در عبارت (ثم ان ما ذكرنا ...) چیست؟**

این است که:

- ۱- همه مطالبی که در اطراف لفظ اجماع بیان شد در رابطه با لفظ اتفاق، شهرت و ظاهر الاصحاب نیز جاری است لذا اگر کسی بگوید: اتفق العلماء علی کذا، همان طور که در آنجا می گفت: اجمعت العلماء علی کذا...، این به تنهایی و بالاستقلال حجت نمی باشد، لکن با ضمیمه شدن امارات معتبره به آن ارزشمند می شود و یقین تعبدی به رأی امام پدید می آورند.
- ۲- همین کلام در نقل شهرت نیز جاری است، یعنی: اگر کسی بگوید: هذا الحكم مشهور، سپس ما یا به تتبع آرا پردازیم و یا ظاهر آیه را به آن ضمیمه کنیم باز یقین آور می شود.
- ۳- و یا اگر فقیهی فتاوی دیگر فقهاء را مفصل بیان نمود فی المثل فرمود: قال الصدوق و یا المفید و یا السید، فی الجملة دارای ارزش اند و در صورت انضمام امارات معتبره به آن، ارزش تام و کامل پیدا می نماید.

**\* پس مراد از عبارت (ثم انه لو لم يحصل ...) چیست؟**

این است که:

- ۱- گاهی از انضمام اجماع منقول و امارات ظنیه معتبره و مجموعه حاصله از آن دو به حکم واقع و رأی امام قطع حاصل می شود.
- ۲- گاهی در اثر قوت امارات مثل: انضمام فتاوی همه صاحبان فتوای متأخرین به اجماع منقول شیخ و یا ... مجموعه ای حاصل می شود که قطع به حکم ظاهری یعنی: وجود دلیل معتبر پیدا می شود.
- یعنی: فقیه یقین حاصل می کند که حتما یک دلیل معتبری وجود داشته که فتوای مشهور متقدمین و متأخرین یکی شده است. نتیجه اینکه: این انضمام چه ما را به حکم واقعی برساند و چه به دلیل معتبری که (لو وصل الینا لکان عندنا ایضا حججه) در مسائل فقهیه کافی است.
- ۳- گاهی ممکن است مجرد یک نقل اجماع (بدون انضمام امارات دیگر) قطع به یک دلیل معتبر حاصل شود. در نتیجه: این اجماع منقول نیز مستقلا و بدون ضمیمه دارای ارزش است لکن این مطلب تصادفی است. یعنی: میان نقل اجماع و قطع به دلیل معتبر ملازمه عادیه ای وجود ندارد و لذا از ارزش می افتد. پس اجماع منقول فی الجملة دارای ارزش است لکن مع الانضمام ارزش بالجملة پیدا می کند و بدون ضمیمه از ارزش می افتد.

لذا: ما از اجماع منقول به عنوان مؤید استفاده می کنیم و در مقام استدلال به اجماع منقول تنها اکتفا نمی کنیم.

ص: ۱۵۳

متن: ١- ثم إنه قد تبّه على ما ذكرناه- من فائده نقل الإجماع- بعض المحققين (١) في كلام طويل له.

٢- و ما ذكرنا و إن كان محصّل كلامه على ما نظرنا فيه، لكنّ الأولى نقل عبارته بعينها، فلعلّ الناظر يحصّل منها غير ما حصّينا فإنا مررنا على العبارة مرورا و لا يبعد أن يكون قد اختفى علينا بعض ما له دخل في مطلبه.

٣- قال في «كشف القناع» و في رسالته التي صنّفها في المواسعه و المضايقه- ما هذا لفظه:

و ليعلم أنّ المحقّق في ذلك هو أنّ الإجماع العذّي نقل- بلفظه المستعمل في معناه المصطلح أو بسائر الألفاظ على كثرتها- إذا لم يكن مبتنیا على دخول المعصوم بعينه أو ما في حكمه في المجمعين فهو إنّما يكون حجّه على غير الناقل باعتبار نقله السبب الكاشف عن قول المعصوم أو عن الدليل القاطع أو مطلق الدليل المعتدّ به، و حصول الانكشاف للمنقول إليه و التمسك به بعد البناء على قبوله لا باعتبار ما انكشف منه لناقله بحسب ادّعائه فهنا مقامان:

ص: ١٥٤

---

١- هو الشيخ العلامة اسد الله التستريّ

ترجمه: ۱- سپس شیخ می فرماید: آنچه از فوائد نقل اجماع تا به اینجا ذکر نمودیم، برخی از محققین (شیخ اسد الله تستری) در کلام و نوشتار طولانی آورده است.

۲- و آنچه ما گفتیم اگرچه حاصل کلام ایشان است، لکن آنچه شایسته تر است نقل عین عبارت ایشان است شاید خوانندگان چیزی غیر از آنچه ما استفاده کرده ایم تحصیل نمایند، البته ما مطالب ایشان را به دقت مرور کردیم لکن ممکن است برخی از امور که در مطلب و مقصود ایشان دخیل بوده است از نظر ما مخفی مانده باشد.

### نظر شیخ اسد الله تستری در فایده اجماع

#### اشاره

۳- جناب تستری در کتاب «کشف القناع» و رساله ای که در مسأله مواسعه و مضایقه تألیف نموده، فرموده است: آنچه در باب اجماع منقول، محقق و ثابت است این است که:

اجماعی که به لفظ اجماع و یا با الفاظ کثیر الاستعمال دیگر در معنای مصطلحش استعمال گردد، البته زمانی که اجماع مبتنی بر دخول امام در مجمعین نباشد، در حق غیر ناقل از این جهت است که، ناقل سبب کاشف از قول امام و یا سبب حاکی از دلیل قاطع و یا مطلق دلیل قابل اعتماد (هرچند قطع آور نباشد) نقل نموده است، و حصول انکشاف (یعنی: آگاهی به رأی معصوم و یا وجود دلیل) برای منقول الیه و تمسک وی به اجماع منقول بعد از بنا گذاشتن بر قبول آن، نه به اعتبار اموری است که از اجماع منقول برای ناقل آن کشف شده و نه به حسب ادعای اوست.

پس: در اینجا دو مقام از بحث وجود دارد:

#### تشریح المسائل

##### \* مراد از عبارت (او ما فی حکمه ...) در متن چیست؟

معطوف به اجماع دخولی است و مراد آنجایی است که ناقل یقین به دخول امام در میان مجمعین دارد، لکن بعینه و به طور مشخص به حضرت علم و معرفت ندارد و حال آنکه در اجماع دخولی: ناقل قطع و یقین دارد که امام در میان مجمعین است و بعینه و به طور مشخص او را می شناسد.

##### \* مراد از عبارت (او مطلق الدلیل المعتد به ...) چیست؟

یعنی: علم و آگاهی از دلیلی بدهد که قطع آور نبود، و لکن از جمله ادله ظنیّه معتبره باشد.

حجّيته بالاعتبار الأول ١- و هي مبتنيه من جهتي الثبوت و الإثبات على مقدمات:

الاولى: دلالة اللفظ على السبب

و هذه لا بدّ من اعتبارها و هي متحقّقه ظاهرا في الألفاظ المتداوله بينهم ما لم يصرف عنها صارف.

٢- و قد يشتبه الحال إذا كان النقل بلفظ الإجماع في مقام الاستدلال. لكن من المعلوم أنّ مبناه و مبني غيره ليس على الكشف الذي يدّعيه جهال الصوفيه و لا على الوجه الأخير الذي إن وجد في الأحكام ففي غاية الندره- مع أنّه على تقدير بناء الناقل عليه و ثبوته واقعا كاف في الحجّيه- فإذا انتفى الأمران تعين سائر الأسباب المقرّره.

٣- و أظهرها غالبا عند الإطلاق حصول الأطلاق بطريق القطع أو الظنّ المعتدّ به على اتّفاق الكلّ في نفس الحكم و لذا صرّح جماعه منهم باتّحاد معنى الإجماع عند الفريقين و جعلوه مقابلا للشّهره، و ربّما بالغوا في أمرها بأنّها كادت تكون إجماعا و نحو ذلك، و ربّما قالوا: إن كان هذا مذهب فلان فالمسأله إجماعيه.

٤- و إذا لوحظت القرائن الخارجيه- من جهه العبارة و المسأله و النقله- و اختلف الحال في ذلك فيؤخذ بما هو المتيقّن أو الظاهر.

٥- و كيف كان، فحيث دلّ اللفظ و لو بمعونه القرائن على تحقّق الاتّفاق المعّبر كان معتبرا و إلّا فلا.

## مقام اول: حجت بودن اجماع منقول به اعتبار اول

### اشاره

۱- و آن از دو جهت ثبوت و اثبات مبتنی بر مقدماتی است.

مقدمه اول: دلالت لفظ (اجماع) است بر سبب (یعنی بر اتفاق مجمعین).

و این (دلالت) قطعاً باید مورد لحاظ و اعتبار قرار گیرد، چرا که در الفاظ متداول میان حضرات تا زمانی که قرینه صارفه ای در کار نباشد ظهور دارد (یعنی: در مقام نقل اجماع بر سبب مذکور دلالت می کند).

۲- و گاهی امر مشتبه است (و نقل اجماع ظهور مذکور را ندارد) زیرا نقل (اتفاق مجمعین) به لفظ اجماع، در مقام استدلال می باشد، لکن مخفی نباشد که مبنای ناقل و مبنای غیر ناقل، نه بر کشفی است که جهال از صوفیه ادعای آن را می کنند و نه بر وجه اخیری است که اگر در احکام یافت شود در نهایت ندرت باشد، و در صورتی که بنای ناقل بر امر خیر و ثبوت آن (به حسب) واقع باشد، در حجیت (اجماع منقول) کافی است. پس وقتی دو امر مذکور (بناء اجماع بر کشف صوفیه و بر طبق وجه اخیر) منتفی شود، سایر اسباب مقرر (در این معنا) تعیین می یابد و باید اجماع را مبتنی بر آنها دانست.

۳- و اظهر آن (ده وجهی که در کتاب کشف القناع آمده) عند الاطلاق حصول علم و اطلاع به طریق قطع و یا ظن معتبر، بر اتفاق کل علماء در نفس حکم است (یعنی: منقول الیه می تواند از لفظ اجماع منقول به اتفاق علما در فتوا، علم و یا ظن معتبر پیدا کند) و لذا جماعتی از اهل فن به یکی بودن معنای اجماع نزد شیعه و سنی تصریح نموده و آن را در مقابل شهرت قرار داده اند، و چه بسا برخی در مسئله شهرت مبالغه کرده به اینکه نزدیک است که این مسئله (شهرت) در حد اجماع باشد، و چه بسا برخی از فقها فرموده اند: اگر فلان حکم (مشهور) مذهب فلان فقیه است، پس مسئله اجماعی است.

۴- و اگر قرائن خارجیه از جهت دلالت (بر اتفاق علما) و از جهت نفس مسئله و از نظر ناقلین اجماع ملاحظه شوند، و حال (امر) دگرگون باشد، پس آنچه متیقن یا ظاهر است، اخذ می شود.

۵- به هر صورت، در هر موردی که لفظ (ولو) به کمک قرائن دلالت بر تحقق اتفاق معتبر کند، معتبر است و الا نمی توان به آن اعتماد کرد.

**\* مراد از اعتبار اول در عبارت (حجیته بالاعتبار الاول ...) چیست؟**

نقل اجماع به اعتبار سبب کاشف است و نه نقل آن به اعتبار امری که برای ناقل منکشف شده است.

**\* مراد از جهت ثبوت و جهت اثبات در عبارت (و هی مبنیّه من جهتی الثبوت و ...) چیست؟**

۱- مراد از جهت ثبوت، همان سبب کاشف است.

فی المثل: لفظ اجماع و یا اتفاق و یا ... دلالت بر اتفاق جماعتی کند که رأیشان عادتاً ملازم با رأی امام باشد. (بیان جهت ثبوت در مقدمه اول صورت می پذیرد).

۲- و مراد از جهت اثبات، حجیت سبب مذکور و اثبات چگونگی استکشاف حجت معتبره از این سبب است. (بیان جهت اثبات در مقدمه دوم و سوم صورت می پذیرد).

**\* مراد از دو کلمه (لفظ) و (السبب) در عبارت (دلالة اللفظ علی السبب ...) چیست؟**

مراد از لفظ همان اجماع است و از سبب، اتفاق مجمعین است.

**\* مراد تستری از عبارت (و هی محققه ظاهراً ... الخ) چیست؟**

این است که: گاهی نقل سبب کاشف از حیث ظاهر لفظ روشن است، فی المثل ناقل می گوید:

اتَّفَق العلماء و یا اتَّفَق الأصحاب و یا أجمع الأصحاب.

نکته: اگر کلماتی مثل: جمیعاً یا کافّه یا قاطبه به عنوان تأکید در پایان عبارت مذکور آورده شود، بدون شک لفظ منقول به نظر تستری ظاهراً بر سبب کاشف دلالت می کند.

**\* مراد از عبارت (و قد یشبهه الحال ... الخ) چیست؟**

این عبارت معطوف است به عبارت (و هی محققه ظاهراً) و حاصل مطلب این است که:

۱- گاهی نقل اجماع، ظهور تام در سبب، که همان اتفاق الكلّ است دارد و این در صورتی است که ناقل صرفاً در مقام نقل



اقوال علما باشد.

۲- و گاهی نقل اجماع ظهور مذکور را ندارد، یعنی: دلالت لفظ اجماع بر سبب کاشف نامعلوم و مشتبه است، و این در صورتی است که ناقل اجماع را در مقام استدلال نقل نماید.

**\* کیفیت نقل اجماع در مقام استدلال توسط ناقل چگونه است؟**

بدین گونه است که ناقل تنها اجماع را نقل کند بدون اینکه آن را به فقها نسبت دهد. فی المثل:

وقتی حکم مستنبطی را از نظر خود بیان می کند در مقام اثبات آن حکم بگوید: يدل عليه الاجماع و یا هذا الحكم اجماعی.

ص: ۱۵۸

### **\* وجه مشبه الحال بودن و دلالت نداشتن لفظ اجماع بر سبب کاشف (اتفاق الكل) در این مقام چیست؟**

این است که: ناقل اجماع در مقام استدلال، هدفش اثبات مطلوب است از هر راهی که ممکن است لذا ممکن است به اتفاق جماعتی که معمولاً سبب کاشف نیست تمسک جوید، برخلاف ناقل در مقام نقل اجماع، که ظاهر نقل دلالت بر اتفاق الكل دارد. که میان این امر و موافقت رأی معصوم با ایشان ملازمه عادیه وجود دارد.

### **\* مراد از عبارت (ان مبناه و مبنایه لیس علی الکشف الذی ...) چیست؟**

این است که: مبنای ناقل اجماع و غیر او نه بر کشفی است که صوفیه ادعای آن را دارند و نه بر آخرین وجه از وجوه ده گانه، که اگر در احکام یافت شود بسیار کم است.

### **\* کشف صوفیانه چیست؟**

مقام صحو بعد از محو و بقای بعد از فناست که عارف سالک پس از ریاضات نفسانی و سختیهای جسمانی بدان رسیده است و در مقام حق یقین مستقر شده، از عالم بیان به عالم جنان ارتقاء یافته در نتیجه همه اشیاء نزد او به کشف حقیقی آشکار و منکشف اند، و هکذا ادامه سیر و مجاهدات نفسانی تا رسیدن به درجه السبعین و ...

### **\* مراد از وجه الاخیر در عبارت (و لا علی الوجه الامر ... الخ) چیست؟**

آخرین و دوازدهمین وجه از وجوهی است که جناب تستری در کتاب کشف القناع آورده است.

حاصل وجه مذکور عبارت است از اینکه:

در زمان غیبت امام از طریق رؤیت و سماع از وجود مقدس آن حضرت علم به قول ایشان حاصل کرده باشد، لکن آن رائی و سماع جهت کتمان این سرّ از طرفی و حق را به اهلش رساندن از طرف دیگر، فرموده آن حضرت را به لفظ اجماع بیان کند، البته این در حالی است که مدرک آن را از دیگران پنهان می کند.

### **\* قول تستری راجع به وجه اخیر به طور کامل چیست؟**

این است که: و يلحق بهذه الوجوه وجه آخر يتم به العدد و هو الثاني عشر و يختص كالثاني غالباً بالامام الثاني عشر.

و هو ان يحصل لبعض الاولياء العلم بقوله بعينه باحد الوجوه الغير المنافية لامتناع رؤيته في غيبته و لم يكن مأموراً باختفائه و كتمانها او كان مأموراً باعلانها به حيث لا ينكشف حقيقه امره فيبرزه في مقام الاستدلال بصورة الاجماع خوفاً من التكذيب و

الاذاعه و الضياع، و ربّما يكون العلم بقول الامام كذلك

ص: ١٥٩

هو الاصل في كثير من الزيارات و الاعمال المعروفة التي لا يوجد لها مستند ظاهرا.

**\* مراد از امران در عبارت (فاذا اتفَى الامران ...) چیست؟**

طریق کشف است به طریق صوفیه و وجه اخیر از دوازده وجه مذکور در «کشف القناع».

**\* مراد از سائر الاسباب در عبارت (تعین سائر الاسباب المقرره ...) چیست؟**

همان وجوه مذکوره در «کشف القناع» است.

**\* مراد از عبارت (و صرح جماعه منهم ...) چیست؟**

تقدیر آن چنین است که: یکون لفظ الاجماع کاشفا عن اتفاق الكل و دالا عليه، صرح جماعه عليه.

**\* مراد از عبارت (و هذه المسأله كادت أن تكون اجماعيا) چیست؟**

یعنی مرادشان از اجماع اتفاق کل علما است به طوری که شهرت را اتفاق اکثر علما می دانند.

**\* مراد از سه کلمه (عبارت) (و المسأله) و (النقله) در عبارت (و اذا لوحظت القرائن ...) چیست؟**

مراد از (عبارت) دلالت بر اتفاق همه علماء است، مراد از (المسأله) این است که این مسئله: یا از فروع قدیمه ای است که در کلمات قدما مطرح بوده و یا از فروع جدیده ای است که در لسان متأخرین وجود دارد. و مراد از (النقله)، کثیر التبع بودن و یا نبودن ناقل است.

متن: الثانيه: حجّيه نقل السبب المذكور و جواز التعويل عليه.

١- و ذلك لأنه ليس إلّا كنقل فتاوى العلماء و أقوالهم و عباراتهم الدالّه عليها لمقلديهم و غيرهم و روايه ما عدا قول المعصوم و نحوه من سائر ما تضمّنه الأخبار- كالأسئله التي تعرف منها أجوبته و الأقوال و الأفعال التي يعرف منها تقريره- و نحوها ممّا تعلق بها و ما نقل عن سائر الرواه في الأسانيد و غيرها؛ و كنقل الشّهره، و اتّفاق سائر أولى الآراء و المذاهب و ذوى الفتوى أو جماعه منهم، و غير ذلك.

٢- و قد جرت طريقه السّلف و الخلف من جميع الفرق على قبول أخبار الآحاد في كلّ ذلك- ممّا كان النقل فيه على وجه الإجمال أو التفصيل، و ما تعلق بالشرعيّات أو غيرها- حتّى أنّهم كثيرا ما ينقلون شىء مما ذكر معتمدين على نقل غيرهم من دون تصريح بالنقل عنه و الاستناد إليه، لحصول الوثوق به و إن لم يصل إلى مرتبه العلم، فيلزم قبول خبر واحد في ما نحن فيه أيضا، لاشتراك الجميع في كونها نقل قول غير معلوم عن غير معصوم و حصول الوثوق بالناقل كما هو المفروض.

٣- و ليس شىء من ذلك من الاصول حتّى يتوهم عدم الاكتفاء فيه بخبر الواحد- مع أنّ هذا الوهم فاسد من أصله كما قرّر في محلّه- و لا- من الامور المتجدّده التي لم يعهد الاعتماد فيها على خبر الواحد في زمان النبيّ و الأئمّه و الصحابه و لا ممّا يقدر اختصاص معرفته ببعض دون بعض مع أنّ هذا لا يمنع من التعويل على نقل العارف به لما ذكر.

ص: ١٦١

**مقام دوم: حجت بودن نقل سببی که در مقدمه اول ذکر شده و وجه حجت آن****اشاره**

۱- و وجه آن (جواز اعتماد و حجت بودن) آن (نقل سبب) نیست مگر آنکه:

نقل آن به منزله نقل فتاویٰ علما و اقوالشان و عباراتی که دال بر آن فتاویٰ و اقوال برای مقلدین و غیر مقلدین آنهاست می باشد و یا به منزله نقل ماعدای قول معصوم از سایر اموری که اخبار و روایات متضمن آنهاست، از جمله فعل و تقریر حضرتش باشد. مانند سؤالاتی که پاسخ معصوم را از خود آنها می فهمی و یا به منزله نقل اقوال و افعالی است که تقریر امام از آنها فهمیده می شود و یا به منزله اموری مشابه آن اقوال و افعال یعنی: متعلقات آنها و یا آنچه از سایر روات و نقله ای که در اسانید و غیر اسانید وجود دارد و یا به مثابه نقل شهرت و اتفاق سایر ارباب آرا و مذاهب و صاحبان فتواست.

۲- و گاهی طریق گذشتگان و آیندگان از هر فرقه و طائفه ای بر قبول اخبار آحاد در تمام امور ذکر شده جاری می شود، چه آنکه خبر واحد در آنها به نحو اجمال باشد یا به نحو تفصیل، و چه متعلق اخبار امور شرعیه بوده باشد و یا غیر شرعیه تا آنجا که چه بسیار حضرات، امور یاد شده را به اعتماد نقل دیگران حکایت کرده اند بدون اینکه تصریح به نقل از دیگری کرده و یا اینکه به ناقل استناد دهند به دلیل وثوق و اطمینان (ناقلین) به منقول عنه. اگرچه این وثوق و اطمینان به مرتبه علم و یقین نمی رسد، پس: در نتیجه قبول حجت ما نحن فیه (خبر واحد) که از همین قبیل است، لازم است به دلیل اشتراک تمام امور یاد شده، در اینکه نقل از غیر معصوم بوده و مفید علم نمی باشد بلکه موجب حصول وثوق و اطمینان است.

۳- و هیچ یک از این امور نه از اصول است تا توهم عدم اکتفا در آن به خبر واحد شود و از این گذشته این وهم (که خبر واحد در اصول مسموع نیست) وهمی فاسد است، همان طور که در محل خودش به اثبات رسیده است، و نه از امور متجدده و مستحدثه ای است که در زمان پیامبر و ائمه اطهار و صحابه ایشان اعتماد در آنها به خبر واحد معهود نبوده است (تا بدون پشتوانه تلقی شوند)، بلکه این امور از امور متعارفه ای است که در همه اعصار و امصار در میان مردم رائج و مورد اعتماد بوده است، و نه اینکه اختصاصا برخی گروهها به آن اعتماد و استناد جسته باشند و به فرض که معرفت به آن ندرتا اختصاص به گروهی غیر از گروه دیگر داشته باشد، این امر مانع از آن نیست که بگوئیم: فردی که به ناقل اعتماد داشته می تواند بر نقل او اعتماد نماید. دلیلش هم همان است که ذکر شد.

**\* چه زمانی نقل اجماع در اتفاق الكل را دارد؟**

زمانی که ناقل صرفاً در مقام نقل اقوال باشد.

**\* چه زمانی نقل اجماع ظهور در اتفاق الكل را نداشته و امر مشتبه است؟**

زمانی که ناقل اجماع را در مقام استدلال نقل نماید

**\* کیفیت نقل اجماع در مقام استدلال را بیان کنید؟**

بدین گونه است که ناقل تنها اجماع را نقل می کند بدون اینکه آن را به علما و یا اصحاب نسبت دهد فی المثل:

وقتی ناقل حکم استنباط شده توسط خودش را بیان کرد در مقام اثبات و استدلال آن بگوید: و يدل عليه الاجماع و یا اینکه هذا الحكم اجماعی.

ص: ۱۶۳

متن: ٤- و يدلّ عليه مع ذلك ما دلّ على حجّيته خير الثقة العدل بقول مطلق. و ما اقتضى كفايه الظنّ في ما لا غنى عن معرفته و لا- طريق إليه غيره غالباً، إذ من المعلوم شدّه الحاجه الى معرفه أقوال علماء الفريقين و آراء سائر أرباب العلوم لمقاصد شتى لا محيض عنها، كمعرفه المجمع عليه و المشهور و شاذّ من الاخبار و الاقوال و الموافق للعائنه او اكثرهم و المخالف لهم و ثقته و الاوثق و الاورع و الافقه، و كمعرفه اللغات و شواهدا المنثوره و قواعد العربيّه التي عليها يبتنى استنباط المطالب الشرعيّه و فهم معانى الاقارير و الوصايا و سائر العقود و الايقاعات المشتبهه و غير ذلك ممّا لا يخفى على المتأمل.

٥- و لا- طريق الى ما اشتبه من جميع ذلك غالباً سوى النقل الغير الموجب للعلم و الرجوع الى الكتب المصحّحه ظاهراً و سائر الامارات الظنّيه، فيلزم جواز العمل بها و التّعويل عليها فيما ذكر، فيكون خبر الواحد الثقة حجّه معتمداً عليها فيما نحن فيه و لا سيّما اذا كان الناقل من الافاضل الاعلام و الاجلّاء الكرام كما هو الغالب بل هو اولى بالقبول و الاعتماد من اخبار الآحاد في نفس الاحكام و لذا بنى على المسامحه فيه من وجوه شتى بما لم يتسامح فيها كما لا يخفى.



ترجمه: ۴- و علاوه بر ادله مذکور تمام ادله خبر واحد ثقه به لحاظ اطلاقی که دارند (حجیت کلام ناقل اجماع را نیز شامل می شوند) و آنچه (دلیل انسدادی) که کفایت و بسنده بودن ظن را در اموری که بی نیازی از شناخت و معرفت آن وجود ندارد (و باید به آن معرفت پیدا نمود) و طریقی غیر از آن وجود ندارد، بر این (تعویل و اعتماد به نقل ناقل سبب و کسی که اتفاق الکل را حکایت می کند) دلالت می کنند؛ زیرا پرواضح است نیاز شدید به شناخت اقوال علماء شیعه و سنی و نظرات دیگر ارباب علوم برای مقاصد مختلف همچون شناخت نظرات مجمع علیه، امور مشهوری، مسائل نادر و اخبار و اقوال کمیاب، آرای موافق با عامه یا موافق با اکثر آنها و نظرات مخالف با آنها از امور اضطراری بوده و گریزی از آن نیست و ثقه بودن راوی و اوثق یا اورع یا افقه بودن وی و اطلاع بر لغات و شواهد بر آنها در کلام منشور و منظوم و آگاهی بر قواعد علوم عربیه ای که استنباط مطالب و احکام شرعی مبتنی بر آنهاست و درک معانی اقاریر و وصایا و سایر عقود و ایقاعات مشتبه و غیر این امور چیزی است که بر شخص اندیشمند پنهان نمی باشد و آگاه شدن بر آنها الزامی است.

۵- و گاهی راهی برای دست یابی به برخی از امور یاد شده که مشتبه اند به جز نقل غیر (و لو موجب حصول ظن باشد) و اعتماد بر آن و رجوع به کتابهای تصحیح کننده و دیگر امارات ظنیه وجود ندارد.

در نتیجه: عمل به نقل و اعتماد به آن، در آنچه ذکر شد لازم و جایز است.

حاصل کلام اینکه: خبر واحد ثقه در ما نحن فیه (نقل فتاوی علماء) حجت و قابل اعتماد است به ویژه اگر ناقل از افاضل اعلام و اجله کرام باشد، کما اینکه غالباً همین طور است. بلکه خبر واحد در این مقام به مراتب اولی به قبول و پذیرش از خبر واحد در نقل نفس احکام و مسائل شرعی است و لذا حضرات مسامحاتی در این مقام از وجوه مختلفی مرتکب شده اند که در باب نقل مسائل و احکام به آن قائل نشده اند.

**\* مراد از عبارت (و روایه ما عدا قول المعصوم ...) چیست؟**

مراد نقل مسائلی است که غیر از کلام معصوم اجمالی است که با جمله (من سایر ما تضمّنه الاخبار)

**\* مراد از عبارت (کالأسئله التي تعرف منها اجوبته ...) چیست؟**

فی المثل: روایت شده است که: اَنَّهُ سئل عنه عن بيع الرطب بالتمر. فقال عليه السلام: أ ينقص اذا جفّ؟ فقالوا: نعم: فقال: فلا اذن.

**\* مراد از عبارت (و قد جرت طریقه السلف و الخلف ... علی قبول الاخبار) چیست؟**

این است که سابقین و لاحقین از شیعه و سنی اخبار آحاد را در تمام اموری که ذکر شد معمولاً قبول می کنند اعم از آنکه خبر واحد در آنها به نحو اجمال واقع شود و یا به نحو تفصیل، متعلق اخبار امور شرعیه واقع شده باشد و یا امور غیر شرعیه.

**\* از نظر تستری دلیل حجیت خبر واحد چیست؟**

۱- سیره قطعیه فرق اسلامی.

۲- ادله حجیت خبر عادل به طور مطلق که این اطلاق بر حجیت نقل اجماع نیز دلالت دارد.

۳- دلیل انسداد که بر حجیت مطلق ظن در مواردی که باب علم منسّد است، دلالت دارد.

**\* مراد از عبارت (مع انّ هذا الوهم فاسد من اصله ...) چیست؟**

مربوط به این سخن است که (خبر واحد در اصول مسموع نیست) که محقق تستری آن را توهم دانسته است.

**\* وجه فساد این وهم چیست؟**

این است که: مبنای آن فاسد است، زیرا مبنای این توهم یا اصاله حرمة العمل بالظن است یا استبعاد اثبات مسائل اصولی که اساس فروع اند مثل: خبر واحد.

حال اگر مبنا اصاله حرمة العمل بالظن باشد وجه فساد آن این است که:

تنها مسائل فرعی از تحت این اصل خارج نشده اند تا عمل به خبر واحد را که دلیل ظنی است به آن اختصاص دهیم، بلکه به ملاحظه عمومی که در ادله حجیت خبر واحد است گفته شود که علاوه بر فروع فقهیه، اصول نیز مشمول این اطلاقات قرار گرفته و لذا در اصول نیز در عمل به خبر واحد مانعی وجود ندارد. و اگر مبنا استبعاد اثبات مسائل اصولی باشد وجه فسادش این است که: مجرد استبعاد مانع و دلیل بر عدم جواز نمی تواند باشد.

ص: ۱۶۶

متن: الثالثه: «۱» حصول استکشاف الحجّه المعبره من ذلك السبب. «۲» و وجهه أنّ السبب المنقول بعد حجّته كالمحصّل فيما يستكشف منه و الاعتماد عليه و قبوله و إن كان من الأدلّه الظنّيه أصله و لذا كانت النتيجة في الشّكل الأوّل تابعه في الضروريّه و النظرية و العلميه و الظنّيه و غيرها لأخسّ مقدّمته مع بداهه إنتاجه. فينبغي حينئذ أن يراعى حال الناقل حين نقله من جهة ضبطه و توّزعه في النقل و بضاعته في العلم و مبلغ نظره و وقوفه على الكتب و الأقوال و استقصائه لما تشبّت منها و وصوله إلى وقائعها فإنّ أحوال العلماء مختلف فيها اختلافا فاحشا، و كذلك حال الكتب المنقول فيها الاجماع. «۳» فربّ كتاب لغير متتبّع موضوع على مزيد التتبّع و التدقيق، و ربّ كتاب لمتتبّع موضوع على المسامحه و قلّه التحقيق. «۴» و مثله الحال في آحاد المسائل، فإنّها تختلف أيضا في ذلك. و كذا حال لفظه بحسب وضوح دلالاته على السبب و خفائها و حال ما يدلّ عليه من جهة متعلّقه و زمان نقله لاختلاف الحكم بذلك كما هو ظاهر. «۵» و يراعى أيضا وقوع دعوى الاجماع في مقام ذكر الأقوال او الاحتجاج، فإنّ بينهما تفاوتات من بعض الجهات، و ربّما كان الأولى بالاعتماد بناء على اعتبار السبب، كما لا يخفى، فاذا وقع التباس فيما يقتضيه و يتناوله كلام الناقل بعد ملاحظه ما ذكر أخذ بما هو المتيقّن او الظاهر. ثمّ ليلحظ مع ذلك ما يمكن معرفته من الأقوال على وجه العلم و اليقين، إذ لا- وجه لاعتبار المظنون المنقول على سبيل الاجماع دون المعلوم على التفصيل. «۶» مع أنّه لو كان المنقول معلوما لما اكتفى به في الاستكشاف عن ملاحظه سائر الأقوال التي لها دخل فيه، فكيف إذا لم يكن كذلك. «۷» و يلحظ أيضا سائر ما له تعلق في الاستكشاف بحسب ما يعتمد من تلك الأسباب كما هو مقتضى الاجتهاد سواء كان من الامور المعلومه او المظنونه و من الاقوال المتقدّمه على النقل او المتأخّره او المقارنه.

ترجمه:

## مقدمه سوم و يا نتيجه

### اشاره

۱- كشف حجت و دليل معتبر از آن سبب (يعنى: اتفاق كل علماء) است.

۲- و وجه كشف مذکور این است كه: اجماع منقول پس از (اثبات) حجیتش (در مقدمه دوم به وسیله ادله عقليه و نقلیه حجیت خبر واحد) به منزله اجماع محصّی می است كه ما خود آن را تحصیل و برآن اعتماد کرده باشیم، اگرچه نقل ناقل به اعتبار اصلش از ادله ظنّیه باشد، و لذا در شكل اول از اشكال اربعه، نتیجه از جهت بداهت و نظری بودن، علمی یا ظنی بودن، تابع اخسّ مقدمتين (يعنى صغرى و كبرى) می باشد. پس در این صورت (به هر کیفیتی كه باشد) با بدیهی بودن نتیجه (كه به واسطه ناقل

ص: ۱۶۷

این دلیل کشف می شود) شایسته است که حال ناقل را نسبت به زمان نقلش از جهت قوه ضبطش و تقوایش در نقل و بضاعت علمی و میزان اندیشه و اطلاعات بر کتب و اقوال و بررسی و تحقیقش نسبت به اقوال پراکنده و رسیدنش به وقایعی (که سبب حدوث آراء) شده مراعات نمود، چرا که احوال علماء در این امور اختلاف فاحشی دارد، چنان که کتبی که اجماعات در آن نقل شده از جهات مختلف تفاوت دارند.

۳- پس چه بسا کتابی متعلق به فرد غیر متبعی است و در عین حال در نهایت دقت و تحقیق نوشته شده است و چه بسا کتابی متعلق به شخصی متبوع است و حال آنکه بر اساس مسامحه و کمترین دقت پایه ریزی شده است.

۴- و کیفیت در یکایک مسائل این چنین است؛ زیرا که آنها نیز از حیث عمیق و سطحی بودن مختلف اند. چنان که، چه بسا لفظ کاشف از اجماع (و عبارتی که دلالت بر سبب مذکور دارد) به حسب اینکه دلالتش روشن و یا مخفی است با هم اختلاف دارند، چنانچه هریک از متعلق نقل و زمان آن در تحقق دلالت مذکور دخیل بوده و لذا حکمی که بر این نقلها مترتب است نیز مختلف می شود، همان طور که این مطلب روشن است و نیازی به برهان ندارد.

۵- وقوع ادعای اجماع در مقام هریک از اقوال یا استدلال رعایت می شود؛ زیرا میان این دو از برخی جهات تفاوت وجود دارد، و چه بسا اجماع نوع اول از نظر اعتبار شایسته تر از قسم اول است

پس وقتی در آنچه کلام ناقل مقتضی آن است اجمال و اشتباهی واقع شود، بعد از توجه به مطالب مذکور به آنچه متیقن و یا آنچه لااقل از ظاهر کلامش استفاده می شود اخذ شود، سپس با آن ملاحظه و همراه کنند آنچه از اقوال را که معرفت و شناختش به نحو علم و یقین ممکن است. چه آنکه وجهی ندارد با احاطه تفصیلی بر اقوال، آن را رها نموده و به منقول اجمالی روی آورند و آن را حجت قرار دهند.

۶- از این گذشته اگر منقول (اجمالی) معلوم و روشن هم می بود، ما را از ملاحظه اقوال دیگر که دخالت بسزایی در کشف حجت دارند در استکشاف حجت معتبره کفایت نمی کرد، چه رسد به اینکه این گونه نباشد و ظنی باشد.

۷- و نیز غیر از (ملاحظه اقوال تحصیل شده با اجماع منقول)، سایر اموری که در استکشاف رأی معصوم به حسب آنچه که در مقام اسباب مورد اعتماد قرار می گیرد مورد ملاحظه و انضمام واقع می شود همان طور که مقتضای اجتهاد همین است، اعم از اینکه از ادله ظنیّه و یا علمیّه باشند، اقوالی که خود، آنها را قبل از ناقل به دست آورده و یا پس از آن برایش معلوم گشته و یا هم زمان با نقل، به آنها آگاهی پیدا کرده جهت رسیدن به حکم واقعی باید مورد لحاظ و اعتبار قرار بگیرد.

**\* آیا مراد از (النائه) مقدمه سوم است و یا در حقیقت نتیجه مقدمات قبل است؟**

با توجه به مطالبی که در ذیل این مقدمه آورده شده می توان فهمید که این در حقیقت نتیجه دو مقدمه قبل است.

**\* مراد از (کالمحصل) در عبارت (و وجهه ان السبب المنقول بعد حجته کالمحصل ...) چیست؟**

۱- اگر مراد از اجماع محصل عند الاصولیین، اتفاقی باشد که از آن وجود حجت و دلیل معتبری را کشف می کنیم در این صورت مراد از عبارت فوق این است که:

پس از آنکه اجماع منقول با ادله نقلیه و عقلیه حجیت خبر واحد، حجت گردید، به منزله اجماع محصلی است که از آن کشف قطعی حاصل می شود و لذا تمام آثار شرعیه ای که بر اجماع محصل مترتب است باید بر اجماع منقول هم مترتب شود، خواه آثار مذکور با واسطه و یا بی واسطه باشند.

۲- و اگر مراد از اجماع محصل اتفاقی باشد که با قطع نظر از کشف قطعی که بر آن مترتب است، ناقل خودش آن را تحصیل نموده است در این صورت مراد از عبارت فوق این است که: اقوال منقول پس از آنکه نقل گردیدند مثل: اقوال و آرائی است که شخص خودش آنها را تحصیل کرده باشد در نتیجه: ۳- اگر این اجماع نسبت به منقول الیه محصل باشد و او خود آن را به دست آورده باشد، همان طور که مستلزم حجت معتبره (یعنی: سنت با دلیل قطعی است) اکنون که آن را شخص عادلّی برایش نقل نموده نیز همراه با سنت با دلیل قطعی است.

**\* مطلب مذکور چه ربطی به ما نحن فیه دارد؟**

در اینجا نیز می گوئیم: اگرچه نقل ناقل به مناط اصلش که خبر واحد بوده است و از جمله ادله ظنی می باشد، (لکن جزء ادله ظنی محسوب می شود) ولی در عین حال منافات ندارد که بتوان از آن دلیل معتبری را به کشف علمی احراز نماییم.

**\* حاصل مطالب فوق چه می شود؟**

حاصل مطلب در ترجمه عبارت (فینبغی حیثئذ ... الخ) آورده شد.

**\* مراد از عبارت (باعتبار ظنیّه اصله) چیست؟**

مراد از اصله، اصل اجماع منقول است و مراد از اصل اجماع منقول، خبر واحد است که از جمله ادله ظنی محسوب می شود.

**\* مراد از اصطلاح (حینئذ) در عبارت (فینبغی حینئذ .. چیست؟**

حین تمهید المقدمات الثلاثه می باشد.

ص: ۱۶۹

### \* مراد از عبارت (و لا من الامور المتجدده التي ... الخ) چیست؟

این است که: تمسک جناب تستری به سیره و حجت نمودن نقل اجماع به وسیله آن، و لزوم منتهی شدن سیره به زمان پیامبر و یا یکی از ائمه جهت احراز تقریر معصوم و اثبات حجیت امر مورد نظر، هیچ یک از امور متجدده ای که منتهی به زمان معصوم نباشد نیست.

### \* مراد از (و لا ممّا یندر اختصاص معرفته ببعض دون بعض ...) چیست؟

این است که: اجماع علماء از اموری نیست که در صورت تحقق و وقوع به ندرت و افراد اندکی از آن علم و اطلاع داشته باشند و دیگران از آگاهی به آن بی خبر باشند، بلکه در صورت وقوع به خاطر موقعیتی که دارد همه از آن مطلع می شوند.

### \* مراد از (علی حجّته خبر الثقة العدل بقول مطلق ...) چیست؟

اطلاق ادله حجیت خبر واحد است که شامل حجیت کلام ناقل اجماع هم می شوند.

### \* مراد از (و ما اقتضی کفایه الظن ...) چیست؟

دلیل انسدادی است که مقتضای آن کفایت نمودن ظن است در اموری که باید آنها را شناخت.

### \* مراد از (و لذا بنی علی المسامحه ...) چیست؟

یعنی: بنای علما در نقل، امور یاد شده بر مسامحه است، از جمله در ناقل اجماع مسامحاتی کرده اند که در ناقل خبر واحد چنین نکرده اند.

### \* مراد از (من وجوه شئی بما لم ... الخ) چیست؟

وجوهی است که علما بنا را در آنها بر مسامحه گذاشته اند از جمله:

۱- بسیاری از فقهاء مثل سید مرتضی و تابعین ایشان به خبر واحد عمل نمی کنند و حال آنکه در باب لغات به این اخبار عمل می کنند.

۲- برخی فقهاء مثل شهید ثانی معتقدند که هر یک از روایات خبر در اخبار واحد باید به وسیله دو نفر عادل تزکیه شوند و حال



آنکه در غیر خبر واحد نسبت به احکام این شرط را لحاظ نفرموده اند.

۳- برخی فقهاء مثل شیخ در «عدّه الاصول» فرموده است راوی خبر در احکام لازم است عادل و امامی باشد و حال آنکه این شرط را در غیر احکام لحاظ نکرده اند.

۴- برخی از اصحاب ضبط را در راوی خبر نسبت به احکام، شرط دانسته اند و حال آنکه این شرط را در غیر احکام لحاظ نفرموده اند.

**\* مراد از عبارت (من جهه متعلقه ...) چیست؟**

مراد از متعلق نقل است، چرا که: ۱- گاهی می گویند: اجمع اصحابنا ۲- گاهی می گویند: اجمع علمائنا

ص: ۱۷۰

۳- گاهی می گوید: اجمع علماء الاسلام و چنان که مشهود است این الفاظ به لحاظ متعلقشان متفاوت اند.

### **\* مراد از عبارت (و یراعی ایضا وقوع دعوی الاجماع ... الخ) چیست؟**

این است که: باید میان ادعای اجماع در مقام ذکر اقوال، با ادعای اجماعی که در مقام استدلال و احتجاج واقع شده است فرق گذاشت، چرا که میان آن دو از برخی جهات تفاوت می باشد، و چه بسا اجماع نوع اول از نظر اعتماد و اعتبار شایسته تر از قسم دوم است.

### **\* علت اولویت مذکور در اجماع اول چیست؟**

این است که: سبب را معتبر بدانیم؛ زیرا که در این فرض به نقل سببی که صرفاً ناقل، قصدش حکایت آنها و مقصودش اثبات اتفاق علما است، بهتر می توان اعتماد نمود تا موردی که حاکی اجماع، مرادش اثبات مدعای خودش و اقامه برهان بوده و چندان اعتنا و دقتی در نقل آرا و اتفاق علما ندارد.

### **\* پس مراد از عبارت (بناء علی اعتبار السبب ...) چیست؟**

یعنی: در صورتی که انکشاف برای ناقل مورد اعتبار باشد میان این دو قسم هیچ فرقی نمی باشد، چرا که هر دو از حیث انکشاف دلیل معتبر با هم متحد و مساوی می باشند.

### **\* مراد از عبارت (ثم انه قد تبه) چیست؟**

این است که: آنچه را نهایتاً شیخ به عنوان نظر نهایی برای ما آورد، خلاصه و چکیده سخنان مرحوم تستری در دو کتاب (القناع و رساله مواسعه و مضایقه) است، لکن چون مطالعه ایشان گذرا بوده احتمال می دهد که نکاتی چند مورد غفلت واقع شده باشد، عین عبارات تستری را برای ما نقل نموده شاید مطالب جدیدی از آن استنباط کنیم.

### **\* حاصل مطالب تستری چیست؟**

این است که: اجماعاتی که در کتابها نقل می شود چه با لفظ اجماع باشد و یا با الفاظ دیگر، اگر از قبیل اجماع دخولی و یا تقریری باشد، از باب اینکه نقل قول معصوم است دارای ارزش است ولی اگر از قبیل اجماع حدسی باشد در دو مرحله مورد بحث قرار می گیرد:

مرحله اول: حجیت اجماع منقول به لحاظ نقل سبب و کاشف است.

مرحله دوم: عدم حجیت اجماع منقول به لحاظ نقل مسبب و منکشف است.

حال: راجع به مرحله اول باید در دو مقام بحث نمود از جمله:

۱- مقام ثبوت، که در این مقام بحث می شود که آیا این اجماعات منقوله، نقل سبب (اتفاق الكلّ) هستند یا نه؟

ص: ۱۷۱

۲- مقام اثبات، که در این مقام بحث می شود به فرض که این اجماعات نقل سبب باشند، آیا حجیت دارند یا نه؟

### **\* جناب تستری برای تبیین دو مقام مذکور چه کرده است؟**

با سه مقدمه و یا دو مقدمه و یک نتیجه بحث را دنبال نموده است که در حقیقت:

در مقدمه اول: بحث ثبوتی می کند، در مقدمه دوم: بحث اثباتی می کند و در مقدمه سوم:

نتیجه گیری می کند.

### **\* مقدمه اول یا بحث ثبوتی چگونه شروع می شود؟**

با این سؤال که آیا الفاظی همچون اجمع العلماء و یا اتفق الاصحاب و ... دلالت بر نقل سبب (یعنی: اتفاق الكل) دارند یا نه؟

### **\* جناب تستری چه پاسخی به این سؤال می دهد؟**

می فرماید: دلالت این الفاظ بر نقل سبب و اتفاق الكل امری است که حتما باید ثابت شود و گرنه اجماع منقول ارزشی نخواهد داشت، لکن این معنا ثابت است و الفاظ متداوله در میان علما از قبیل اجماع و اتفاق و ... بر اتفاق الكل دلالت دارند و این دلالت ظهوری است، چرا که ظاهر لفظ اجماع، این معنا را نشان می دهد و تا زمانی که قرینه برخلاف نیامده است کلام را بر این ظاهر حمل می کنیم.

### **\* اگر اشکال شود که شاید این اجماعات منقوله مبتنی بر حدس و اجتهاد خود مدعی اجماع باشد و نه بر اساس تتبع و فتوی چه پاسخ می دهد؟**

و یا اگر اشکال شود که شاید مراد مدعی اجماع از این ادعای اجماع، اجماع بر روایت است و نه فتوی چه پاسخ می دهد؟ و یا اگر اشکال شود که شاید ناقل اجماع به محضر امام عصر (عج) مشرف شده است و حکم شرعی را از زبان امام شنیده باشد، لکن اظهارا للحق و کتمانا للسرّ ادعای اجماع نموده باشد تستری چه پاسخ می دهد؟ و یا اگر اشکال شود که شاید بر اساس مبانی صوفیه این شخص از راه ریاضات و مکاشفه، حکم شرعی را دریافته و ادعای اجماع می کند و نه بر اساس تتبع، تستری چه پاسخی می دهد؟ حال: با توجه به اینکه هریک از اشکالات فوق محتمل است، جناب تستری از کجا می گوید: و هو امر ثابت؟

جناب تستری پاسخ می دهد که: احتمالات مذکور نیش غولی و نادرالوقوع اند، بدین معنا که خلاف ظاهر لفظ اجماع بوده و نیاز به قرینه و اثبات دارد.

بنابراین: آن احتمالی ارزشمند است که عقلانی بوده و قانونیت داشته باشد و آن عبارت است از:

حمل اللفظ علی ظاهره ما لم یصرف عنه صارف.

حال کلمه اجماع عند العامه و الخاصه ظهور در اتفاق الكل دارد و به سایر احتمالات توجه

ص: ۱۷۲

نمی شود. پس: در مقام ثبوت باید گفت: این اجماعات منقوله برای ما نقل سبب می کنند، به ویژه اگر ناقل بگوید: اگر مخالفت فلانی نبود مسئله اجماعی می شد که معلوم و مشخص است که از روی تفحص می گوید. و یا اگر بگوید: این مسئله اجماعی است لکن در فلان مسئله علماء اختلاف دارند باز هم از روی تتبع است.

### **\* آیا از نظر تستری مطلب به لحاظ قرائن خارجیه تفاوت نمی کند؟**

چرا، گاهی به لحاظ قرائن خارجیه مطلب تفاوت می کند.

فی المثل: از جهت عبارت، یکی اتفاق الكل را نقل می کند و یکی اتفاق معروفین را نقل می کند و از جهت مسئله، گاهی در مسأله ای ادعای اجماع می شود که قدیمه است و گاهی ادعای اجماع می شود که مستحدثه است و تاکنون اصلاً معنون نبوده است.

و یا فی المثل: به حسب افراد ناقل: گاهی مجتهدی نقل اجماع می کند که ۸۰ سال از عمرش گذشته و در فقه تفحص نموده است و گاهی مجتهد در سنین جوانی ادعای اجماع می کند، که این دو مساوی نیستند و برخی قوی تر از برخی دیگرند.

به هر حال:

اگر ما از ظاهر کلام و یا به کمک قرائن، اتفاق الكل را حد اقل در عصر واحد به دست آوریم برای ما ارزش دارد و نقل سبب می شود. لکن با انضمام امارات به این نتیجه می رسیم که:

۱- گاهی کشف، قول معصوم است قطعاً.

۲- گاهی کشف، دلیل قطعی است.

۳- گاهی کشف، دلیل ظنی معتبر است.

نکته: هر یک از کشفهای فوق که باشد در باب فقه ارزش دارد.

### **\* مقدمه دوم یا بحث اثباتی چگونه شروع می شود؟**

با این سؤال که آیا اجماع منقول از ناحیه نقل سبب حجیت دارد یا نه؟

### **\* پاسخ تستری به سؤال مذکور چیست؟**

این است که: بله اجماع از این زاویه معتبر است.

**\* اولین دلیل تستری بر معتبر بودن اجماع از زاویه فوق چیست؟**

سیره مستمره علمای اسلام و بلکه همه امت و بلکه همه عقلاء عالم می باشد.

**\* در تبیین مطلب فوق مقدمه بفرمایید چند نوع روایت داریم؟**

دو نوع: روایت مصطلحه و روایت غیر مصطلحه.

ص: ۱۷۳

## \* روایت مصطلحه چگونه روایتی است؟

عبارت است از نقل قول یا فعل و یا تقریر معصوم.

فی المثل: زراره می گوید: قال الصاق كذا و كذا و یا فعل كذا.

## \* روایت غیر مصطلحه چگونه روایتی است؟

عبارت است از نقل تمام اموری که مستقیماً مربوط به قول امام نمی باشد، اعم از اینکه غیر مستقیم به قول امام مربوط باشد و یا نه و چه در رابطه با احکام شرع باشد و یا امور دیگر؛ به عبارت دیگر: ما دو قسم خبر داریم: ۱- خبر از معصوم ۲- خبر از دیگر امور.

## \* با توجه به مطالب مقدماتی فوق، سیره مستمره امت مسلمان چگونه می تواند دلیل بر اجماع مذکور باشد؟

۱- سیره مستمره مسلمانان بر این بود که وقتی فرد مورد وثوقی فتوای مرجع تقلید را برای مقلدین آن مرجع و یا دیگران نقل می کرد، شنونده بدون چون و چرا قبول می کرد.

۲- و سیره بر این بوده است که وقتی راوی حدیث از سایر امور غیر از قول و فعل و تقریر معصوم را نقل می کرد مسلمانان آن را می پذیرفتند.

فی المثل: نقل می کرد که شخصی از امام پرسید: یا ابن رسول الله آیا فلان موضوع، فلان حکم را دارد؟ حال: تا اینجا سؤال سائل بود و نه روایت مصطلح، لکن شنونده این را می پذیرفت و هنگامی که راوی به دنبال نقل سؤال گفت: فاجاب علیه السلام نعم ام لا، شنونده با تطبیق این پاسخ امام بر آن سؤال سائل مطلب را دریافت می نمود.

یا فی المثل: راوی اقوال و آرای دیگران را نقل می نمود سپس می گفت: امام سکوت کرد، از اینجا شنونده به تقریر امام منتقل می شد.

یا فی المثل: افعال دیگران را نقل می کرد سپس تقریر امام را و ...

نکته: نقل اقوال و افعال دیگران غیر از معصوم روایت مصطلحه نمی باشد.

۳- و سیره مستمره بر این جاری است که اگر فرد موثقی قول لغوی را در رابطه با معانی کلمات احادیث نقل می نمود و یا اینکه آرای ادبای عرب را بر فلان قاعده مثلاً نحوی نقل می نمود، با اینکه روایت مصطلح نمی باشد مخاطب قبول می کرد.

۴- و سیره چنین است که اگر فرد مورد وثوقی از رجال حدیث چیزی نقل می نمود و فی المثل می گفت: فلان کس ثقه است



و فلان کس کذاب و ... و یا اگر پیرامون رجال حدیث از قول علمای بزرگ چیزی را نقل می نمود از او می پذیرفتند.

ص: ۱۷۴

۵- و سیره بر این است که اگر فردی اتفاق نظر دیگر صاحب نظران را در رشته تخصصی خودشان نقل نماید، فی المثل، بگوید: فلان مطلب از نظر فلاسفه و یا حکما بالاجماع چنین است، قبول می کند هرچند روایت مصطلحه نیست.

۶- سیره بر این است که حتی اگر فرد مطلع و موثقی از دانشمندان سایر ادیان (یهودی و مسیحی) مطلبی را عنوان نمایند پذیرفته می شود.

### **\* چه ارتباطی میان ما نحن فیه (یعنی: نقل اجماع و اتفاق الكل) با موارد مذکوره از سیره وجود دارد؟**

در موارد مختلفی با این امور مشترک اند از جمله:

۱- اینکه تمام این ها نوعی از حکایت است که برای شنونده یقین آور نیست.

۲- تمام این ها روایت غیر مصطلح یعنی: نقل از غیر معصوم است.

۳- در تمام این ها اعتماد و وثوق ما به ناقل است که مطلب را می پذیریم.

### **\* حاصل مطالب مذکور از نظر تستری چیست؟**

این است که: مناط قبولی خبر در موارد مذکوره، همان مناط قبولی خبر در ما نحن فیه (اجماع منقول) است.

بنابراین: سیره مستمره مسلمین و بلکه همه خردمندان جهان بر این است که آن را بپذیرند.

### **\* آیا خبر واحد ثقه در این امور ارزشی دارد؟**

۱- امور مذکوره نه از اصول فقه اند و نه از اصول دین، تا اینکه شما بگوئید: خبر واحد ثقه در این ها ارزش ندارد.

۲- اگر شنیده اید که خبر واحد ثقه ارزش ندارد مربوط به اصول دین است.

۳- خبر واحد ثقه در اصول فقه و مسأله حجیت، حجت است و دارای ارزش.

۴- اگرچه خبر واحد از جمله ظنون است و اصل اولی حرمت عمل به ظن است، لکن به حکم براهین قطعی خبر واحد ثقه از این اصل استثنا شده است.

۵- موارد مذکور از سیره، از جمله مسائل مستحدثه و امور متجدده نیستند تا بگوئید در زمان پیامبر و ائمه اطهار و اصحاب، قطعی و مسلم نگردیده که در این موارد هم بشود به خبر ثقه اعتماد نمود و یا بگوئید سیره ای ارزش دارد که به زمان معصوم

برسد.

۶- بیشتر این امور مسائلی است که از زمان حضرت آدم تا امروز وجود داشته و سیره عقلا بر آن مستقر شده است.

ص: ۱۷۵

۷- نمونه های مذکور از اموری نیستند که آگاهی به آنها مخصوص به فرد و یا گروه خاصی باشد، تا شما بگویید: چنین سیره ای عند العموم مسلم نیست، بلکه بسیار از آنها مبتلا به عموم بوده.

۸- به فرض که امور تخصصی باشد، اختصاص داشتن آنها به گروه متخصصین باعث نمی شود که حتی به خبر فرد عارف هم اعتماد نکنیم.

به عبارت دیگر: در مسائل تخصصی که همه آن را نمی دانند و گزارش هرکسی در مورد آنها مورد قبول نیست، لکن اخبار عارف به آن امور تخصصی، عند الكلّ للسیره المستمره منقول می باشد.

پس: دلیل اول بر معتبر بودن اجماع منقول سیره مستمره است.

### **\* دومین دلیل تستری بر معتبر بودن اجماع منقول از زاویه مذکوره چیست؟**

این است که: ادله حجیت خبر واحد مطلق خبرهای واحد حسی را حجت می نماید، چه خبر از قول و فعل و تقریر معصوم باشد که از آن تعبیر به روایت مصطلح می شود و چه خبر از نقل اجماع و شهرت باشد، که روایت مصطلح نمی باشد، لکن خبر حسی است و احتمال تعمد کذب ندارد و سایر احتمالات هم با اصل برداشته می شود.

پس: به حکم ادله مذکوره، اجماع منقول، به لحاظ نقل سبب حجّت است.

### **\* سومین دلیل تستری بر اعتبار اجماع منقول به لحاظ نقل سبب چیست؟**

دلیل انسداد است، بدین معنا که:

در هر موردی که ما نسبت به امری از امور نیاز به شناخت آن امر و عمل کردن به آن داشته باشیم و لکن راه علم بالنسبه به آن امر مسدود باشد، چاره ای نیست جز اینکه در آن مورد به ظن عمل کنیم و این مطلب همان سخن اصولیین است که می گویند: اذا تعذر العلم قام الظن مقامه.

### **\* ما نحن فيه (اعتبار اجماع منقول) چه ارتباطی با قانون کلی مذکور دارد؟**

ما نحن فيه (باب اجماع منقول) صغری برای قانون کلی مزبور (کبری) می باشد.

یعنی:

از طرفی برای عمل نیاز به شناخت مطلب داریم.

و از طرفی دیگر راهی به سوی علم و شناخت آن نداریم.

در نتیجه ناگزیریم که به ظن اکتفا کنیم.

**\* به چه دلیل می گویند: لا غنی لنا عن معرفه هذا الامر؟ و جناب تستری چه پاسخی می دهد؟**

بیان مطلب این است که: ما از جهات بسیاری و برای اغراض و مقاصد فراوانی نیاز به شناختن اقوال و آراء عامه و خاصه و همچنین آراء و نظرات سایر دانشمندان از جمله: لغویین، نحویین، رجالیین و

ص: ۱۷۶

غیره داریم و راهی هم جز شناخت به این امور نداریم.

آن اغراض و مقاصد هم عبارتند از:

۱- شناخت اینکه کدام حکم مجمع علیه است بین الفریقین و کدام حکم مختلف فیها می باشد تا به مجمع علیه عمل کرده و در حق ما حجت باشد.

۲- شناخت مشهور اخبار از اخبار شاذ تا اینکه به مشهور آنها عمل نماییم.

۳- شناخت اینکه کدام حدیث موافق جمهور عامه است و کدام مخالف با آنان، تا اینکه مخالف را گرفته و موافق را رها نماییم.

۴- شناخت اینکه کدام راوی ثقه و یا اوثق است و کدام غیر ثقه است تا ثقه و یا اوثق را اخذ نموده و ترجیح دهیم.

۵- شناخت معانی لغات و شواهد لغات چه نثری و یا نظمی.

۶- شناخت قواعد ادبیات تا اینکه در مقام استنباط معطل نمانده و بتوانیم: کما هو حقه حکم الله را استخراج نماییم.

۷- شناخت معانی اقرارها، وصیت ها، کلیه عقود مشتبّه و ایقاعات مشتبّه و ... که مورد نیاز است تا قاضی بتواند طبق اقرار یا وصیت و ... حکم کند.

### **\* حاصل مطلب فوق چیست؟ \***

این است که:

پس ما چاره ای نداریم جز اینکه موارد مذکوره را بشناسیم و در حد لزوم با آنها آشنا شویم.

### **\* پس مراد از عبارت (لا طریق الی هذه الامور غیر الظن غالباً) چیست و تستری چه پاسخی می دهد؟ \***

این است که: در بیشتر امور مذکوره باب العلم به روی ما مسدود است و راهی برای علم و آگاهی از این امور نداریم به جز از راه نقل و حکایت دیگران که معمولاً به صورت خبر واحد است و یا در کتب فقهاء که با مراجعه به آن معلوم می شود و لکن نه در حد یقین وجدانی، و یا با مراجعه به سایر امارات ظنیه از قبیل ترجیحات مؤید است عقلایی یک امر بر امر دیگر و ...

### **\* نتیجه و حاصل مطلب مذکور چیست؟ \***

\* نتیجه و حاصل مطلب مذکور چیست؟

این است که: در این امور مذکوره عمل به امارات ظنیه و اعتماد بر آنها جایز است.

بنابراین: خبر واحد ثقه در ما نحن فیه (باب نقل اجماع) حجیت دارد و قابل اعتماد است به ویژه اگر ناقل اجماع از بزرگان و علما باشد، از جمله: شیخ طوسی، محقق، علامه، شهید و امثال آنها که

ص: ۱۷۷

غالباً نیز این چنین است.

و اگر در باب روایات مصطلحه خبر واحد ثقه قابل اعتماد باشد، پس باید در باب نقل اجماع به طریق اولی اعتماد نمود. چرا که روایان احادیث اکثرشان مجتهد و متخصص نبوده بلکه عامی بوده اند، با این وجود، روی وثوق به آنان خبرشان را می پذیریم تا چه رسد به مدعیان اجماع.

و لذا: در باب روایت مصطلح همه علما می گویند: راوی باید ضابط، ثقه، معدّل به عدلین باشد، لکن در باب نقل اجماع این شرایط وجود ندارد چرا که شأن مدعی اجماع اجلّ از این حرفها و مقامش بالاتر از این صحبتها است.

### **\* حاصل مقدمه اول و دوم در شکل منطقی چیست؟**

اجماع منقول برای ما نقل سبب (اتفاق الكل) می کند. (مقدمه اول- صغری)

این نقل سبب حجت است. (مقدمه دوم- کبری)

پس: اجماع منقول حجت است. (مقدمه سوم- نتیجه)

### **\* در بیان نتیجه فوق تستری چه می گوید؟**

می گوید: المنقول کالمحصل. یعنی: همان طور که اگر خود منقول الیه می رفت و وجود حجت معتبره را که عبارت است از حکم واقعی و قول امام و یا حکم ظاهری و دلیل معتبر، از طریق تحصیل اجماع کشف می نمود.

اکنون هم که خبر مخبر را پذیرفت نتیجه آن ترتب آثار بر آن است. یعنی: خود را جای او می گذارد و به همان نتیجه می رسد.

### **\* آیا هیچ گونه تفاوتی در میان این دو طریق وجود ندارد؟**

چرا وجود دارد، بدین معنا که: اگر خود منقول الیه تحصیل اجماع کرده باشد، یقین وجدانی پیدا می کند ولی حالا که خبر مخبر را پذیرفته، یقین تعبدی پیدا می کند.

به عبارت دیگر: برای ناقل استکشاف قطعی و برای منقول الیه ظنی است، چرا که از نظر منطقی نتیجه تابع احسن المقدمتین است.

یعنی: فی المثل:



اگر یکی از دو مقدمه دلیل بدیهی و دیگری نظری باشد، نتیجه نظری است.

یا اگر یکی از دو مقدمه کلیه بود و دیگری جزئی، نتیجه جزئی است.

یا اگر یکی از دو مقدمه موجه و دیگری سالبه بود، نتیجه سالبه است.

یا اگر یکی از دو مقدمه علمی و دیگری ظنی بود، نتیجه ظنی است.

ص: ۱۷۸

## \* در ما نحن فيه (استدلال فوق) مقدمات چگونه اند؟

مقدمه اول استدلال ظنی بود، چرا که ما از ظاهر کلام به دست آوردیم که مراد ناقل اتفاق الكل است و لکن احتمال خلاف هم وجود داشت.

حال که استکشاف برای مخاطب ظنی بود باید قرائن خارجیه را نیز ملاحظه کرد چرا که برخی سبب ظن بیشتری می شوند نسبت به برخی دیگر.

## \* قرائن خارجیه مورد نظر کدام اند؟

عبارت اند از اینکه:

ناقل اجماع در هنگام نقل از جهت قدرت ضبط و کثیر الحفظ بودن در چه مرتبه ای است؟

مدعی اجماع هنگام نقل تقوی و ورعش تا چه حدی است؟

حاکمی اجماع در هنگام حکایت، مرتبه علمی اش چه مقدار بوده است؟

دقت نظر مدعی اجماع تا چه میزانی است؟

اطلاع و آگاهی وی از کتابهای فقهی و اقوال فقهاء تا چه میزانی بوده است؟

اقوال مختلفه و پراکنده در ابواب گوناگون را تا کجا استقصا نموده است؟

## \* احوالات علماء در امر مذکور چگونه است؟

متفاوت و مختلف است و لذا از قول بعضی اطمینان بیشتری حاصل می شود.

## \* وضعیت کتبی که اجماع در آنها نقل شده در این مقام چگونه است؟

می گوید: باید وضع کتبی که اجماع در آنها نقل شده مورد ملاحظه قرار گیرد، بدین معنا که: آیا مؤلف فلان کتاب بنا را بر مسامحه گذارده و یا بنا را بر تتبع و تدقیق گذاشته است؟

چرا که شاید مؤلفی مدقق و عالی مقام هم باشد و لکن در خصوص این کتاب بنا را بر مسامحه گذارده است که در این صورت ادعای اجماع او مقداری سست می شود و یا چه بسا مؤلفی در نخستین تألیف خودش بنا را بر دقت گذارده و به

اجماع او اعتماد بیشتری می شود.

**\* مراد تستری از عبارت (ثم لیلحظ مع ذلک) به طور خلاصه چیست؟**

این است که: مجتهدی که اجماع و اتفاق الکلّ برای او نقل می شود حق ندارد بنا به همین اجماع منقول اکتفا کند، بلکه باید خودش در فتاوی فقها تفحص کند و محصل خود را به منقول دیگری ضمیمه نماید تا اینکه به نتیجه برسد که همان کشف حجت معتبره است.

**\* چرا مجتهد حق ندارد به اجمال منقول اکتفا کند؟**

در بیان نظریه نهایی شیخ آورده شد.

ص: ۱۷۹

## **\* پس اگر نباید تنها به اجماع منقول اکتفا کند باید چه کند؟**

باید از سایر امارات ظنیه ای که در استنباط دخیل اند و به نحوی از انحاء دارای تأثیرند استفاده کرده و آنها را مورد ملاحظه قرار دهد، چرا که تحقیق و تفحص کامل مقتضای اجتهاد و وظیفه مجتهد است.

## **\* آیا تفاوتی در آن امور خارج از اجماع منقول که باید مورد لحاظ واقع شوند وجود ندارد؟**

خیر، فرقی نمی کند که آن امور خارج از اجماع منقول از امور وجدانی و علمی باشند مثل: تفحص و تتبع اقوال و تحصیل اجماع و یا اینکه از امور ظنیه باشد مثل: نقل شهرت، ظاهر آیه، ظاهر حدیث و ... و نیز فرقی نمی کند که از اقوال علمای متقدم بر مدعی اجماع باشد و یا از معاصرین او و یا از دانشمندان پس از وی.

## **\* حاصل و نتیجه ملاحظه این امارات چیست؟**

این است که وقتی این امارات را مورد لحاظ قرار داد، چه بسا خود را از مراجعه به سخن ناقل بی نیاز ببیند، چرا که اطمینان حاصل نموده که هرچه را ناقل تتبع کرده بود او نیز تتبع نموده است.

نکته: گاهی هم بعد از تتبع و ملاحظه اقوال به این نتیجه می رسد که بیشتر از ناقل اجماع، اقوال را تفحص کرده و متوجه می شود که ناقل در مسأله ای نقل اجماع نموده که بیان حکم آن مسئله در گفتار حکما به ندرت یافت می شود و لذا در این صورت به نقل ناقل توجه نمی کند.

در نتیجه: به طور کلی وظیفه مجتهد عبارت است از:

اجتهاد در مسیر تتبع و ملاحظه امارات در هر جا، چه در باب شناخت ادله احکام و چه در باب شناخت معارضات و مخصصات و مقیدات و ... و چه در باب اجماع منقول که این مقام مشخصی ندارد و مجتهد همه جا باید به نظر و تتبع و ملاحظات خود اعتماد کند، و اما اینکه نظر و رأی او با رأی ناقل اجماع متحد و موافق شود یا مختلف فرقی نمی کند.

## **\* اگر به اجماع منقول تنها نباید اعتماد نمود پس فایده نقل اجماع چیست؟**

دو فایده دارد از جمله اینکه: اولاً: در مواردی که بعد از تفحص برای ما ظن حاصل شود و یا احتمال دادیم که ناقل اجماع بررسی بیشتری کرده و به فتوایی دست یافته که ما در تفحص خود به آن نرسیدیم به این اجماع منقول با ضمیمه امارات اعتماد می کنیم. ثانیاً: در مواردی هم که متوجه می شویم که ناقل بیشتر از ما تفحص نکرده و نقلش با استنتاج خود ما موافق می باشد، این اجماع منقول نظر ما را تقویت و تأیید می کند، چرا که کاشف از هماهنگی نسخه های کتب موجود نزد منقول الیه و ناقل می باشد.



متن: ۱- و ربّما يستغنى المتتبع بما ذكر عن الرجوع الى كلام ناقل الاجماع لاستظهاره عدم مزيه عليه في التتبع و النظر.

۲- و ربّما كان الأمر بالعكس و أنّه إن تفرّد بشي ء كان نادرا لا يعتدّ به.

۳- فعليه أن يستفرغ وسعه و يتبع نظره و تتبعه، سواء تأخر عن الناقل ام عاصره، و سواء أدّى فكره إلى الموافقه له او المخالفه، كما هو الشأن في معرفه سائر الأدلّه، و غيرها ممّا تعلق بالمسأله.

۴- فليس الاجماع إلّا كأحدها.

۵- فالمقتضى للرجوع إلى النقل هو مظنه وصول الناقل إلى ما لم يصل هو إليه من جهه السبب او احتمال ذلك، فيعتمد عليه في هذا خاصّه بحسب ما استظهر من حاله و نقله و زمانه و يصلح كلامه مؤيّدا فيما عداه مع الموافقه لكشفه عن توافق النسخ و تقويته للنظر.

۶- فاذا لوحظ جميع ما ذكر و عرف الموافق و المخالف إن وجد، فليفرض المظنون منه كالمعلوم، لثبوت حجّيته بالدليل العلمى و لو بوسائط.

۷- ثمّ لينظر، فان حصل من ذلك استكشاف معتبر كان حجّه ظنيّه حيث كان متوقفا على النقل الغير الموجب للعلم بالسبب او كان المنكشف غير الدليل القاطع، و إلّا فلا. و اذا تعدّد ناقل الاجماع او النقل، فان توافق الجميع لوحظ كلّ ما علم على ما فصّل و أخذ بالحاصل، و ان تخالف لوحظ جميع ما ذكر و أخذ فيما اختلف فيه النقل بالأرجح بحسب حال الناقل و زمانه و وجود المعاضد و عدمه و قلته و كثرته.

ثمّ ليعمل بما هو المحضّل و يحكم على تقدير حجّيته بأنّه دليل ظنىّ واحد و إن توافق النقل و تعدّد الناقل.

ترجمه:

### ادامه كلام تسترى در كشف القناع

۱- و چه بسا شخص متتبع به واسطه آنچه خود تحصیل نموده است از رجوع به كلام ناقل اجماع بی نیاز شود؛ زیرا استظهار نموده است به عدم مزیت آن بر ما حصل خود به واسطه تتبع و تفحصی که در اقوال نموده است.

۲- و چه بسا امر بالعکس باشد و وی (متتبع) به چیزی دست یافته که امری شاذ و نادر است که بدان اعتنا و توجه نمی شود (و ناچارا باید به نقل ناقل اعتماد کند).

۳- پس بر او (متتبع) لازم است که اجتهاد و تلاشش را توسعه داده و نظر و فکرش را پیگیری نماید

خواه از نظر زمان از ناقل اجماع متأخر بوده و یا هم عصر وی باشد و خواه فکر و نظرش منجر به موافقت با ناقل شود و یا مخالف با او، چنانچه شأن در شناخت سایر ادله (غیر از اجماع و غیر دلیل از متعلقات دیگر) همین طور است (که شخص با قطع نظر از رأی دگران خودش در رسیدن به آنها نهایت تلاشش را می کند).

۴- بنابراین: نیست اجماع جز اینکه مثل یکی دیگر از ادله است (و هر حکمی که آنها دارند، اجماع منقول هم دارد).

۵- پس مقتضی برای رجوع به نقل ناقل همان احتمال دست یابی ناقل به امری است که متتبع از جهت سبب (برای کشف رأی معصوم) به آن دست نیافته است، (پس به خاطر همین احتمالات) وی (متتبع) اعتماد می کند به نقل (آنچه خود به آن دست نیافته) ناقل، به حسب آنچه از حال ناقل و اصل نقل و زمان نقل روشن می شود (و در صورت توافق متتبع او با نقل ناقل) کلام مبتنی بر تتبع و تفحصش را با اجماع منقول تأیید می نماید (چه آنکه نفس این موافقت) کاشف از توافق نسخ کتب و تألیفاتی است که متتبع و ناقل هر دو ملاحظه کرده و سبب تقویت کشف است در نظر.

۶- پس وقتی همه اموری که ذکر شد ملاحظه شود و متتبع فرد موافق و مخالف را در صورت وجود بشناسد، باید آنچه را که از طریق نقل ظن پیدا کرده است به منزله معلوم فرض نماید، به دلیل اثبات حجیت نقل به واسطه دلیل علمی، اگرچه (نقل) به چند واسطه صورت گرفته باشد.

۷- سپس توجه کند که: اگر از مجموع آن (امور و لحاظ تمام آنها) استکشاف دلیل معتبری حاصل می شود، دلیل مزبور حجیت ظنیه قابل اعتمادی است، از آن جهت که ثبوتش متوقف است بر نقل، که موجب حصول علم به سبب نمی باشد و یا از آن جهت است که منکشف دلیل قاطع و جازم نیست و الا- (اگر از همه امور یاد شده دلیل معتبری را کشف نکرد) پس حجتی در دست ندارد که مسئله را به وسیله آن اثبات نماید. و وقتی ناقل اجماع و یا خود نقل متعدد باشد:

اگر جملگی توافق داشتند، نقل مجموع با آنچه (متتبع) تحصیل نموده (توسط متتبع) ملاحظه می شود و به نتیجه ای که به واسطه این انضمام حاصل می شود اخذ می گردد.

و اگر نقل ناقلین با هم مخالف باشد، تمام آنچه ذکر شد مورد ملاحظه قرار می گیرد و آن نقلی که در آرای مختلف، ارجح است مورد توجه و اعتماد قرار می گیرد. آن هم به حسب حال ناقل و زمان نقل و وجود معاضد و قلت و کثرت نقل و سایر امور.

و پس از تحصیل نقل راجح اگر به درجه حجیت رسیده باشد حکم می شود که آن دلیل واحد، ظنی است هر چند نقلها متوافق لکن ناقلین متعدد باشند.

**\* مراد از عبارت (ربما يستغنى المتبع بما ذكر عن الرجوع ...) چیست؟**

این است که: متبع گاهی به خاطر ملاحظه آن امارات خود را از مراجعه به گفتار ناقل بی نیاز می بیند. چرا که اطمینان حاصل نموده که هر آنچه را ناقل تتبع کرده بود او نیز تتبع کرده است.

**\* مراد از (لاستظهاره عدم مزیه علیه ... الخ) چیست؟**

علت برای آن عدم نیاز است، چرا که گاهی بعد از تفحص و ملاحظه اقوال به این نتیجه می رسد که بیشتر از ناقل اجماع اقوال را بررسی کرده و یا اینکه متوجه می شود که ناقل اجماع در مسأله ای نقل اجماع کرده که به ندرت حکم آن در کلمات فقهاء بیان شده است و در این صورت است که به کلام ناقل توجه نمی کند.

**\* مراد از عبارت (فعليه ان يستفرغ وسعه و ...) چیست؟**

این است که: وظیفه مجتهد به طور کلی عبارت است از اجتهاد و استفرغ وسع در مسیر تتبع و ملاحظه امارات در همه جا، چه در باب شناخت ادله و چه در باب شناخت معارضات و مخصصات و مقیدات، و چه در باب اجماع منقول.

و لذا مجتهد باید تکیه اش بر رأی و فحص و ملاحظات خودش باشد و تفاوت نمی کند که رأی و نظر او با رأی ناقل اجماع موافق و هماهنگ شود یا مخالف.

**\* مراد از عبارت (فالمقتضى للرجوع الى النقل هو مظنه وصول الناقل الى و ...) چیست؟**

فایده نقل اجماع است، یعنی می گوید:

۱- در مواردی که پس از تتبع و بررسی برای ما ظن حاصل شد و یا حد اقل احتمال دادیم که ناقل اجماع بیشتر از ما تتبع و واریسی نموده و به فتاوائی دست یافته که ما به آنها نرسیدیم و یا اینکه اصلاً قبل از تتبع چنین اطمینانی را به او داشتیم به چنین اجماع منقولی با ضمیمه امارات اعتماد می کنیم.

۲- در مواردی هم که اطمینان حاصل نمودیم که تتبع ناقل بیشتر از ما نبوده است، چنان که نقل او با استنتاج و کشف خود ما موافق بود، چنین اجماع منقولی مؤید و تقویت کننده نظر ما خواهد شد چرا که کاشف از هماهنگی و توافق مطلب در نسخه های کتب موجوده عند المنقول الیه و الناقل است.



**\* مراد از (فاذا لوحظ جميع ما ذكر... الخ) چیست؟**

بیان فوائدی است که بر تبعات خود مجتهد مترتب است و مواردی از آن ذکر شد و به مواردی در ذیل اشاره می‌کنیم:

۱- در مواردی متتبع متوجه می‌شود که اجماعات فلان مدعی اجماع مبتنی بر اجتهاد خود آن ناقل

ص: ۱۸۳

بوده و نه بر تتبع آرا و لذا ارزش ندارد.

۲- در مواردی متتبع بعد از تحقیق متوجه می شود که دیگران نیز مطابق این اجماع ادعای اجماع کرده اند، که مؤید اجماع اول می شود.

۳- در مواردی نیز بعد از تفحص ملاحظه می کند که دو اجماع متعارض در یک مسئله ادعا شده، در نتیجه تلاش می کند تا رجحان یکی از آن دو اجماع را بر دیگری از راه اماراتی که ذکر شد (از قبیل وضع ناقل، ضبط ناقل و به حسب زمان ...) نقل به دست آورد.

ص: ۱۸۴

متن: ١- و ليس ما ذكرناه مختصاً بنقل الاجماع المتضمن لنقل الأقوال إجمالاً، بل يجرى في نقلها تفصيلاً أيضاً.

٢- و كذلك في نقل سائر الأشياء التي يبتنى عليها معرفه الأحكام.

٣- و الحكم فيما إذا وجد المنقول موافقا لما وجد او مخالفا مشترك بين الجميع كما هو ظاهر.

٤- و قد اتضح بما بيّناه وجه ما جرت عليه طريقه معظم الأصحاب من عدم الاستدلال بالاجماع المنقول على وجه الاعتماد و الاستقلال غالباً، و ردّه بعدم نقلها تفصيلاً، (أيضاً) و كذلك في نقل سائر الأشياء التي يبتنى عليها معرفه الاحكام. و الحكم في ما اذا وجد المنقول موافقا كما وجد أو مخالفا مشترك بين الجميع، كما هو ظاهر.

٥- و قد اتضح بما بيّناه وجه ما جرت عليه طريقه معظم الأصحاب- من عدم الاستدلال بالاجماع المنقول على وجه الاعتماد و الاستقلال غالباً، و ردّه بعدم الثبوت أو بوجدان الخلاف و نحوهما- فإنه المتّجه على ما قلنا، و لا سيّما في ما شاع فيه النزاع و الجدل، أو عرفت فيه الأقوال أو كان من الفروع النادره التي (لا يستقيم فيها دعوى الاجماع- لقلّه المتعرّض لها- الّا على بعض الوجوه التي) لا- يعتدّ بها، أو كان الناقل ممّن لا- يعتدّ بنقله لمعاصرته أو قصور باعه أو غيرهما ممّا يأتي بيانه. فالاحتياج إليه مختصّ بقليل من المسائل بالنسبه إلى قليل من العلماء و نادر من التّفقه الأفاضل(١). انتهى كلامه رفع مقامه.

ص: ١٨٥

١- كشف القناع ص ٤٠٠-٤٠٥

## پایان کلام محقق تستری در کشف القناع

۱- اموری که ما آن را ذکر نمودیم، اختصاص به نقل اجماعی که متضمن نقل اقوال و آراء به صورت اجمالی است ندارد، بلکه در نقل تمام آنها در صورتی که به طور تفصیلی نقل شوند جاری هستند.

۲- و همچنین در نقل سایر اشیاء و اموری که شناخت احکام مبتنی بر آنهاست مثل: شهرت و یا (لا خلاف) نیز جاری است.

۳- و این حکم در جائی که اگر منقول با آنچه (متبع و منقول الیه) خود تحصیل نموده موافق و یا مخالف باشد حکمش در تمام صور (جمع منقولات چه اجماع به طور اجمال و چه اجماع به نحو تفصیل و چه اشیائی که شناخت احکام مبتنی بر آنهاست) مشترک است.

۴- سپس می فرماید: و به آنچه بیان نموده و توضیح دادیم، وجه آنچه که طریقه بزرگان از اصحاب بر آن جاری است، مبنی بر عدم استدلال ایشان به اجماع منقول به طوری که دلالت بر اعتماد و استناد کند، و رد آن اجماع و اتفاق به دلیل عدم ثبوت و یا وجود اختلاف و امثال آن در میان اصحاب روشن شد، و همچنین در نقل سایر اموری که شناخت احکام مبتنی بر آن است و این حکم در آنچه به صورت منقول و موافق و یا مخالف یافت می شود میان تمام اصحاب علما مشترک است، همان طور که از ظاهر عبارات ایشان پیداست.

۵- پس وجه این رد (و تمام این مقالات و نقض و ابرام ها) طبق آنچه ما گفتیم روشن شده و موجه و درست می باشد، به ویژه در مسائلی که نزاع و جدال در آن شایع و رایج است، یا اینکه اقوال و آرای متشکست در آن معلوم باشد. یا اینکه مورد اجماع منقول، مسئله نادری باشد که به ملاحظه قلت متعرضین به آن، ادعای اجماع چندان مورد نداشته و قابل اعتنا نباشد، مگر آنکه اجماع منقول در این گونه مسائل به برخی از وجوه که مورد اعتماد نیست توجیه شود یا آنکه ناقل کسی باشد که نقلش برای معاصرین و هم عصرانش مورد اعتنا نباشد، یا کمی آگاهی او و یا قصور احاطه اش به اقوال سبب شده که ادعایش مورد عنایت دیگران واقع نگردد و یا غیر این امور از اسبابی که باعث بی رونقی این ادعا شده باشد.

پس: اجماعی که در مسائل، مورد احتیاج است اختصاص به مسائل معدود و قلیلی آن هم نسبت به برخی از فقهاء و نادری از نقل کنندگان فاضل و حکایت کنندگان مورد وثوق و اطمینان دارد. تمام شد کلام جناب تستری.

### \* مراد از عبارت (المتضمن لنقل الاقوال اجمالا ...) چیست؟

این است که: ناقل بگوید: اجمعت الاصحاب، بدون اینکه اقوال را به طور تفصیل و جداگانه نام ببرد.

### \* مراد از عبارت (و الحكم فيما اذا وجد المنقول ...) چیست؟

این است که: همان طور که در سابق گفته شد اگر منقول الیه، اجماع منقول را با آنچه خود تحصیل نموده موافق و مطابق یافت، آن را مؤید کلام خود قرار می دهد و این امر را کاشف از توافق نسخه های مکتوب و مؤلف می پندارد. همان طور اکنون هم می گوئیم: این حکم، اختصاص به صورتی ندارد که ناقل اجماع اقوال را به طور اجمال نقل کند بلکه حکم مذکور در تمام صورتی که نقل شد مشترک است، اعم از آنکه ناقل اجماع اقوال را به لفظ (اجمعت الاصحاب) و به نحو اجمال نقل کند و یا به تفصیل متعرض آنها شود و یا اساساً ادله دیگری از قبیل شهرت را حکایت کند.

### \* حاصل و خلاصه بحث محقق تستری در متن اخیر چیست؟

در خاتمه می گوید: از مطالبی که گفته شد:

۱- سرّ این مطلب روشن می شود که چرا بزرگان از فقهاء در مقام استدلال تنها به اجماعات منقوله اعتماد نمی کنند، بلکه پیوسته به دنبال تحصیل امارات و مؤیدات خارجیه هستند تا با ضمیمه کردن آن به اجماع مجموعاً دلیل شوند.

۲- و سرّ این مطلب روشن می شود که چرا بسیاری از اجماعات را رد می کنند و می گویند: هذا مجرد ادعاء و یا می گویند: در مسئله مخالف وجود دارد و اجماعی نیست و ...

و سر تمام این مطالب آن است که:

ناقل اجماع تنها نقل سبب می کند، آن هم در حد توان و وسع خودش و این مقدار به تنهایی کافی نیست، چرا که مستلزم عادی با رأی امام و یا حجت معتبره نمی باشد.

لذا: باید سایر امارات را هم مورد لحاظ و توجه قرار دهیم، به ویژه در مسائلی که ذات الاقوال است و یا از فروع کیمیایی است که کمتر کسی متعرض آن شده است و در این امور به طریق اولی نمی توان به اجماع منقول تکیه کرد، همین طور اگر ناقل از کسانی است که اعتنائی به نقل او نمی شود یا به خاطر اینکه هم عصر ما هستند و یا به خاطر کم اطلاعی او و یا به خاطر اینکه اهل مسامحه است. اما: احتیاج اجماع منحصر می شود به قلیلی از مسائل که از قدیم معنون بوده، آن هم نسبت به قلیلی از علماء و گروه معدودی از ناقلین که با تتبع فراوان نقل می کنند، آن هم پس از دوران پختگی خود.



متن: لكنك خير بأن هذه الفائدة للإجماع المنقول كالمعدومه، لأن القدر الثابت من الاتفاق بإخبار الناقل المستند إلى حسبه ليس مما يستلزم عادة موافقه الإمام- وإن كان هذا الاتفاق لو ثبت لنا أمكن أن يحصل العلم بصدور مضمونه، لكن ليس عله تامه لذلك، بل هو نظير إخبار عدد معين في كونه قد يوجب العلم بصدق خيرهم وقد لا يوجب- وليس أيضا؛ مما يستلزم عادة وجود الدليل المعبر حتى بالنسبه إلينا، لأن استناد كل بعض منهم إلى ما لا نراه دليلا ليس أمرا مخالفا للعادة.

ألا ترى أنه ليس من البعيد أن يكون القدماء القائلون بنجاسه البئر بعضهم قد استند إلى دلالة الأخبار الظاهره في ذلك مع عدم الظفر بما يعارضها، وبعضهم قد ظفر بالمعارض ولم يعمل به لقصور سنده، أو لكونه من الآحاد عنده أو لقصور دلالته، أو لمعارضته لأخبار النجاسه و ترجيحها عليه بضرب من الترجيح؛ فإذا ترجح في نظر المجتهد المتأخر أخبار الطهاره فلا يضره اتفاق القدماء على النجاسه المستند إلى الامور المختلفه المذكوره.

**انتقاد شیخ به محقق نستری**

اما تو آگاهی به اینکه این فایده (که تستری فرموده: منقول الیه می تواند برای کشف حجت معتبر و رأی معصوم از این اجماع منقول استفاده کند) به منزله معدوم است، زیرا مقدار اقوالی که به واسطه اخبار ناقل اجماع ثابت شده و مستند به حس (و مشاهده) اوست، عادتاً مستلزم موافقت رأی امام نیست، هرچند که اگر اتفاق مزبور برای ما ثابت شود، ممکن است علم به صدور مضمونش پیدا کنیم و لکن در عین حال نمی توان آن (اتفاق را به صورت قضیه دائمی) علت تامه برای آن (حصول علم) قرار داد.

بلکه اتفاق مذکور نظیر عدد معینی از مخبرین است که گاهی اخبارشان سبب برای علم به صدق و ثبوت خبرشان می شود و گاهی نه، و نیز این نقل اقوال از اموری نیست که عادتاً مستلزم وجود دلیل معتبری حتی نسبت به ما باشد؛ زیرا استناد هر بعض از مجمعین به امری که ما آن را دلیل نمی دانیم، امری مخالف با عادت نیست تا اجتماعشان عادتاً از موافقت با رأی معصوم منفک نباشد.

از فقهاء تا زمان علامه که به متنجس شدن آب چاه قائل بودند در این فتوی استناد به دلالت اخبار می نموده و مدعی بودند که ظاهر اخبار دلالت بر تنجس آن دارد و دلیلی هم که با این ظواهر معارض باشد پیدا نکرده اند.

و برخی (در مقام استدلال) با ظهور اخبار مزبور به معارض دست یافته اند ولی به دلیل قاصر بودن سند اخبار معارض، یا به خاطر اینکه نفس اخبار نزد او از اخبار آحاد می باشد و یا اینکه در مقام معارضه آنها با اخبار نجاست ترجیح با اخبار ادله بر نجاست بوده که به واسطه برخی از مرجحات آنها را بر اخبار معارض ترجیح داده اند به آن عمل نکرده اند.

پس: اگر از نظر مجتهدی که متأخر واقع شده اخبار دالّه بر طهارت ترجیح داشته باشد می تواند به آن اخذ نموده و برطبق اخبار دالّه بر طهارت فتوی دهد، بدون اینکه اتفاق قدما، مضرّ به حال او باشد زیرا اتفاق و اجماع ایشان مستند به امور مختلفی است که برخی از آنها از نظر مجتهد متأخر تمام و درست نیست.



**\* حاصل مطلب در عبارت (و لکنک خیر... الخ) چیست؟**

نظر شیخ انصاری است پیرامون فوائدی که جناب تستری برای اجمال منقول برشمرد.

و لذا می فرماید: فایده ای را که مرحوم تستری در پایان کلامش آورد مبنی بر اینکه:

(اجماع منقول در قلیلی از مسائل و برای قلیلی از علماء ارزش دارد)، قابل اعتنا و مهم نیست بلکه وجودش کالعدم است؛ زیرا مکرر گفتیم که

۱- اجماعات منقوله در کتب، اگرچه در اتفاق الکل فی عصر واحد و یا در اعصار و امصار ظهور دارند، لکن عقل اجازه نمی دهد که ما همین ظهور را اراده نمائیم، بلکه قدر متیقن از این اجماعات، اتفاق المعروفین (اتفاق همه صاحبان کتب فتوائیه) است.

۲- اتفاق المعروفین عاداتا مستلزم قول معصوم نیست، به ویژه اگر اتفاق معروفین یک عصر باشد و نه همه اعصار و به ویژه اگر معروفین سایر اعصار با این عصر مخالف باشند که در این صورت هرگز ملازمه عادی نخواهد بود.

بله: تصادفا ممکن است برای کسی روی حسن ظن و یا جهات دیگر از طریق اتفاق المعروفین حدس قطعی به قول امام حاصل شود، لکن این اتفاق گاهی رخ می دهد و گاهی نه و لذا فاقد ارزش است.

۳- نه تنها اتفاق المعروفین کاشف قطعی رأی معصوم نیست، بلکه کاشف از یک دلیل معتبر ظنی (که اگر به دست ما برسد، ما به قول معصوم علم پیدا می کنیم) هم نمی باشد، چرا که شاید معروفین اعصار به دلالتی تمسک نموده اند که اگر به دست ما هم می رسید به آنها اعتنا و اعتماد نمی کردیم.

**\* در تبیین مطلب فوق مثال بزنید؟**

فی المثل:

در میان قدما از زمان اصحاب تا زمان علامه مشهور بود که (ماء البئر قليل ینفعل بالملاقاه)، حال سؤال این است که بر اساس چه دلیلی چنین فتوایی داده اند؟

می توان گفت:

شاید برخی اخبار نجاست را دیده و بر اساس آن فتوایی داده اند و حال آنکه از اخبار طهارت به عنوان اخبار معارض اطلاعی

نداشته اند.

و شاید برخی دیگر به هر دو دسته از اخبار اطلاع داشته اند، اما مع ذلک به دلایل مختلف به آنها عمل نکرده اند.

ص: ۱۹۰

### **\* علل عمل نکردن این گروه به اخبار معارض مذکور چیست؟**

- ۱- ممکن است سند اخبار مذکور از نظر این ها ناتمام بوده است.
- ۲- ممکن است از نظر برخی دلالت این اخبار بر طهارت آب چاه ناتمام بوده.
- ۳- ممکن است به نظر این ها این اخبار، خبر واحد بوده و لذا توجه نکرده اند.
- ۴- شاید این اخبار را متعارض دیده و درحالی که هر دو دسته اخبار حجت و تام الدلاله بوده اند اخبار نجاست را به یکی از مرجحات باب تعادل و تراجیح بر اخبار طهارت ترجیح داده اند و لذا به آن اعتنا نکرده اند.

### **\* برداشت کلی از ذکر دلائل مذکور چیست؟**

این است که:

اگر به نظر فقیهی مثل علامه اخبار طهارت از هر جهت بر اخبار نجاست برتری داشت، به اخبار طهارت عمل می کند و به اخبار نجاست توجه نمی کند، و لذا اتفاق المعروفین نمی تواند حتی کاشف از حجت معتبره ای باشد.

ص: ۱۹۱

متن: و بالجمله، فالإنصاف - بعد التأمل و ترك المسامحه بإبراز المظنون بصوره القطع، كما هو متعارف محصلي عصرنا-: أن اتفاق من يمكن تحصيل فتاويهم على أمر كما لا يستلزم عادة موافقه الإمام كذلك لا يستلزم وجود دليل معتبر عند الكل من جهة أو من جهات شتى، فلم يبق في المقام إلا أن يحصل المجتهد أمارات اخر- من أقوال باقى العلماء و غيرها- ليضيفها إلى ذلك فيحصل من مجموع المحصل له و المنقول إليه- الذى فرض بحكم المحصل من حيث وجوب العمل به تعيدا- القطع فى مرحله الظاهر باللائم، و هو قول الإمام أو وجود دليل معتبر- الذى هو أيضا يرجع إلى حكم الإمام بهذا الحكم الظاهري المضمون لذلك الدليل- لكنه أيضا مبني على كون مجموع المنقول من الأقوال و المحصيل من الأمارات ملزوما عاديا لقول الإمام أو وجود الدليل المعتبر و إلا فلا معنى لتزليل المنقول منزله المحصل بأدله حجيته خبر الواحد، كما عرفت سابقا.

ترجمه:

### اجمال مقال

انصاف حكم می کند که: پس از اندیشه و دقت و ترك مسامحه در ابراز کردن مظنون به صورت قطع، چنان که در میان تحصیل کنندگان زمان ما این گونه شایع شده است (که از طریق مسامحه می توان مظنون را به منزله قطع و معلوم قرار داد)، اتفاق علمایی که دست یافتن به اقوال و فتاوايشان بر امری ممکن است، همان طور که عادتاً مستلزم موافقت رأی معصوم با ایشان نیست، همین طور هم ملازم با وجود دليل معتبری که قابل اعتماد نزد کل علما از جهتی و یا جهات متعددی نمی باشد.

بنابراین: باقی نمی ماند در این مقام (راهی برای دست یافتن به موافقت معصوم)، جز اینکه مجتهد امارات و قرائن دیگری را از اقوال و آراء باقی علماء و غیر آنها تحصیل کند تا به اجماع یاد شده اضافه کند، پس از مجموع آنچه خود تحصیل نموده و آنچه برای او نقل شده و به حسب فرض در حکم محصل و به منزله آن است و همچون محصل واجب العمل می باشد و نسبت به لازمه این مجموعه که قول امام یا وجود دليل معتبر که آن نیز برگشت به حکم امام به این حکم ظاهری می کند، قطع و یقین پیدا می نماید تا بتواند برطبق آن فتوی دهد. لکن باید توجه نمود که: این طریق نیز (در دست یابی به قول امام) مبني است بر اینکه مجموع اقوال منقوله و آنچه منقول الیه خود تحصیل نموده یعنی: اقوال دیگر به انضمام قرائن موجوده ملزوم عادی رأی امام یا وجود دليل معتبر و حجت قابل اعتماد باشند و الا معنا ندارد اقوال منقول به منزله محصل فرض شوند. زیرا زمانی به کمک ادله حجیت خبر واحد می توان نقل آرا را حجت دانست و حکم به ثبوت آنها نمود که پس از ثبوت و انضمامش با اقوال و قرائن تحصیل شده بتوان به لازمه عادی آن (یعنی: قول امام) دست پیدا نمود.

ص: ۱۹۲

**\* حاصل مطلب شیخ انصاری در عبارت (فالانصاف ... الخ) چیست؟**

این است که:

اگر دقت کرده و این گونه مسامحاتی را که در زمانهایی مثل زمان ما مرسوم شده که هر امر مظنونی را به دیده علم و یقین و به منزله آن حساب می کنند کنار بگذاریم، باید بگوییم که:

۱- قدر متیقن از اتفاق الكل و ادعای اجماع، همان اتفاق صاحبان کتب فقهی و فتوایی است.

۲- همان طور که اتفاق المعروفین به حکمی از احکام به تنهایی و بدون ضمّ ضمیمه، کاشف قطعی از رأی امام و مستلزم عادی موافقت امام نیست، همین طور هم استقلالاً مستلزم حجت ظنیه معتبره هم نیست و لذا نمی توان به این اجماعات به تنهایی اعتماد نمود.

پس: تنها راه حل این است که: مجتهد منقول الیه خودش همت نموده، به سراغ امارات دیگر برود تا شاید از انضمام مجموع آن امارات به این اجماع منقول بتواند به نتیجه ای برسد که همان کشف قول امام و یا حجت معتبره باشند.

**\* آیا به نظر شیخ این امارات همه یکسان هستند؟**

خیر بلکه:

۱- گاهی از انضمام امارات به اجماع منقول، به رأی معصوم می رسد.

فی المثل: شیخ طوسی، اتفاق معروفین تا زمان خودش را برای ما نقل می کند و اتفاق تمام ارباب کتب را از زمان شیخ تاکنون خودمان تتبع می کنیم که عادتاً حدس می زنیم که «هذه المقالة بلغ الى الفقهاء من امامهم».

۲- و گاهی از انضمام امارات به حجت معتبره می رسیم.

فی المثل: مثل انضمام فتوای مشهور متأخرین به مشهور متقدمین است که اولی تبعی و دومی نقلی است و بعید است که مشهور بدون مدرک فتوی دهند.

۳- و گاهی از انضمام امارات به اجماع منقول در اثر ضعف اماره و عدم توجه به آن به نتیجه ای نمی رسند، مثل انضمام خبر واحد ضعیف به آن اجماع منقول و یا مثل: انضمام اتفاق المعروفین در عصری به نقل اتفاق معروفین عصر دیگر.

نکته: پس مسئله امارات جابه جا فرق می کند.



متن: ۱- و من ذلك ظهر أنّ ما ذكره هذا البعض ليس تفصيلا في مسأله حجّيه الاجماع المنقول، و لا قولاً بحجّيته في الجملة من حيث أنّه إجماع منقول، و إنّما يرجع محصّله إلى أنّ الحاكي للاجماع يصدق فيما يخبره عن حسّ.

۲- فإنّ فرض كون ما يخبره عن حسّه ملازماً، بنفسه او بضميمه أمارات اخر، لصدور الحكم الواقعيّ او مدلول الدليل المعبر عند الكلّ، كانت حكايته حجّه، لعموم أدلّه حجّيه الخبر في المحسوسات، و إلّا فلا.

۳- و هذا يقول به كلّ من يقول بحجّيه الخبر الواحد في الجملة.

۴- و قد اعترف بجريانه في نقل الشّهره و فتاوى آحاد العلماء.

ترجمه: ۱- از مطالبی که ذکر شد این گونه ظاهر می شود که آنچه جناب تستری ذکر نمود، نه تفصیل در مسئله حجیت اجماع منقول است و نه قول به حجت بودن اجمالی اجماع منقول، و تنها برگشت محصل کلام ایشان به این است که:

حاکی اجماع و ناقل اتفاق در آنچه از روی حس خبر می دهد تصدیق و تأیید می شود.

۲- پس به فرض اینکه آنچه ناقل اجماع عن حس خبر می دهد به تنهایی یا به ضمیمه امارات دیگر ملازم با صدور حکم واقعی یا مدلول دلیل معتبری که از نظر کل علما مورد اعتماد است می باشد حکایت اجماع و نقل اتفاق مزبور حجت است، چرا که عموم ادلّه حجیت خبر واحد در امور محسوس شامل آن می شود و إلّا فلا. (یعنی: به فرض اینکه اخبار مذکور ملازم با رأی معصوم و یا دلیل معتبری نباشد، نه به تنهایی و نه با انضمام قرائن و امارات دیگر اقوال منقوله به عنوان اجماع حجیت ندارند).

۳- و این (حجت بودن اجماع در صورت وجود ملازمه و عدم حجیت آن در فرض نبودن ملازمه) امری است که تمام قائلین به حجیت خبر واحد اجمالاً به آن قائل هستند (یعنی: کلامی نیست که منافی با قول به حجیت خبر واحد باشد).

۴- و اعتراف می کند که به جریان مستقل این مقاله در نقل شهرت و فتاوی آحاد علما و اختصاصی به اجماع منقول به صورت اجمالی ندارد.

**\* حاصل مطلب در عبارت (و من ذلک ظهر... تا آخر متن مذکور) چیست؟**

از انتقاد گذشته شیخ و از ظاهر آخرین جمله تستری روشن می شود که جناب تستری قائل به تفصیل نمی باشد و نمی خواهد بگوید:

۱- برخی از اجماعات منقوله بالاستقلال ملازمه با رأی معصوم و یا حجت معتبره دارند و دارای اعتبار و ارزش اند.

۲- و برخی از اجماعات مزبور مستقلاً چنین ملازمه ای را با رأی معصوم نداشته و فاقد ارزش اند و حجیت ندارند.

**\* چرا چنین برداشتی از سخن ایشان می شود؟**

زیرا متوجه شدیم که قدر متیقن از اجماع، همانا اتفاق المعروفین است، آن هم به تنهایی مستلزم حجت معتبره نمی باشد.

از طرف دیگر:

مرحوم تستری ادعا نمی کند که اجماع منقول بما هو اجماع منقول فی الجملة (یعنی به عنوان جزء الحجج) ارزش دارد، بلکه خلاصه کلام ایشان این بود که:

وقتی مدعی اجماع می گوید: اجمع الفقهاء علی کذا، کلامش ظهور در اجماع تبعی و حسی دارد و چون عادل است ما او را در این اخباری که می دهد تصدیق می کنیم منتهی، اگر این اخبار به تنهایی و یا به انضمام امارات، ما را به حجت معتبره برساند دارای ارزش است و گرنه ارزش ندارد و پس از آن تعمیم داد که این سخن به نقل اجماع اختصاص ندارد بلکه در نقل شهرت هم جاری و ساری است.



متن: ١- و من جميع ما ذكرنا يظهر الكلام في المتواتر المنقول و أنّ نقل التواتر في خبر لا- يثبت حجّيته و لو قلنا بحجّيته خبر الواحد، لأنّ التواتر صفه في الخبر تحصل باخبار جماعه تفيد العلم للسّامع و يختلف عدده باختلاف خصوصيات المقامات، و ليس كلّ تواتر ثبت لشخص ممّا يستلزم في نفس الامر عادة تحقّق المخبر به.

٢- فاذا أخبر بالتواتر فقد أخبر باخبار جماعه أفاد له العلم بالواقع.

٣- و قبول هذا الخبر لا يجدى شيئاً، لأنّ المفروض أنّ تحقّق مضمون المتواتر ليس من لوازم إخبار الجماعه الثابت بخبر العادل.

٤- نعم لو أخبر باخبار جماعه يستلزم عادة تحقّق المخبر به- بأن يكون حصول العلم بالمخبر به لازم الحصول لاخبار الجماعه، كأن أخبر مثلاً- باخبار ألف عادل او أزيد بموت زيد و حضور جنازته- كان اللازم من قبول خبره الحكم بتحقق الملزوم و هو إخبار الجماعه، فيثبت اللازم و هو تحقّق موت زيد.

٥- إلّا أنّ لازم من يعتمد على الاجماع المنقول و هو إن كان إخبار الناقل مستندا إلى حدس غير مستند إلى المبادئ المحسوسه المستلزمه للمخبر به هو القول بحجّيته التواتر المنقول.

## سخن در خبر متواتر منقول

۱- از همه آنچه در اجماع منقول ذکر نمودیم، سخن در خبر متواتر منقول نیز آشکار می شود که:

نقل تواتر در خبری حجیت آن خبر را ثابت نمی کند، و لو اینکه قائل به حجیت خبر واحد باشیم چه آنکه عنوان تواتر صفتی است در خبر که به واسطه خبر دادن جماعتی که اخبارشان برای سامع علم آور است تحقق می یابد و به اختلاف خصوصیات مقامات و امتیازات مختلف می شود و این گونه نیست که هر تواتری که برای شخصی ثابت گردید مستلزم تحقق مخبر به باشد عادتاً و به مجرد نقل در خارج ثابت شود.

۲- پس: وقتی (مخبر) خبر از تواتر می دهد، در واقع از اخبار جماعتی سخن می گوید که اخبار ایشان برای او (مخبر) علم به واقع را افاده می کند.

۳- و قبول این خبر (به حساب اینکه مخبر عادل است) که خبر جماعت مذکور برای وی (مخبر) علم آور است هیچ فایده ای ندارد (و چنین نیست که ما مخبر به را تصدیق کنیم)؛ زیرا فرض این است که: تحقق مضمون خبر متواتر از لوازم اخبار جماعت یاد شده که این اخبار به واسطه خبر عادل ثابت شده نمی باشد.

استدراک ۴- بله اگر (مخبر عادل) از اخبار جماعتی خبر داد که اخبارشان عادتاً مستلزم تحقق مخبر به است، مبنی بر اینکه حصول علم به مخبر به، لازمه نفس اخبار جماعت مذکور است، مثل اینکه مخبر خبر داده از اخبار هزار نفر و یا بیشتر برای وی از مرگ زید و حضور آنها در تشییع جنازه او، لازمه قبول خبر این مخبر حکم به تحقق ملزوم که همان اخبار جماعت است ثابت می شود، پس لازمه (این خبر) که مرگ زید است نیز ثابت می شود.

۵- بله لازمه قول کسانی که اعتماد می کنند بر مطلق اجماع منقول و لو خبر ناقل مستند به حدسی باشد که براساس مبادی محسوسه استوار نشده باشد، این است که خبر متواتر منقول را هم حجت بدانند.

**\* مراد شیخ از عبارت (من جمیع ما ذکرنا ...) چیست؟**

این است که: تا به حال بحث ما راجع به اجماع منقول به خبر واحد بود که آن هم دو شعبه داشت:

۱- اینکه: خود مجتهد اقوال را تتبع نموده و برای ما حکایت اجماع می کند.

۲- اینکه: دیگری رفته و در اثر تفحص تحصیل اجماع نموده و به این مجتهدی که فلان شخص است خبر داده و این مجتهد هم به ما می گوید: فلانی خبر داد به اینکه حکم در فلان مسئله کذا و کذا بالاجماع.

لکن: از حالا به بعد بحث ما راجع به تواتر منقول به خبر واحد است.

**\* پس مراد از (یظهر الکلام فی التواتر المنقول ... الخ) چیست؟**

این است که:

۱- گاهی فی المثل: شخص مخبر (مثل شیخ طوسی) از سنت (قول، فعل و تقریر) معصوم حکایت می کند. چنین خبر و حکایتی نامش روایت مصطلح است و مشمول ادله حجیت خبر واحد هم می شود، چرا که خبر حسی دارای اثر است و تفاوتی نمی کند که:

الف: بلاواسطه خبر از معصوم دهد و مثلا بگوید: (حدثنی ابو عبد الله الصادق ...).

ب: یا مع الواسطه او الوسائط خبر از معصوم دهد و مثلا بگوید: (عن فلان، عن فلان عن ابی عبد الله).

۲- و گاهی مخبر (مثلا شیخ طوسی) از اجماع و اتفاق فقهاء بر حکمی از احکام حکایت می کند که این قسم از خبر نامش اجماع منقول به خبر واحد است که تا به حال مفصلا درباره آن صحبت شد.

۳- و گاهی مخبر (مثلا شیخ طوسی) از تواتر یک خبر برای ما گزارش می دهد.

فی المثل می گوید: (بلغنی بالتواتر ان المعصوم قال کذا او فعل کذا، او قرر فلانا علی کذا ...).

یا مثلا می گوید: به تواتر شنیده ام که زید مرده است.

**\* مورد بحث در این مقام چیست؟**

این است که آیا نقل تواتر ارزش دارد یا نه؟

**\* نظر شیخ پیرامون سؤال مذکور چیست؟**

می فرماید: تمام مطالبی که در رابطه با اجماع منقول گفته شد در رابطه با تواتر منقول هم گفته می آید و آن این است که:  
فی المثل:

گاهی مخبر (شیخ طوسی) به طور سربسته (اجمالی) برای ما نقل تواتر می کند و فی المثل

ص: ۱۹۸

می گوید: (بلغنی بالتواتر ان المعصوم قال كذا و كذا)، لکن نفرموده که مرادش از تواتر چیست؟

آیا قول ۱۰ یا ۲۰ یا ۱۰۰ یا هزار نفر است، معلوم نیست و لذا چنین نقل تواتری برای خود شیخ که متواتر وجدانی است ارزش دارد ولی برای منقول الیه ارزشی ندارد، چرا که در باب تواتر هم مثل باب اجماع، مبانی و مسائل فرق دارد و به واسطه اختلاف اشخاص و اقوال تفاوت می کند. شاید برای (شیخ طوسی) از اخبار سه نفر علم حاصل شده باشد و نام آن را متواتر گذاشته و لکن به عقیده ما قول سه نفر در فلان حادثه کافی نبوده و ملازمه عادیه با تحقق مخبر به ندارد، بلکه تصادفی و اتفاقی است، یعنی: قد يحصل و قد لا يحصل، یعنی برای هر کسی که چنین حسن ظنی باشد این علم حاصل می شود و برای کسی که چنین حسن ظنی نباشد نه.

و گاهی مخبر (شیخ طوسی) به طور تفصیلی و مشخص برای ما نقل تواتر می کند، فی المثل می گوید: (اخبرنی الف عادل بان فلانا مات و دفن)

حال: چنین نقل تواتری ارزشمند است، یعنی: ما خبر شیخ را که عادل است می پذیریم، چرا که احتمال تعدد کذب با آیه نبأ منتفی است و سایر احتمالات را نیز با اصول عقلانیه دفع می کنیم.

### **\* معنای پذیرفتن خبر چیست؟**

عبارت است از ترتیب اثر دادن به آن.

### **\* آیا هر کسی این خبر را بپذیرد یقین وجدانی برای او حاصل می شود؟**

خیر، برای شیخ که این تواتر وجدانی است، یقین او به تحقق مخبر به وجدانی است. و برای منقول الیه که این تواتر منقول است، یقین او به تحقق مخبر به تبعی است.

### **\* چه تفاوتی میان نقل اجماع و نقل تواتر از نظر ناقل وجود دارد؟**

۱- در باب نقل اجماع خود ناقل باید همت کند و در مورد فتوی تبع کند، و لذا عقلا- و عادتاً محال است که یک انسان هر چند جدی بتواند اقوال همه فقهاء اعصار را تبع نماید.

۲- اما در باب نقل تواتر، خود مدعی نرفته و تحصیل نکرده است، بلکه دیگران آمده و به او خبر داده اند، در نتیجه امری کاملاً ممکن است.

متن: لکن لیعلم أنّ معنی قبول نقل التواتر، مثل الإخبار بتواتر موت زید مثلاً، يتصوّر علی الوجهین:

الأوّل: الحكم بثبوت الخبر المدّعی تواتره، أعنی موت زید. نظیر حجّیه الاجماع المنقول بالنسبه إلى المسأله المدّعی علیها الاجماع. و هذا هو الذي ذكرنا أنّ الشرط فی قبول خبر الواحد فيه كون ما أخبر به مستلزماً عاده لوقوع متعلقه.

الثانی: الحكم بثبوت تواتر الخبر المذكور لیترتّب علی ذلك الخبر آثار المتواتر و أحكامه الشرعیّه. كما إذا نذر أن یحفظ او یكتب کلّ خبر متواتر.

ثمّ احکام التواتر: منها: ما ثبت لما تواتر فی الجملة و لو عند غیر هذا الشخص.

و منها: ما ثبت لما تواتر بالنسبه الی هذا الشخص. و لا ینبغی الاشکال فی أنّ مقتضی قبول نقل التواتر العمل به علی الوجه الاوّل و اوّل وجهی الثانی، كما لا ینبغی الاشکال فی عدم ترتّب آثار تواتر المخبر به عند نفس هذا الشخص.

ترجمه:

### معنای قبول نقل تواتر

ولی معلوم باشد که معنای قبول نقل تواتر نظیر اخبار به تواتر مرگ زید بر دو گونه تصوّر می شود:

۱- حکم به ثبوت خبری که ادعای تواترش شده است یعنی مرگ زید، نظیر حجت بودن اجماع منقول نسبت به مسأله ای که ادعای اجماع بر آن شده (و معنای حجیت اجماع آن است که مسئله مورد اجماع ثابت و محقق است) و این همان شرطی است که در قبول خبر واحد جاری است یعنی: مخبر به عادتاً باید مستلزم وقوع متعلقش باشد.

۲- حکم به اینکه متواتر بودن خبر مذکور ثابت است تا بدین وسیله بر آن آثار متواتر و احکام شرعیه تواتر ثابت شود، كما اینکه اگر نذر نمود که هر خبر متواتری را بنویسد و یا حفظ کند، این خبر را هم باید به مطابق نذرش نوشته و یا حفظ کند.

سپس احکام تواتر: برای معنای دوم قبول نقل خبر متواتر دو حکم وجود دارد:

۱- برخی از احکام، بر خبری مترتب می شود که اجمالاً تواترش ثابت است، هرچند از نظر دیگری متواتر بودن این خبر ثابت باشد.

۲- و برخی از احکام، بر خبری مترتب می شود که تواترش برای خود این شخص ثابت است.

و اشکال در اینکه مقتضای قبول نمودن نقل تواتر، عمل به آن است بر معنای اول و وجه اول از دو وجهی که برای معنای دوم نقل نمودیم سزاوار نیست. چنان که بلاشک شخصی که خبر از متواتر بودن خبری به او داده اند، بدون تردید آثار تواتر را به مخبر به نباید مترتب کند و این همان وجه دوم از معنای دوم است.



**\* حاصل مطلب در عبارت (لکن لیعلم...) چیست؟**

این است که: هر خبری متناسب با خود آثار و تبعاتی دارد، حال خبر متواتر نیز داخل در این قانون کلی است.

**\* چند نوع اثر در رابطه با باب خبر متواتر وجدانی است؟**

روی هم رفته سه نوع اثر وجدانی است.

**\* حجیت نقل تواتر نسبت به این آثار چگونه است؟**

نقل تواتر:

- ۱- نسبت به برخی از آن آثار مطلقا حجت است، چه نقل تواتر اجمالی باشد و چه تفصیلی.
- ۲- نسبت به برخی از آنها آثار مطلقا حجت نیست.
- ۳- نسبت به برخی از آنها اگر به طور مجمل نقل شوند حجت نیست و اگر به طور مفصل نقل شوند حجت است.

**\* آثار مترتب بر خبر متواتر چه هستند؟**

عبارت اند از:

- ۱- شنونده مخبر را تصدیق و حکم کند به اینکه مخبر به در واقع و نفس الامر محقق شده است.  
فی المثل: تصدیق کند که، بله زید مرده است تا آثار موت بر این اثر به صورت وجدانی مترتب شود.
- ۲- همان طوری که تواتر وجدانی حجت است، نقل تواتر هم مطلقا حجت است چه به طور اجمال باشد و یا تفصیل. فی المثل: شما نذر کردید که هر خبری به صورت متواتر به شما رسید در کتاب حدیث بنویسی و لکن قید نکردی که نزد خودم متواتر باشد و یا نزد شیخ، بلکه به طور فی الجمله گفתי: متواتر. در اینجا وقتی شیخ طوسی فرمود: بلغنی بالتواتر عن الصادق کذا و کذا، به نظر خود شیخ متواتر است، لذا باید شما به نذرتان عمل کنید.
- ۳- برخی از آثار هم به طور مطلق مترتب نیستند.



فی المثل: شما نذر می کنید که هر حدیثی به عقیده من متواتر بود آن را در کتاب حدیثم بنویسم، حال به عقیده شیخ طوسی خبر به حد تواتر رسیده و لکن به نظر شما تواترش ثابت نیست.

در اینجا وفای به نذر برای شما واجب نیست و نسبت به این آثار تواتر منقول ارزش ندارد و چه به طور مجمل باشد و چه مفصل، بلکه چنین اثری فقط بر متواتر وجدانی مترتب می شود.

ص: ۲۰۱

متن: ١- و من هنا يعلم أنّ الحكم بوجود القراءة في الصلاة إن كان منوطاً بكون المقرّ قرآناً واقعياً قرأه النبيّ فلا إشكال في جواز الاعتماد على إخبار الشهيد بتواتر القراءات الثلاث(١)،

- أعنى قراءة أبي جعفر و أخويه (يعقوب و خلف)- لكن بالشرط المتقدّم، و هو كون ما أخبر به الشهيد من التواتر ملزوماً عادة لتحقق القرآنيّه.

٢- و كذا لا- إشكال في الاعتماد من دون الشرط إن كان الحكم منوطاً بالقرآن المتواتر في الجملة، فإنّه قد ثبت تواتر تلك القراءات عند الشهيد بإخباره.

٣- و إن كان الحكم معلّقاً على القرآن المتواتر عند القارئ أو مجتهدّه فلا يجدي إخبار الشهيد بتواتر تلك القراءات.

٤- و إلى أحد الأولين نظر حكم المحقق و الشهيد الثانيين بجواز القراءة بتلك القراءات مستنداً إلى أنّ الشهيد و العلامه قد ادّعىا تواترها، و أنّ هذا لا يقصر عن نقل الاجماع.(٢)

و إلى الثالث نظر صاحب المدارك و شيخه المقدّس الأردبيليّ حيث اعترضاً على المحقق و الشهيد بأنّ هذا رجوع عن اشتراط التواتر في القراءة.(٣) و لا يخلو نظرهما عن نظر. فتدبر.

ص: ٢٠٢

---

١- الذكري: ص ١٨٧، س ٩.

٢- المحقق الثاني في جامع المقاصد: ج ٧، ص ٢٤٦، و الشهيد الثاني في روض الجنان: ص ٢٤٦، س ١٣.

٣- المدارك: ج ٣، ص ٣٣٨ و مجمع الفائده و البرهان: ج ٢، ص ٢١٨.

ترجمه: ۱- و (از دانستن دو معنای مزبور برای قبول نقل تواتر) دانسته می شود که حکم به وجوب قرائت قرآن در نماز، اگر منوط باشد به اینکه مقروء در واقع باید قرآن واقعی باشد که پیامبر آن را در نماز خوانده باشد، پس در این فرض هیچ اشکالی در جواز اعتماد به خبر مرحوم شهید در متواتر بودن قراءات سه گانه یعنی: قرائت ابو جعفر و دو دوستش (یعقوب و خلف) وجود ندارد (و می توان آن را در نماز خواند) لکن مشروط به همان شرطی که گذشت و آن این بود که مخبر به مرحوم شهید ملزوم عادی تحقق قرآنیت باشد (یعنی عرف به مجرد این خبر اکتفا نموده و قراءات سه گانه را قرآن واقعی بدانند).

۲- و همچنین اشکالی در اعتماد (به مخبر به شهید یعنی: متواتر بودن قراءات سه گانه) و خواندن آن در نماز در صورتی که حکم به جواز قرائت در نماز منوط باشد، به قرائت قرآنی که تواترش اجمالا از نظر مخبر ثابت شده باشد، وجود ندارد، زیرا که قرائت سه گانه از نظر مرحوم شهید متواتر هستند (و براساس وجه اول از دو وجه معنای دوم این مقدار ثبوت کافی است).

۳- و اگر حکم مذکور منوط و معلق باشد بر خواندن قرآنی که متواتر باشد عند القاری و یا مجتهدی که وی (یعنی قاری) از او تقلید می کند پس مجرد اخبار شهید به متواتر بودن این قراءات کافی نبوده و سودی ندارد (یعنی تا قرآنیت آنها از نظر قاری ثابت نشود نمی تواند آنها را در نماز بخواند).

۴- با توجه (به مطلب مذکور و لحاظ دو معنایی که برای قبول تواتر منقول نقل شد و توجه به دو وجهی که برای معنای دوم ذکر نمودیم ناظر است) به معنای اول از دو معنایی که برای قبول نقل متواتر ذکر کردیم، حکمی که مرحوم محقق ثانی و شهید ثانی نمودند، مبنی بر اینکه قراءات سه گانه را می توان در نماز خواند، چرا که شهید اول و علامه حلی ادعای تواتر آنها را نموده اند و این ادعا از نقل اجماع کمتر نمی باشد (و لذا همان طور که اجماع منقول به واسطه خبر واحد عادل ثابت شده و قابل اعتماد است، همین طور هم اعتماد و استناد به اخبار این دو فقیه عالی مقام در ثبوت تواتر قراءات جایز است).

۵- و ناظر است به شق سوم (یعنی: وجه دوم از معنای دوم) فرموده مرحوم صاحب مدارک و استاد ایشان (مقدّس اردبیلی) آنجا که اعتراض کرده اند بر شهید و محقق ثانی به اینکه: این کلام از این دو بزرگوار بازگشت از اشتراط تواتر در قرائت قرآن است و معنایش این است که در نماز شرط نیست که حتما قرآن خوانده شود.

نکته: نظر ایشان خالی از اشکال نبوده و برای فهمیدن وجه اشکال، تدبر و دقت لازم است.

**\* حاصل مطلب در عبارت (و من هنا يعلم...) چیست؟**

این است که: تاکنون روی مثال عرفی بحث می کردند، لکن در اینجا یک مثال فقهی آورده اند و حاصل بحث در این است که آیا خبر متواتر منقول به خبر واحد در اینجا که مقام بحث ما است حجت است یا نه؟

**\* مثال فقهی و شرعی مطرح شده در اینجا چگونه است؟**

بدین نحو است که:

۱- قراء سبعة (یعنی: نافع، ابو عمرو، کسائی، حمزه، ابن عامر، ابن کثیر و عاصم) در سوره حمد، «مالک یوم الدین» قرائت نموده اند.

۲- و قراء سه گانه (یعنی: ابو جعفر و ابو ایوب و ابی ابن خلف) در سوره حمد، «ملک یوم الدین» قرائت کرده اند.

حال:

عند المشهور، قرائت قراء سبعة متواتر است و عند العلماء و الشہید، قرائت قراء سه گانه (مزبور که سه برادرند) متواتر است.

لذا، این سؤال مطرح است که آیا همان طور که قرائت مالک در نماز مجزی است آیا قرائت ملک هم مجزی است یا نه؟

چرا که باید قرائت متواتر باشد تا بتوان به عنوان قرآن و در نماز آن را قرائت نمود.

پاسخ این است که:

اگر قرائتی متواتر وجدانی باشد، مثل قرائت پیامبر و شنیدن اصحاب و نقل آنها به دیگری که خواندن آن در نماز قطعاً مجزی است و اگر متواتر، منقول به متواتر باشد باز هم قرائت آن در نماز جایز است.

لکن اگر متواتر، منقول به خبر واحد باشد فی المثل: شهید اول بفرماید که: (بلغنی بالتواتر ان رسول الله قرء فی صلاته (ملک یوم الدین))، آیا باز هم این متواتر منقول به خبر واحد، حجت است و می توان آن را در نماز خواند یا نه؟

**\* چه پاسخی به سؤال مذکور داده می شود؟**

پاسخ داده می شود که مطلب دارای سه صورت است:

۱- اگر بگوئیم، جوایز قرائت در نماز از آثار قرآن واقعی است، چه به تواتر یقین داشته باشیم یا نه،

ص: ۲۰۴

می توان به نقل تواتر از زبان شهید اعتماد نمود بلا- اشکال، لکن شهید: اگر به صورت اجمال نقل تواتر کند و فی المثل بگوید: «بلغنی بالتواتر...» این کفایت نمی کند، چرا که مبانی در این باب متفاوت است و اگر به صورت تفصیلی نقل تواتر کند و فی المثل بگوید: (اخبرنی الف عادل بان النبی قرء ملک یوم الدین) ارزش دارد و مورد قبول واقع می شود، چرا که ما بین این خبر و آن لوازم ملازمه عادی برقرار است.

۲- و اگر بگوئیم که: جواز قرائت در نماز از آثار قرآن متواتر با وصف متواتر بودن است لکن تواترش فی الجملة است و لو نزد شخص دیگری باشد، باز هم می توان به خبر شهید اعتماد کرده و نماز خواند.

۳- و اگر گفتیم: جواز قرائت در نماز از آثار قرآن متواتر به عقیده خود من می باشد نمی توانیم به خبر شهید اعتماد کنیم، چرا که تواتر آن نزد خود من ثابت نشده است.

### **\* حاصل مطلب در صورتهای فوق چیست؟ \***

این است که:

۱- محقق ثانی و شهید ثانی که فرموده اند: (يجوز قراءة ملك يوم الدين في الصلاة) چرا که علامه و شهید اول به تواتر (ملک یوم الدین) خبر داده اند، مراد و منظورشان، صورت اول و دوم است.

۲- و صاحب مدارک و محقق اردبیلی که گفته اند: قرائت (ملک) در نماز جایز نیست، مراد و مقصودشان به صورت سوم است.

### **\* جناب شیخ کدامیک از نظرات فوق را رد می کند؟ \***

می فرماید: نظر صاحب مدارک و محقق اردبیلی مبتلا به اشکال است، چرا که جواز قرائت منوط به قرآن واقعی است، که آن هم با نقل تواتر ثابت می شود به شرط استلزام عادی.

(پایان مبحث اجماع منقول)

ص: ۲۰۵



شہرت فتوائیہ

اشارہ

ص: ۲۰۷



متن: و من جمله الظنون التي توهم حجيتها بالخصوص الشهرة في الفتوى الحاصلة بفتوى جلّ الفقهاء المعروفين، سواء كان في مقابلها فتوى غيرهم بخلاف، ام لم يعرف الخلاف و الوفاق من غيرهم.

ثم إنّ المقصود هنا ليس التعرّض لحكم الشهرة من حيث الحجّية في الجملة، بل المقصود إبطال توهم كونها من الظنون الخاصّة، و الّا فالقول بحجّيتها من حيث إفاده المظنّته بناء على دليل الانسداد غير بعيد.

ترجمه:

### شهرت و حجیت آن از باب ظنّ خاصّ

از جمله ظنونی که توهم شده از باب ظنّ خاصّ حجت است، شهرت فتوائیه است که به واسطه فتوای فقهای بزرگ و معروف تشکیل می شود، خواه در مقابل ایشان فتوای به خلاف از دیگران وجود داشته باشد و یا خلاف و وفاقی شناخته نشده باشد.

سپس می فرماید: مراد ما از طرح این بحث در اینجا، تعرض و انکار حکم شهرت از آن جهت که حجیتش اجمالی است، نمی باشد. بلکه مراد ما ابطال این توهم است که شهرت فتوایی از باب ظنّ خاصّ حجت است، و گرنه اعتقاد به حجیت آن (شهرت) از حیث آنکه مفید ظنی می باشد و از باب انسداد باب علم معتبر و حجت شده است بعید نیست و نمی توان آن را انکار نمود.

ص: ۲۰۸

### \* عنوان بحث در این بخش چیست؟

شهرت فتوائیه است، که چهارمین اماره ظنیه ای است که در مباحث حجیت ظن، مورد بحث واقع شده است و برخی پنداشته اند که از امارات معتبره است.

### \* معنای لغوی شهرت چیست؟

وضوح و بروز است اعم از آنکه این وضوح و بروز را، نسبت به تمام مردم و یا معظم آنها و یا کثیری از آنها مورد سنجش قرار دهیم.

### \* با توجه به معنای لغوی شهرت آیا ممکن است در حکم مسأله ای دو طرف نقیض آن مشهوری باشند؟

بله ممکن است، یعنی عده ای از علما به یک طرف مسئله و عده ای دیگر به طرف دیگر فتوی داده اند.

### \* شهرت به طور کلی دارای چه تقسیماتی است؟

دارای دو تقسیم است.

### \* تقسیم اول شهرت دارای چند قسم است؟

دارای سه قسم است: الف: شهرت روائی؛ ب: شهرت عملی؛ ج: شهرت فتوایی.

### \* مراد از شهرت روائی چیست؟

این است که: مشهور محدثین، حدیثی را در کتب حدیثی خود ثبت و ضبط نموده اند، و لو شذوذ عملی داشته و علما بر اساس آن فتوی نداده باشند.

### \* مراد از شهرت عملی چیست؟

این است که: مشهور محدثین با استناد به حدیثی فتوی داده اند و به آن عمل نموده اند، هرچند شهرت روائی هم نداشته باشد.

## **\* مراد از شهرت فتوائی چیست؟**

این است که: مشهور بر حکمی از احکام فتوی داده درحالی که مدرک و مستند فتوی برای ما روشن نیست بلکه صرفاً فتوای مشهور مطرح است.

## **\* کدام یک از مباحث شهرت در اینجا مورد بحث است؟**

شهرت فتوائیه.

## **\* چه تفاوتی میان شهرت فتوائی و اجماع وجود دارد؟**

چنان که ذکر شد: شهرت فتوائی عبارت است از ثبوت حکمی از نظر فتوای اجل علما به نحوی که

ص: ۲۰۹

به اتفاق کلمه همگی بر یک رأی تمایل دارند لکن از اتفاقشان علم و یقین به حکم حاصل نمی شود.

در صورتی که: از اتفاق اجل علماء اگر علم و یقین به حکم حاصل شود، در اصطلاح به آن مشهور گفته نمی شود بلکه موسوم به اجماع است.

### **\* چرا مطرح کردید که عنوان بحث در اینجا شهرت فتوائی است؟**

زیرا شیخ فرموده است: (الشهره فی الفتوی).

### **\* چرا شیخ فرموده (من حیث الحجیه فی الجمله...)?**

زیرا مرادش حجیت از باب ظن مطلق است.

### **\* دومین تقسیم شهرت دارای چه اقسامی است؟**

دارای دو قسم است:

الف: شهرت محصله ب: شهرت منقوله.

### **\* مراد از شهرت محصله چیست؟**

این است که خود فقیه فتاوی مشهور فقهاء را تتبع کرده و در کتاب خود ادعای شهرت کند.

### **\* مراد از شهرت منقوله چیست؟**

این است که: خود فقیه به تتبع نپرداخته بلکه فقیه دیگر رفته فتاوی مشهور را تفحص نموده و برای ما نقل شهرت کرده است.

### **\* کدام یک از شهرت محصله و منقول در اینجا مورد بحث است؟**

شهرت محصله، زیرا در اجماع منقول مقداری پیرامون شهرت فتوائیه صحبت شد.

### **\* بلا شک فتوی مشهور برای ما گمان آور است بفرمائید گمان بر چند قسم است؟**

بر دو قسم است:

الف: ظن خاص ب: ظن مطلق

**\* کلام در حجیت شهرت از باب ظن خاص است و یا ظن مطلق؟**

از باب ظن خاص است. یعنی آیا دلیل خاصی بر حجیت آن داریم یا نه.

**\* پس مراد از عبارت (و أَلَّا فَالْقَوْلُ بِحُجَّتِهَا مِنْ حَيْثُ افَادَهُ الْمَظْنَهَ بِنَاءً عَلَى دَلِيلِ الْإِسْدَادِ) چیست؟**

این است که: شهرت از باب ظن مطلق و مقدمات دلیل انسداد حجت است، منتهی مخصوص به زمان انسداد است.

ص: ۲۱۰

متن: ثم إن منشأ توهم كونها من الظنون الخاصه أمران:

أحدهما: ما يظهر من بعض (1)، من أن أدله حججه خبر الواحد تدل على حججه بمفهوم الموافقه، لانه ربما يحصل منها الظن الأقوى من الحاصل من خبر العادل.

و هذا خيال ضعيف تخيله بعض في بعض رسائله، و وقع نظيره من الشهيد الثاني في المسالك، (2).

حيث وجه حججه الشيعه الظني بكون الظن الحاصل منه أقوى من الحاصل من شهاده العدلين. و وجه الضعف: أن الأولويه الظنيه أو هن بمراتب من الشهره، فكيف يتمسك بها في حجيتها، مع أن الأولويه ممنوعه رأساً، للظن بل العلم بأن المناط و العله في حججه الأصل ليس مجرد إفاده الظن. و أضعف من ذلك تسميه هذه الأولويه في كلام ذلك البعض مفهوم الموافقه، مع أنه ما كان استفاده حكم الفرع من الدليل اللفظي الدال على حكم الأصل، مثل قوله تعالى: فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ.

ص: ٢١١

---

١- ذكره السيد المجاهد وجهها من الوجوه التي استدلل بها للقائلين بحججه الشهره و لم ينسبه الى احد كما في مفاتيح الاصول، ص ٤٩٩، س ٢٥، و قيل: ان المراد به هو صاحب الرياض في رسالته المفرده في هذه المسأله. لاحظ اوثق الوسائل: ص ١١٩، س ٣.

٢- المسالك: ج ٢، ص ٣٦٣، س ٣٥.

## منشأ توهم حجیت شهرت از باب ظن خاص

منشأ این توهم که حجیت شهرت از باب ظن خاص است دو امر است از جمله:

۱- یکی از آن دو امر، دلیلی است که از کلام برخی اصولیین ظاهر می شود مبنی بر اینکه: ادله حجیت خبر واحد بر حجت بودن شهرت به مفهوم موافقت دلالت دارد؛ زیرا که ظن حاصل از شهرت، اقوی از ظنی است که از خبر واحد به دست می آید و لذا دلیلی که ظن ضعیف را حجت می کند به طریق اولی ظن قوی را حجت قرار می دهد.

شیخ در تضعیف این دلیل می فرماید: این دلیل، توهم سستی است که برخی در بعضی کتبشان آن را تخیل نموده اند، که نظیر آن برای شهید ثانی در کتاب مسالک واقع شده است، آنجا که حجیت شیاع ظنی را به اینکه ظن حاصله از این شیاع قوی تر است از ظنی که به واسطه شهادت عدلین به دست می آید، توجیه نموده است (یعنی: وقتی ظن مستند به شهادت عدلین حجت باشد به طریق اولی ظن ناشی از شیاع باید حجت باشد).

وجه ضعف این دلیل این است که: اولویت ظنیه (که دلیل بر حجیت شهرت گرفته اند) ضعیف تر از خود شهرت است. پس چگونه در حجیت شهرت به آن تمسک می شود، با اینکه اولویت ممنوع است (و باید دلیل از مدلول قوی تر باشد).

زیرا ظن و بلکه علم داریم به اینکه، مجرد افاده ظن، مناط و علت حجیت اصل (خبر واحد) نیست (تا گفته شود چون این مناط در شهرت اقوی است پس باید حجت باشد).

و ضعیف تر از این استدلال، نام گذاری این اولویت است در کلام آن مستدل به مفهوم موافقت، و حال آنکه این اسم را اصطلاحاً در جایی استعمال می کنند که استفاده حکم فرع از دلیل لفظی که بر حکم اصل دلالت دارد باشد مثل اینکه فرموده: (فَلَا تَقْعَلْ لَهُمَا أُفٌّ) که چون دلیل بر حرمت اف بر پدر و مادر است و به مفهوم موافقت و اولویت دلالت بر حرمت زدن آنها دارد.

**\* با توجه به مطالبی که گذشت آیا شهرت فتوائیه از باب ظن خاص حجیت دارد یا نه؟**

- ۱- برخی همچون شهید اول و تابعین او قائل به حجیت شهرت فتوائیه اند.
- ۲- برخی دیگر همچون: مشهور متأخرین قائل به عدم حجیت شهرت از باب ظن خاص اند.

**\* حاصل اولین استدلال گروه اول بر حجیت شهرت فتوائیه چیست؟**

این است که:

- ۱- ادله حجیت خبر واحد به مناط اینکه خبر واحد مفید ظن است آن را حجت نموده است.
  - ۲- اگر امری این مناط را قوی تر از خبر واحد داشته باشد به طریق اولی به نفس همین ادله حجت است.
  - ۳- ظن مستفاد از شهرت به لحاظ اکثریت افرادش از ظن مستفاد از خبر واحد قوی تر است.
- در نتیجه: ادله ای که دلالت بر حجیت خبر واحد دارد به طریق اولی تضمین کننده حجیت شهرت اند.

**\* حاصل جوابی که شیخ از این استدلال می دهد چیست؟**

این است که: این نحوه ورود در بحث را استدلال نمی نامند، بلکه یک توهم و خیال است. یعنی: اگرچه مستدل آن را به عنوان استدلال مطرح نموده و لکن مثل توهم ضعیف و غیر قابل استناد است.

**\* پس مراد از عبارت (وقع نظیره من الشهید...) چیست؟**

این است که: مثل همین استدلال را شهید ثانی در (مسالک) در باب شیاع ظنی دارد.

توضیح:

- ۱- شهرت در احکام شرعیه است یعنی که اکثر فقها برطبق آن فتوی داده اند.
- ۲- شیاع در موضوعات خارجییه است مثل: رؤیت هلال.



۳- بینه، یعنی: شهادت عدلین در موضوعات حجت است و دلیل دارد.

حال: شهید ثانی فرموده است: اگر بینه (شهادت عدلین) حجیت دارد. پس باید شیاع به طریق اولی حجت باشد زیرا که چه بسا ظن حاصل از شیاع به مراتب قوی تر باشد از ظن حاصله از شهادت عدلین، پس بالاولویه باید حجت باشد.

**\* وجوه ضعف و اشکالات وارده بر این استدلال از نظر شیخ چیست؟**

روی هم رفته از سه جهت سه اشکال بر آن وارد است از جمله اینکه:

ص: ۲۱۳

۱- این گروه در استدلال خود شهرت فتواییه را به خبر واحد قیاس نمودند، آن هم به قیاس اولویت. درحالی که: این قیاس اولویت از اولویت های ظنی است و اولویت ظنیه به مراتب ضعیف تر از شهرت است و شما نمی توانید برای اثبات حجیت شهرت به آن تمسک کنید.

به عبارت دیگر: دلیل همیشه قوی تر از مدلول است چرا که نسبت دلیل به مدلول همان نسبت علت است به معلول.

حال از آنجا که اولویت ظن به مراتب ضعیف تر از خود شهرت است. در نتیجه: نمی توان اولویت ظن را دلیل بر حجیت شهرت قرار داد.

### **\* مقدمه بفرمائید غرض از قیاس چیست؟**

کشاندن حکم اصل است به سوی فرع، آن هم به واسطه قدر جامع میان آن دو زیرا در قیاس یک اصل و یک فرع وجود دارد، و لذا قیاس بر دو قسم است.

### **\* قیاس بر چند قسم است؟**

بر دو قسم است: ۱- قیاس مساوات ۲- قیاس اولویت.

### **\* مراد از قیاس مساوات چیست؟**

قیاسی است که اصل و فرع در دارا بودن آن ملاک مساوی هستند.

مثل: فقاع و خمر نسبت به مسکر بودن.

نکته: قیاس مذکور از نظر علمای شیعه بالاجماع باطل است.

### **\* قیاس اولویت چگونه قیاسی است؟**

قیاسی است که مناط موجود در اصل به طریق اولی و قوی تر در فرع نیز وجود دارد.

### **\* قیاس اولویت خود بر چند قسم است؟**

بر دو قسم است: الف: قیاسی که اولویت قطعیه دارد. ب: قیاسی که اولویت ظنیه دارد.

### \* مراد از قیاسی که اولویت قطعیه دارد چیست؟

مثال بزنید.

یعنی: اولویتی است که تمام عقلاء عالم آن را از ظاهر کلام می فهمند.

مثل: آنچه در باب مفهوم موافقت از مفاهیم وجود دارد.

فی المثل: می فرماید: (فمن يعمل مثقال ذره شراً یره) حال وقتی ذره ای کار شر کیفر دارد، به طریق اولی شرهای بزرگتر دارای کیفر خواهند بود. و هکذا امثالهم.

### \* مراد از قیاسی که اولویت ظنیه دارد چیست؟

(استخراج مناط الحکم ظنا و الحاق ما کان المناط فیه اقوی بالاصل فی الحکم) است.

ص: ۲۱۴

یعنی: ابتدا یک مناطی برای حجیت خبر واحد درست می کنیم و فی المثل می گوئیم: حجیت خبر واحد به خاطر افاده ظن است، سپس می گوئیم: همین مناط و بلکه قوی تر از آن در شهرت وجود دارد، پس شهرت هم حجت است.

### **\* حال بفرمائید ما نحن فیه مربوط به کدام یک از این دو نوع اولویت است؟**

از قبیل اولویت ظنیه است.

### **\* نظر شیخ پیرامون این مناط و اولویت آن چیست؟**

اولا: از کجا که مناط حجیت خبر واحد افاده ظن بما هو ظن باشد؟

ثانیا: از آنجا که این قیاس از قبیل قیاس اولویت ظنیه است و چنین قیاسی به مراتب از خود شهرت فتوائیه ضعیف تر است چگونه می توانید حجیت شهرت را ثابت کنید.

### **\* چرا اولویت ظنیه از شهرت فتوائیه ضعیف تر است؟**

زیرا خود شهرت فتوائیه مظنون الاعتبار و پائین تر از آن مشکوک الاعتبار و پائین تر از آن موهوم الاعتبار و پائین تر از آن مقطوع العدم است.

حال اولویت ظنیه در مرتبه مقطوع العدم بودن شهرت فتوائیه است.

### **\* حاصل مطلب شیخ در این اشکال چیست؟**

این است که: اولویتی که به حکم اخبار متواتری که در بطلان قیاس آمده خودش مسلم البطلان است و مراتب بسیاری از مراتب شهرت پایین تر است و نمی توان حجیت شهرت را اثبات نمود.

### **\* دومین اشکال شیخ بر استدلال مذکور چیست؟**

این است که اصل اولویت از نظر ما قابل قبول نیست، چرا که:

اولا: باید ریشه اولویت را در این دانست که مناط حجیت را افاده ظن بما هو ظن بدانیم تا بتوانیم بگوئیم: این مناط در شهرت بالاولویت وجود دارد.

ثانیا: ما قبول نداریم که افاده ظن مناط حجیت خبر واحد باشد.

**\* چرا شیخ قبول ندارد که افاده ظن مناط حجیت خبر واحد باشد؟**

زیرا سه احتمال متصور است و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال، از جمله اینکه:

۱- احتمال دارد مناط حجیت، افاده ظن بما هو ظن باشد که با این احتمال، استدلال آنها درست است.

۲- احتمال دارد که مناط حجیت، تنها ظن حاصله از خبر ثقه باشد و نه ظن حاصله از هر طریقی، پس نمی توان شهرتی را به باب ظن سرایت داد که براساس این احتمال استدلال آنها غلط است.

ص: ۲۱۵

۳- احتمال دارد حجیت خبر واحد تبعدی محض باشد، بدین معنا که دلیل گفته عمل کنید، ما هم عمل می کنیم.

یعنی: مناط تبعید است و سؤال از مناط نمی شود، و حال وقتی مناط تبعیدی شد تابع نص است و ما نسبت به خبر دلیل خاص داریم و لذا از آن متابعت می کنیم، لکن نسبت به شهرت دلیل خاص نداریم.

و لذا براساس این احتمال نیز استدلال آنها ناتمام است. پس اولییتی در کار نیست تا بتوان حکم خبر را به شهرت سرایت داد.

### **\* سومین اشکال شیخ بر استدلال مذکور چیست؟**

این است که: شما نام این استدلال را مفهوم موافقت گذاشتید و حال آنکه اولویت ظنیه را نمی توان مفهوم موافقت خواند، چرا که مفهوم موافقت در اصطلاح عبارت است از:

دلیل لفظی که بتوان حکم فرع و مقیس را به نحو اولویت از آن استفاده نمود، همان طور که حرمت فحش دادن و کتک زدن را می توان از نفس آیه شریفه (فَلَا تَقْلُ لَهُمَا أُفًّا) استفاده نمود.

و حال آنکه: اولویت ظنیه دلیل لفظی نیست تا دلالتش بر حجیت شهرت، سبب آن باشد که بتوان نام آن را مفهوم اولویت قرار داد.

### **\* عبارت اخرای مطلب فوق چیست؟**

این است که: مفهوم موافقت استفاده حکم فرع است از ظاهر دلیل لفظی.

یعنی: خود کلام به ظهور لفظیه و به دلالت التزامیه لفظیه (با لزوم بین بالمعنی الاخص) دلالت بر حکم فرع دارد چه این ظهور، منطوقی و چه مفهومی باشد و مفهومی هم چه مفهوم مخالفت و یا مفهوم موافقت باشد.

درحالی که: قیاس اولویت ظنیه، استفاده حکم فرع است از اصل، آن هم به توسط تنقیح مناط، آن هم ظنی و نه قطعی.

حال: ما نحن فیه نیز از همین قبیل است، در نتیجه نامگذاری شما به مفهوم موافقت غلط است.

### **\* دومین دلیل گروه اول بر حجیت شهرت فتوائیه از باب ظن خاص چیست؟**

در متن بعدی آمده که ذیل آن پاسخ لازم داده خواهد شد.

متن: الثاني: دلالة مرفوعه زراره و مقبوله عمر بن حنظله على ذلك:

ففي الاولى، قال زراره: قلت: جعلت فداك، يأتي عنكم الخبران أو الحديثان المتعارضان، فبأيهما نعمل؟ قال: «خذ بما اشتهر بين أصحابك، و دع الشاذ النادر». قلت: يا سيدي، إنهما معا مشهوران مأثوران عنكم. قال «خذ بما يقوله أعدلهما» الخبر (1). بناء على أن المراد بالموصول مطلق المشهور روايه كان أو فتوى، أو أن إناطه الحكم بالاشتهار تدل على اعتبار الشهره في نفسها و إن لم تكن في الروايه.

و في المقبوله- بعد فرض السائل تساوى الراويين في العداله- قال عليه السلام: «ينظر الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك- الّذى حكما به- المجمع عليه بين أصحابك فيؤخذ به و يترك الشاذ الّذى ليس بمشهور عند أصحابك، فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه و إنّما الامور ثلاثه: أمر بين رشده فيتبع، و أمر بين غيبه فيجتنب، و أمر مشكل يردّ حكمه إلى الله و رسوله. قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

حلال بين و حرام بين و شبهات بين ذلك، فمن ترك الشبهات نجى من المحرّمات، و من أخذ بالشبهات وقع في المحرّمات و هلك من حيث لا يعلم».

قلت: فإن كان الخبران عنكم مشهورين قد رواهما الثقات عنكم، إلى آخر الروايه (2).

بناء على أن المراد بالمجمع عليه في الموضوعين هو المشهور، بقريته إطلاق المشهور عليه في قوله «و يترك الشاذ الّذى ليس بمشهور» فيكون في التعليل بقوله «فإنّ المجمع عليه» الخ دلالة على أن المشهور مطلقا ممّا يجب العمل به و إن كان مورد التعليل الشهره في الروايه.

و ممّا يؤيد إرادته الشهره من الإجماع أن المراد لو كان الإجماع الحقيقي لم يكن ريب في بطلان خلافه، مع أن الإمام جعل مقابله ممّا فيه الريب.

ترجمه:

### دلایل دیگر گروه اول بر حجیت شهرت فتوائیه

دلالت مرفوعه زراره و مقبوله ابن حنظله بر حجیت شهرت است.

۱- در مرفوعه آمده است که: عرض کردم فدایت شوم: از شما دو خبر و دو حدیث متعارض می رسد به کدامیک عمل کنیم؟ فرمود: به آن خبری که میان اصحاب و یارانت مشهور است عمل نما و آنکه نادر است رها کن. عرض کردم: ای آقای من، هر دو روایت مشهور و از ناحیه شما رسیده اند. فرمود: روایتی را اخذ کن که راوی آن از دیگری عادل تر است. شیخ می فرماید: دلالت این خبر مبنی بر این است که مراد

---

١- عوالى اللآلى: ج ٤، ص ١٣، ح ٢٢٩.

٢- الوسائل: ج ١٨، ص ٧٥، من ب ٩ و ص ١١٤، ح ٩، من ب ١٢ من أبواب صفات القاضى.



از (ما) موصوله در عبارت (ما اشتهر) مطلق مشهور باشد، خواه روایت باشد یا فتوی. و یا دلالت مذکور مبنی بر این است که: مناط حکم به وجوب اخذ و حجیت (از جانب امام) وصف اشتهار باشد، که این تعلیق خود دلالت دارد بر اعتبار شهرت فی نفسه، یعنی بدون تحققش در موصوفی هم معتبر است، چه در روایت باشد و چه در فتوی.

۲- و در مقبوله ابن حنظله: سائل بعد از فرض مساوی بودن دو راوی در عدالت می پرسد چه کنیم؟

امام می فرماید: نظر می شود به روایتی که راوی از ما نقل نموده و هر دو به آن حکم کرده و مجمع علیه میان اصحاب و یاران توسست. لذا چنین روایتی اخذ و بدان عمل می شود و آنکه نزد یاران شاذ و غیر مشهور است ترک می شود چرا که در امر اجماعی شک و تردید وجود ندارد. سپس امام می فرماید:

امور (عالم) منحصر بر سه ((۱)) قسم است: ۱- امری که رشد و مستقیم بودنش روشن و آشکار است، پس مورد تبعیت و عمل واقع می شود. ۲- امری که اعوجاجش روشن و آشکار است، پس ترک می شود.

۳- امری که مشکل و مشتبه است و حکمش به خدا و رسول ارجاع داده می شود. پیامبر فرمود: امور سه دسته اند: ۱- حلال آشکار، ۲- حرام آشکار، ۳- اموری که میان حلال و حرام مشتبه است (نه حلیتش معلوم است و نه حرمتش). پس کسی که ترک کند شبهات را، نجات پیدا کند از افتادن در محرمات، و کسی که عمل کند به شبهات، می افتد در محرمات، و هلاک شود در حالی که متوجه نیست. گفتم: اگر هر دو خبر روایت شده از شما مشهور بوده و افراد موثق آن دو حدیث را از شما روایت کرده باشند چه باید کرد ... الخ ...

## وجه استدلال

مبنی بر اینکه مراد از مجمع علیه (در کلام امام) در هر دو موضع، مشهور باشد، و قرینه (بر این ادعا)، اطلاق مشهور بر (مجمع علیه) در عبارت (و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور) می باشد.

پس: علت در این سخن امام که (فان المجمع علیه ...) دلالت دارد بر اینکه عمل به مشهور به طور مطلق واجب است، هر چند مورد این تعلیل شهرت روایی است.

لکن، مورد مخصص نبوده و به مقتضای (العله یعمّم کما یخصّیص) می توان این حکم را به هر شهرتی تعمیم داد و لو شهرت فتوایی باشد.

## مؤیدی بر اراده شهرت از لفظ اجماع

از جمله اموری که اراده شهرت را از (مجمع علیه) در مقبوله تأیید می کند، این است که:

اگر مراد از اجماع، معنای حقیقی آن باشد، در بطلان قول مخالف و مقابل آن شکی نیست، و حال آنکه امام قول مقابل اجماع را مشکوک فیه قرار داد. (و این محال است مگر، اینکه از (مجمع علیه) شهرت اراده شده باشد، چرا که قول مخالف با

مشهور، صحت و فسادش مشکوک فيه است).

ص: ۲۱۸

---

۱- النحل: ۴۳، الانبياء: ۷

**\* محل شاهد در مرفوعه زراره چیست؟**

این است که: امام در پاسخ به زراره می فرماید: (خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذَّ النادر).

**\* مراد از عبارت (بناء علی ان المراد بالموصول ... الخ) چیست؟**

مبنای استدلال به مرفوعه است که تقریب آن عبارت است از اینکه:

مراد از (ماء موصوله) از دو حال خارج نیست:

یا مطلق مشهور است (چه شهرت به حسب روایت و چه شهرت به حسب فتوی) یا خصوص شهرت روایی. در صورتی که مراد از (ماء موصوله) مطلق مشهور باشد، روایت در صدد اثبات حجیت فعلیه برای وصف شهرت است و در صورتی که مراد از (ماء موصوله) خصوص شهرت روایی باشد، به قرینه سؤال سائل عمومیت را به تنقیح ملاک از آن به دست می آوریم.

به عبارت دیگر: با دو بیان می توان به مرفوعه مزبور استدلال نمود:

۱- اینکه بگوییم: هرچند مورد سؤال زراره روایت است (و نه فتوی)، لکن پاسخ امام عام و کلی است چرا که فرموده: (خذ بما اشتهر) یعنی: اخذ کن به آنچه که مشهور است.

حال می گوییم:

اولا: این بیان اطلاق دارد.

ثانیا: قاعده اصولی حکم می کند که (العبره بعموم الجواب، لا بخصوص السؤال).

پس: ظاهر حدیث عام است و اطلاق دارد و شامل شهرت فتوائیه هم می شود.

۲- اینکه بگوییم: سلّمنا که ظاهر حدیث عمومیت نداشته و مراد از (ماء موصوله) به قرینه سؤال سائل خصوص روایت باشد، ولی ما به تنقیح مناط عمومیت (و یا تعمیم) را به دست می آوریم، البته با این بیان که (تعليق الحكم علی الوصف مشعر به علیّه ذلك الوصف للحکم).

حال می گوییم: امام در اینجا فرموده «خذ بما» یعنی: خذ بالروایه، لکن بلافاصله و به دنبال آن صفت (اشتهر) را آورده است، یعنی (خذ بالروایه المشهوره) و این امر مشعر به آن است که: روایت بودن خصوصیتی ندارد، یعنی: اگر به روایت هم عمل می کنی چون که مشهور است دارای ارزش است.

پس: مناط و علت و جوب اخذ به حدیث، مشهور بودن است.

و العله تعمم یعنی:

هرجا که علت بود، حکم هم هست. در نتیجه: در شهرت فتوائیه: علت (یعنی: شهرت) هست، حکم هم که حجیت شهرت است باید باشد.

ص: ۲۱۹

## \* محل شاهد در مقبوله ابن حنظله چیست؟

این است که: امام در پاسخ به سؤال سائل که می پرسد اگر هر دو قاضی و یا هر دو راوی در عدالت مساوی بودند چه کنیم؟ می فرماید که: «ینظر الی ما کان من روایتهم عنّا فی ذلك الذی حکما به المجمع علیه بین اصحابک فیؤخذ و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فانّ المجمع علیه لا ریب فیہ».

## \* کیفیت استدلال به مقبوله مزبور چگونه است؟

توقف بر دو مرحله اجتهاد دارد.

۱- از آنجا که در روایت سخن از مجمع علیه است:

اولا: باید ثابت کنیم که مراد از مجمع علیه، مشهور است و نه اتفاق الكل.

ثانیا: برای اثبات این امر که مراد از مجمع علیه، مشهور است چند قرینه در خود حدیث وجود دارد.

الف: قرینه مقابله: زیرا که امام فرمود: (یؤخذ بمجمع علیه و یترک الشاذ).

و شاذ حکمی یا حدیثی است که غیر مشهور است نه مجمع علیه.

ب: لا ریب فیہ، زیرا که امام فرمود: (فانّ المجمع علیه لا ریب فیہ ...)

مفهومش این است که: (شاذ فیہ ریب)

آنکه اگر مراد اجماع مصطلح بود طرف مقابلش، لا ریب فی بطلانه بود، و نه فیہ ریب.

بنابراین: مراد شهرت است یعنی: حدیثی که مشهور است اطمینان آور است به همین دلیل است که لا-ریب فیہ، برخلاف حدیث شاذ که ریب فیہ.

۲- سلمنا که مراد شهرت باشد، لکن حدیث مستقیما مربوط به شهرت روائی است و لا غیر.

پس: چنانچه بخواهیم در ما نحن فیہ به آن استدلال کنیم باید بگوئیم که:

مراد از شهرت، اعم از شهرت روائی و فتوائی است و دلیل آن تعلیل ذیل است که امام فرمود: فانّ المجمع علیه لا ریب فیہ.

یعنی: اگر مشهور ارزش دارد به خاطر این است که: لا-ریب فیہ، و این مناط در شهرت فتوائیه هم هست. حال: از آنجا که: العله تعمّم، در نتیجه: حکم شهرت روائی به شهرت فتوائی نیز سرایت می کند.



متن: و لكن فى الاستدلال بالروائتين ما لا يخفى من الوهن:

أما الأولى فيرد عليها- مضافا إلى ضعفها، حتى أنه ردها من ليس دأبه الخدشه فى سند الروايات، كالمحدث البحراني(1)- أن المراد بالموصول هو خصوص الروايه المشهوره من الروائتين دون مطلق الحكم المشهور.

ألا- ترى أنك لو سئلت عن أن أى المسجدين أحب إليك؟ فقلت «ما كان الاجتماع فيه أكثر» لم يحسن للمخاطب أن ينسب إليك محبوبته كل مكان يكون الاجتماع فيه أكثر، بيتا كان أو خانا أو سوقا؛ و كذا لو أجبت عن سؤال المرحح لأحد الرمانين، فقلت «ما كان أكبر».

و الحاصل أن دعوى العموم فى المقام لغير الروايه ميا لا- يظن بأدنى التفات، مع أن الشهره الفتوائيه مما لا يقبل أن يكون فى طرفى المسأله، فقوله «يا سيدي، إنهما معا مشهوران مأثوران» أوضح شاهد على أن المراد بالشهره الشهره فى الروايه الحاصله بكون الروايه مما اتفق الكل على روايته أو تدوينه، و هذا مما يمكن اتصاف الروائتين المتعارضتين به.

ص: ٢٢١

---

١- كما فى الحدائق الناضره: ج ١، ص ٩٩.

## اشکالات شیخ به استدلال گروه اول به این دو روایت

لکن در استدلال به این دو روایت یک وهن و سستی وجود دارد که پنهان هم نمی باشد.

### اشکال به استدلال از روایت مرفوعه

علاوه بر ضعف سندی این روایت که حتی کسی مثل: محدث بحرانی که مرامش خدشه وارد کردن در سند روایات نیست آن را رد کرده است.

چون مراد از (ما موصوله) خصوص روایت مشهوره است از میان این دو روایت نه مطلق حکم مشهوری (هرچند از طریق فتوی تحقیق یابد)، دلالتش بر مدعا نیز ضعیف است.

مگر نمی بینی که: اگر از شما سؤال شود که کدامیک از دو مسجد محبوب تر است؟

و شما بگویید: آنکه جمعیت در آن بیشتر است، درست نیست که مخاطب به شما نسبت دهد محبوبیت هر مکانی را که جمعیت در آن بیشتر است اعم از خانه، کاروانسرا و یا بازار.

(یعنی: نمی تواند در استنادش به لفظ (هر کدام که اجتماعش در آن بیشتر است) تمسک نماید.

و این چنین است اگر شما پاسخ دهید از سؤالی که در رجحان یکی از دو انار شده، به اینکه، آنکه بزرگتر است (یعنی: او نمی تواند رجحان و محبوبیت هر شیء بزرگتری را به شما نسبت دهد).

### حاصل کلام

اینکه ادعای تعمیم در مرفوعه زراره (و اینکه هر شهرتی حجت و واجب العمل است اعم از شهرت روایی و فتوایی) از جمله اموری است که با اندک تامل در روایت از گمان می رود و از آن رفع ید می شود.

از این گذشته شهرت فتوائیه از جمله اموری است که پذیرفته نمی شود که در یکی از دو طرف مسئله واقع شود. (و لذا مراد از شهرت در اینجا خصوص شهرت روایی است).

بنابراین: این سخن سائل که گفت: یا سیدی، هر دو مشهور و از شما رسیده است، شاهدی زنده و گویاست بر اینکه مراد از شهرت، شهرت روایی است، که تمام روایات، حتی روایات دیگر نیز این را نقل و یا تدوین نموده اند (به خلاف روایت دیگر که همه روایات آن را نقل و یا درج در کتبشان نکرده اند).

البته، این (شهرت به این معنا) از جمله اموری است که ممکن است راجع به یک حکم در دو روایت متعارض تحقیق یابد.





**\* مراد از عبارت (و لکن فی الاستدلال بالزواتین ... الخ) چیست؟**

پاسخ شیخ به استدلال گروه اول است به مرفوعه زراره در قالب چهار اشکال.

**\* اولین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه زراره چیست؟**

این است که: این حدیث از نظر سند حجت نیست، چرا که حدیث مزبور را:

اولا: تنها ابن ابی جمهور احسائی نقل کرده که خود متهم است به خلط روایت صحیح و غیر صحیح.

ثانیا: این نقل در کتاب عوالی اللئالی صورت گرفته که خود مورد طعن علما واقع شده.

ثالثا: ابن ابی جمهور حدیث را از قول علامه، آن هم از قول زراره نقل نموده که نامی از واسطه میان علامه و زراره به میان نیامده و سلسله، حلقه مفقوده دارد.

رابعا: چنان که مرحوم نائینی تتبع نموده این حدیث در کتب علامه درج نشده است.

**\* دومین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه زراره چیست؟**

این است که:

این که شما گفتید: امام فرموده (خذ بما اشتهر) یعنی (خذ بكل شیء مشهور) و این پاسخ اطلاق داشته و کلی است پس شامل فتوای مشهور هم می شود، در پاسخ به این نظر می گوئیم:

موصولات از جمله (ما موصوله) از اسماء مبهمه اند و فی نفسه، نه مطلق اند و نه مقید و نه عام اند، نه خاص، لذا نیاز به قرینه و تفسیر دارند و سؤال سائل خود قرینه و تفسیر این مبهم است.

یعنی: چون سؤال از روایت است، به همین قرینه، پاسخ هم به روایت است و حمل بر آن می شود.

در نتیجه: این روایت اطلاق ندارد، و ما دو شاهد مثال عرفی بر این ادعا می آوریم.

**\* اولین شاهد مثال بر عدم عمومیت و اطلاق روایت مذکور چیست؟**

این است که:

اگر کسی از شما پرسد، کدام یک از دو مسجد محل نزد شما محبوب تر است و شما پاسخ دهید، آن مسجدی که اجتماعات در آن بیشتر است، آیا درست است که کسی بگوید: مراد این پاسخ دهنده، اطلاق دارد و هر مکانی که اجتماعات در آن زیادتر است نزد او محبوب تر است، هر چند این مکان کاروانسرا، قمارخانه و ... باشد. روشن است که چنین تفسیر و برداشتی ناصحیح و بی جاست.

**\* دومین شاهد مثال شیخ بر عدم چنین عمومیتی در مرفوعه چیست؟\***

این است که: اگر از شما پرسند، کدام یک از این دو انار نزد شما دوست داشتنی تر است و شما

ص: ۲۲۳

پاسخ دهید، آن اناری که بزرگتر است.

آیا درست است که شنونده بگوید: مراد این مجیب کلی است و لذا هر چیزی که بزرگتر است نزد او دوست داشتنی تر است و لو این بزرگتر، یک خوک باشد، خیر، چنین تفسیری درست نیست.

و لذا: باید بدانیم مراد مجیب، به قرینه سؤال سائل، همان مسجد و یا اناری است که مشار الیه واقع شده است و نه غیر آن.

### **\* سومین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه توسط گروه اول چیست؟**

این است که: شما در بیان دوم خود گفتید: به فرض که مراد ما از (ما اشتهر) خصوص روایت باشد، لکن (تعليق الحكم علی الوصف مشعر بالعلیّه) و از راه تنقیح مناط به دنبال تعمیم رفتید. لکن ما به شما پاسخ می دهیم که:

مجرد اشعار کفایت نمی کند، البته اگر علیّت مسلم و قطعی می شد بله حق با شما بود. لکن: چنین علیتی مسلم نیست پس ظهوری هم در کار نیست، پس اعتباری به این تنقیح نیست.

### **\* چهارمین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه توسط گروه اول چیست؟**

این است که: در این روایت، پس از آنکه امام فرمود: (خذ بما اشتهر و دع الشاذ النادر) راوی پرسید: اگر هر دو روایت مشهور و از شما رسیده باشد چه کنیم؟

که این خود قرینه دیگری است بر اینکه مراد از (ما اشتهر) خصوص روایت باشد و نه فتوی.

زیرا که: ممکن است دو روایت متعارض، هم هر دو مشهور و هم همه محدثین آن دو را در کتب خود نوشته باشند. لکن امکان ندارد دو فتوای مخالف در عصر واحد هر دو مشهور باشند.

یعنی: نمی شود که مشهورین یک عصر هم به وجوب یک مسئله و هم به عدم وجوب آن فتوی داده باشند. بلکه، در فتوی، مسئله این گونه است که اگر یک طرف مشهور است، طرف دیگر شاذ و نادر است.

### **\* حاصل مطلب چیست؟**

این است که: اگر سائل فرض کرد که هر دو روایت مشهور باشند و امام هم این مسئله را رد نکرد، بلکه پاسخ دیگری داد، دلیل بر آن است که مراد در اینجا شهرت روایی است و نه فتوایی.

متن: ١- و من هنا يعلم الجواب عن التمسك بالمقبوله و أنه لا- تنافى بين إطلاق المجمع عليه على المشهور و بالعكس حتى  
نصرف أحدهما عن ظاهره بقريته الآخر، فإن إطلاق المشهور فى مقابل الإجماع إنما هو إطلاق حادث مختص بالاصوليين، و إلا  
فالمشهور هو «الواضح المعروف» و منه:

شهر فلان سيفه، و سيف شاهر.

٢- فالمراد أنه يؤخذ بالروايه التى يعرفها جميع أصحابك و لا ينكرها أحد منهم، و يترك ما لا يعرفه إلا الشاذة و لا يعرفه الباقي.

٣- فالشاذة مشارك للمشهور فى معرفه الروايه المشهوره، و المشهور لا يشاركون الشاذة فى معرفه الروايه الشاذة؛ و لهذا كانت  
الروايه المشهوره من قبيل بين الرشد، و الشاذة من قبيل المشكل الذى يرد علمه إلى أهله، و إلا فلا معنى للاستشهاد بحديث  
التلث.

٤- و مما يضحك الثكلى فى هذا المقام توجيه قوله «هما معا مشهوران» بإمكان انعقاد الشهره فى عصر على فتوى و فى عصر  
آخر على خلافها، كما قد يتفق بين القدماء و المتأخرين.

فتدبر.

ص: ٢٢٥

**اشکال بر استدلال به مقبوله ابن حنظله**

- ۱- و از اینجا (از پاسخی که به استدلال به حدیث مرفوعه داده شد) پاسخ از استدلال به روایت مقبوله نیز روشن می شود.
- البته میان اطلاق (مجمع علیه) بر مشهور و بالعکس (اطلاق مشهور بر اجماع) هیچ گونه تنافی وجود ندارد تا اینکه ما یکی از آن دو (لفظ اجماع و لفظ مشهور) را به قرینه دیگر از ظاهرش منصرف و از آن رفع ید کنیم).
- زیرا اطلاق مشهور در مقابل اطلاق اجماع، یک اطلاق مستحدثی است که اختصاص به خود اصولیین دارد (یعنی: در اصطلاح روایت و محدثین مستعمل نمی باشد). و گرنه لفظ مشهور همان معنای واضح و روشن است و از این شهرت (به معنای واضح و روشن، به عنوان مثال گفته می شود): فلان کس شمشیرش را ظاهر نمود و یا شمشیرش برهنه و آشکار است.
- ۲- پس مراد (امام) این است که: روایتی اخذ می شود که تمام اصحاب و یاران به آن شناخت داشته و احدی آن را انکار نمی کند و ترک می شود روایتی را که نمی شناسد آن را مگر تعداد خیلی از اصحاب و بقیه از آن اطلاعی ندارند.
- ۳- پس روایت شاذ از این نظر که روایت شاذ روایت مشهور را می شناسد با روایت مشهور، مشترک است و حال آنکه روایت مشهور از این جهت با روایت شاذ اشتراکی ندارد، چرا که روایت مشهور اطلاعی از روایت شاذ ندارد.
- و لذا: روایت مشهور از مصادیق (بَیِّنُ الرَّشْدِ) است و روایت شاذ از قبیل (المشکل الذی یرد علمه الی اهله) است، و گرنه معنایی برای استشهاد امام به حدیث تثلیث وجود نداشت.
- ۴- و از توضیحات خنده دار در این مقام، که زن بچه مرده را به خنده می آورد، توجیه این سخن راوی است که (هما معا مشهوران)، به اینکه ممکن است در عصری شهرت بر فتوایی (مثلاً: وجوب نماز جمعه) منعقد شود و پس از سپری شدن این عصر و آمدن عصر جدید، فتوی عوض شده و مشهور علما برخلاف آن یعنی: فتوی به تحریم آن بدهند، همان طور که میان قدما و متأخرین در مسائل اتفاق می افتد، پس ممکن است سائل در این حدیث حکم چنین موردی را از امام استفسار کرده باشد.

**\* مقدمه بفرمائید (ال) در عبارت (المجمع علیه لا ریب فیه) تعریف است و یا موصول؟**

ممکن است (ال) تعریف و ماهیت باشد و ممکن است (ال) موصول باشد.

**\* استدلال به مرفوعه و مقبوله هریک بر اساس کدام یک از دو احتمال فوق است؟**

استدلال بر مرفوعه بر اساس (ال) تعریف و استدلال بر مقبوله بر اساس (ال) موصول است.

**\* اگر (ال) در مقبوله به معنای موصول باشد شیخ چه اشکالی بر استدلال بر مقبوله وارد می کند؟**

روی هم رفته چهار اشکال وارد کرده که تمام آنها مربوط به دلالت مقبوله می شود و نه سند آن.

**\* اولین اشکال شیخ از استدلال به مقبوله چیست؟**

این است که: موصولات از مبهماتند و مبهمات فی نفسه واضح الدلاله نیستند، و لذا نیاز به قرینه دارند که در ما نحن فیه، خود سؤال سائل قرینه است. چرا که از حکم دو روایت متعارض می پرسد، پس جواب نیز باید متناسب با سؤال باشد.

**\* دومین اشکال شیخ بر این استدلال چیست؟**

این است که: اشعار تنها کفایت نمی کند بلکه علیت، یا باید منصوبه باشد و یا ظهوری، که هیچ یک نیست.

نکته: این دو اشکال و پاسخ به مقبوله و مرفوعه نیز داده شد.

**\* سومین اشکال شیخ به استدلال از مقبوله چیست؟**

این است که:

سائل پس از اینکه امام می فرماید: (یؤخذ بالمجمع علیه ...) سؤال می کند، یا ابن رسول الله! اگر هر دو خبر روایت شده از شما مشهور و افراد موثق آن دو را روایت کرده باشند چه کنیم؟ و این خود قرینه دیگری است بر اینکه مراد شهرت روایی باشد و نه فتوایی، چرا که دو روایت متعارض می توانند هر دو از حیث روایت مشهور و مجمع علیه، لکن دو فتوای متعارض،

چنین قابلیت ندارند.

چنان که در مرفوعه بیان کردیم.

نکته: اگر شیخ فرمود: (و من هنا یعلم...) نظر به همین قسم سوم دارد.

### **\* چهارمین اشکال شیخ به استدلال از مقبوله چیست؟**

این است که:

سه اشکال مذکور مربوط به مرحله دوم از دو اجتهادی بود که استدلال به مقبوله متوقف بر آن بود لکن، این اشکال مربوط است به مرحله اول از آن دو اجتهاد و آن عبارت است از اینکه:

ص: ۲۲۷



مستدل قائل به تمایز مجمع علیه با مشهور در زمان ائمه و در لسان روایات شده، همان طور که الآن در اصطلاح فقها متمایزند، و لذا مدعی شده که حتما باید از ظاهر یکی از آن دو رفع ید کنیم و یا اینکه از ظاهر مشهور رفع ید کرده و آن را بر مجمع علیه حمل نماییم، به همین خاطر با دو قرینه ثابت کرد که باید از ظاهر مجمع علیه رفع ید کرده و آن را بر شهرت حمل کنیم.

اما به نظر ما (شیخ) مرزبندی و تمایز میان مجمع علیه و شهرت، امری است که بعدها در میان فقها و اصولیین پدید آمد و الا در زمان ائمه و در اصل لغت، تفاوتی میان آن دو نبوده است تا نیاز به توجیه و حمل برخلاف ظاهر داشته باشد. بلکه هم آهنگ می باشند؛ چرا؟

زیرا مشهور در لغت به معنای امر واضح و معروف است چنان که عرب می گوید:

فلان شهر سیفه یعنی: ظهر و یا سیف شاهر یعنی: ظاهر و این معنا با مجمع علیه منافاتی ندارد.

با توجه به مطالب مذکور: مراد امام این است که:

هر حدیثی را که همه اصحاب و شاگردان ائمه می شناسند و کسی از آنها آن را انکار نمی کند آن را اخذ کنید، و هر حدیثی را که تنها گروه قلیلی از محدثین می شناسند لکن اکثریت از آن بی اطلاعند ترک کنید.

پس در حقیقت، شاذ: یعنی: گروه قلیل با مشهور، یعنی: اکثریت، در شناخت روایت مشهوره مشترک اند ولی عکس آن صادق نیست.

### **\* مراد از تقسیم امور و استشهاد امام به تثلیث پیامبر چیست؟**

۱- حلال بَیْن و یا بَیْنَ الرَّشْد، همان روایاتی است که شاذ و مشهور هر دو آنها را قبول دارند.

۲- حرام بَیْن و یا بَیْنَ الغَیِّ، همان روایاتی است که هر دو گروه آن را رد می کنند.

۳- شبهات بین ذلک، همان روایاتی است که شاذ قبول دارد ولی مشهور نه.

### **\* اگر مراد شهرت مصطلح باشد باز هم این تثلیث معنا دارد؟**

خیر، در آن صورت امور بر دو قسم می شود:

بَیْنَ الرَّشْد، که مشهور باشد و بَیْنَ الغَیِّ، که شاذ باشد.

### **\* مراد از عبارت (و مما یضحک التکلی ...) چیست؟**

توجیهی است که مستدلین آوردند مبنی بر اینکه:

فرض اینکه هر دو حدیث مشهور باشند می تواند خود قرینه باشد بر اینکه مراد شهرت در روایت باشد و نه در فتوی چون دو فتوای متعارض نمی توانند که هر دو مشهور باشند، درست نیست و این فرض دلیل نمی شود که مراد شهرت در روایت باشد، بلکه با شهرت فتوایی هم سازگار است و می شود

ص: ۲۲۸

که دو فتوی هم مشهور باشند، لکن تصوّر مطلب به این صورت است که:

در دو عصر، دو شهرت محقق شود، مثل آنچه میان متقدّمین و متأخرین پیش آمده که مشهور میان قدما تنجّس آب چاه بوده و مشهور میان متأخرین طهارت آن است، پس دو فتوای متقابل مشهور هم متصور است، البته نه در یک عصر بلکه در دو عصر. و این همان توجیه خنده دار است.

### **\* نظر شیخ پیرامون توجیه مذکور چیست؟**

این توجیه خنده دار است زیرا که:

اولاً: تعبیرات دو حدیث خود بیانگر این است که: مراد مشهورین من حیث الروایه است و نه فتوی.

فی المثل: در مرفوعه دارد که (مأثوران عنکم) و یا در مقبوله دارد (الخبران عنکم).

ثانیاً: در زمان ائمه چنین چیزی مورد ابتلا نبوده تا اینکه سائل از آن سؤال کند.

### **\* چرا شیخ فرمود: (و الا فلا معنی للاستشهاد ... الخ)؟**

زیرا مراد امام از استشهاد به حدیث تثلیث، بیان حکم شاذ است نه امر بین الرشد و بین الغی. چرا که امر این دو بسیار روشن و نیازی به شرح و بیان ندارد تا اینکه حضرت نیازمند باشند به حدیث روایت شده از پیامبر متمسک شوند.

### **\* مراد از عبارت (فندبر) در پایان متن چیست؟**

شاید اشاره باشد به اینکه:

و لو در آن عصر مبتلا به نبوده باشد، لکن، سؤال از حکم یک موضوع متوقف نیست بر مورد مبتلا به بودن آن در زمان سؤال، بلکه می پرسند تا اگر در آینده نیز موردی پیدا نمود حکم آن معلوم باشد.

پایان مبحث شهرت

مقام دوم: در وقوع تعبد به ظنّ اجماع منقول اجماع منقول و وجه خروج آن از اصل اوّلی ۶

مراد از تقدیم بحث از اجماع منقول بر خبر واحد ۶

نظر شیخ پیرامون ملازمه میان اجماع منقول و خبر واحد ۱۲

امر اوّل ۱۲

عدم دلالت آیات بر حجّیت اجماع منقول ۱۷

حاصل استظهار از آیه شریفه ۱۷

پاسخ شیخ از اشکال مذکور ۲۳

مؤیدی بر نظر شیخ ۲۷

حاصل گفتار ۲۷

اشکال ۳۱

پاسخ شیخ ۳۱

امر دوّم: نقل کلام علما در اجماع ۳۵

نقل عبارات علما در اجماع و حجّیت آن ۳۸

بیان تسامح در اطلاق لفظ اجماع ۴۳

نفی اصطلاح اجماع از اطلاقی دیگر ۴۵

مسامحه دیگر در اطلاق لفظ اجماع در تقریر فوق ۴۷

حاصل دو مسامحه ۴۷

دو گواه بر عدم اراده اجماع اصطلاحی در اتفاق من عدا الامام ۵۱

عدم ایراد بر اطلاق اجماع بنا بر هریک از دو مسامحه ۵۱

کلام صاحب معالم ۵۲

پاسخ شیخ در مقام اشکال بر کلام مذکور ۵۲

اقسام اجماع منقوله در کتب فقها ۵۷

حکم الفاظ اجماع ۵۷

ص: ۲۳۰

وجه اضعفیت اجماع اخیر از دو قسم قبلی ۶۱

ادعای اشتراک در طریق احراز رأی امام (علیه السلام) میان سید و شیخ ۶۵

نقل عبارات شیخ طوسی بر عدم اشتراک ایشان با سید ۶۶

کلام دیگر از شیخ در کتاب عدّه ۶۶

شاهدی دیگر از کلام شیخ طوسی در عدّه ۶۹

معیار در شناخت فقهای که بر اساس قاعده لطف مشی کرده اند ۷۱

نقل عبارت فخر الدین در ایضاح ۷۱

شاهدی دیگر بر اعتقاد فخر به قاعده لطف ۷۱

گفتار شهید اول در ذکری ۷۴

استدلال محقق ثانی بر عدم قول برای میت ۷۴

نقل کلام از محقق داماد در این مقام ۷۴

استشهاد شهید اول به توجیهاات بعیده در اثبات قاعده لطف ۷۴

راه سوّم در کشف رأی امام برای مدّعی اجماع ۷۷

وجوب التوقف در عمل به اجماع منقول ۸۱

اشکال بر جناب شیخ انصاری ۸۴

کلام و اشکال محقق کاظمی در شرح وافیه ۸۷

دومین اشکال محقق کاظمی به خودش ۹۰

ایرادی دیگر بر پاسخ دوم ۹۳

پاسخ کاظمی از ایراد فوق ۹۳

پاسخ شیخ از اشکال ۹۶

محمل های ادعای اجماع ۹۹

توجیه سوم ۱۰۴

موردی دیگر از مواردی که تصریح به محمل و توجیه سوم دارد ۱۱۰

موردی دیگر از موارد محمل سوم ۱۱۴

وجوه سه گانه در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس ۱۱۸

شاهدی دیگر بر عدم حجیت اجماع ناشی از حدس و اجتهاد ۱۲۳

استظهار شیخ ۱۲۳

مقایسه شیخ میان کلام حلّی و محقّق ۱۲۷

تأویل در اجماعات ادعاشده ۱۲۸

ص: ۲۳۱

مقاله محدث مجلسی ۱۲۸

تحقیق شیخ ۱۳۱

حاصل کلام ۱۳۴

بیان محقق سبزواری پیرامون اجماع مذکوره ۱۳۶

حاصل بحث ۱۳۷

تضعیف کلام سبزواری توسط شیخ ۱۴۳

مثال ۱۴۵

توضیح مطلب با یک مثال خارجی ۱۴۷

نظر شیخ اسد الله تستری در فایده اجماع ۱۵۵

مقام اول: حجت بودن اجماع منقول به اعتبار اول ۱۵۷

مقام دوم: حجت بودن نقل سببی که در مقدمه اول ذکر شده و وجه حجیت آن ۱۶۲

مقدمه سوم و یا نتیجه ۱۶۷

ادامه کلام تستری در کشف القناع ۱۸۱

پایان کلام محقق تستری در کشف القناع ۱۸۶

انتقاد شیخ به محقق تستری ۱۸۹

اجمال مقال ۱۹۲

سخن در خبر متواتر منقول ۱۹۷

استدراک ۱۹۷

معنای قبول نقل تواتر ۲۰۰

شهرت فتوایه شهرت و حجیت آن از باب ظنّ خاصّ ۲۰۸



منشأ توهم حجیت شهرت از باب ظن خاص ۲۱۲

دلایل دیگر گروه اول بر حجیت شهرت فتوایه ۲۱۷

وجه استدلال ۲۱۸

مؤیدی بر اراده شهرت از لفظ اجماع ۲۱۸

اشکالات شیخ به استدلال گروه اول به این دو روایت ۲۲۲

اشکال به استدلال از روایت مرفوعه ۲۲۲

حاصل کلام ۲۲۲

اشکال بر استدلال به مقبوله ابن حنظله ۲۲۶

ص: ۲۳۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

